



کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران

رساله

عشق و عقل

(معیار الصدق فی مصداق العشق)

تألیف

شیخ نجم الدین رازی

براهن‌ام و تصحیح

دکتر تقی تفضلی

انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۲۵۸

مجموعه متون فایر

۳۱

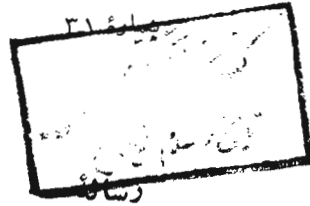


بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از این کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ اعلا
در چاپخانه زیبا به طبع رسید
حق طبع مخصوص بیگاه ترجمه و نشر کتاب است

Copyrighth, 1966

مجموعه متون فارسی
زیر نظر احسان یارشاطر



عشق و عقل

(معیار الصدق فی مصداق العشق)

تألیف

شیخ نجم الدین رازی

به اهتمام و تصحیح
دکتر تقی تفضلی



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ۱۳۴۵

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

هیئت مدیره :

مهندس جعفر یحیی عوی

محمد حجازی ، ابراهیم خنوی محمد سعیدی کتو حنیار طریا

بازرس : ادوارد ژوزف

توضیح

مقصود از انتشار «مجموعه متون فارسی» آنست که آثار مهم زبان فارسی از نظم و نثر با دقت علمی بطبع برسد و متن درست و درخور اعتماد این آثار در دسترس طالبان قرارگیرد .

با آنکه عده زیادی از متون زبان فارسی تاکنون در ایران و هندوستان و دیگر کشورها بطبع رسیده ، هنوز برای غالب آنها طبع دقیقی که با روش علمی و یا رجوع بمعبرترین مأخذ صورت گرفته باشد در دست نیست و اگر بعضی از خاورشناسان بطبع انتقادی برخی از این آثار همت نگماشته بودند، عده چاپهای قابل اعتماد از این هم کمتر بود. در ایران متأسفانه هنوز کوشش خاصی برای رفع این نقیصه بکار نرفته . رقابت تجاری هم که در ایام اخیر موجب طبع یا تجدید طبع بعضی از متون فارسی شده نه تنها کمکی بصحت طبع آنها نکرده ، بلکه در غالب موارد باعث رواج نسخی مغلوطن که بشتاب تحویل بازار شده ، گردیده است .

پیشرفتی که در سالهای اخیر در دسترس یافتن بعضی مجموعه های نسخ خطی مانند مجموعه های کشور ترکیه حاصل شده ، ضرورت طبع انتقادی متون زبان فارسی را به صورتی منظم بیش از پیش محسوس ساخته . اما مشکلات چنین اقدامی اندک نیست : نسخ معتبر آثار زبان فارسی در نقاط مختلف عالم پراکنده است و همیشه آسان بدست نمی آید و خواندن نسخ خطی کهن بعلت ابهامی که در خط عربی وجود دارد و هم بسبب کهنگی و فرسودگی این نسخ غالباً دشوار است . در نسخ قدیمتر چون نقطه کمتر بکار میرود کار از این هم دشوارتر است . از طرفی کاتبان نسخ اگر هم خوش خط اند ، غالباً دقیق یا عالم نیستند و از اینرو در کار آنها سهو و لغزش فراوان است . در هر تحریر تازه ای اثر اصلی ناچار اندکی تغییر می پذیرد و کاتب گاه بخطا ، و گاه بگمان خود برای اصلاح ، چیزی می افزاید یا میکاهد ، خاصه آنکه زبان بتدریج تغییر می پذیرد و بعضی لغات و اصطلاحات

کهن در نظر کاتبان یا خوانندگان ادوار بعد غریب یا نامفهوم جلوه میکند و موجب دیگری برای تصرف ناروا در اصل اینگونه آثار میشود، و کار را بر پژوهنده‌ای که جویای متن اصیل باشد دشوار میکند. در نسخ بعضی از آثار زبان فارسی مانند شاهنامه فردوسی و قابوسنامه دامنه تغییر و تصرف و زیاده و نقصان بحدی است که تلفیق آنها با سانی ممکن نیست و نسخ خطی برخی متون چنان با یکدیگر متفاوت است که گوئی هریک تألیف جداگانه است. از این گذشته بسیاری نسخ نه تنها درست یا خوانا نیستند، بلکه تمام هم نیستند و فقط قسمتی از اثر اصلی را بدست میدهند.

پس کار مصحح که باید متن درست و اصیل را با مقابله و مقایسه نسخ مختلف باز بشناسد و غبار تغییر و تصرفی را که به گذشت ایام بر چهره عبارات آن نشسته، پاک کند آسان نیست و گذشته از دانائی و تبحر و امانت، محتاج بردباری و دقتی است که از همه کس بر نمی آید.

روش اصلی که راهنمای طبع «مجموعه متون فارسی» است همان روشی است که در کشورهای غربی در طبع انتقادی اینگونه متون متداول است و بر اساس مقابله و تهذیب نسخ با رعایت حق داوری برای خوانندگان قرار دارد. کسی که تصحیح متنی را بعهدہ میگیرد، و یا در تهذیب و تشخیص متن اصلی میکوشد، ادراک و سلیقه خود را حاکم مطلق نمی‌شمارد و همه نکاتی را که ممکن است موجب تشخیصی غیر از تشخیص وی شود ضبط میکند. مصححی که فریفته تشخیص خود شود و آنرا برای دیگران نیز میزان مسلم بشمارد ازین روش دوری گزیده است.

در عمل نتیجه این روش آنست که مصحح نخست میکوشد تا بهمه نسخ معتبر اثر دست یابد. آنگاه این نسخ را با یکدیگر می‌سنجد و با احوال و خصوصیات هریک آشنا میشود و چندانکه ممکن باشد نسبت و ارتباط آنها را تشخیص میدهد. سپس نسخ فرعی و بیفایده را کنار میگذارد و معتبرترین نسخه را نسخه اصل قرار میدهد و تفاوت سایر نسخ را در حاشیه ضبط میکند، و یا اگر نسخه اصل اغلاط آشکار داشته باشد، آنرا بر حسب نسخ و مآخذ دیگر اصلاح میکند، ولی منشأ هر تغییر یا اصلاحی را با سایر نسخه بدلهائی که امکان فایده‌ای در آنها هست در حاشیه می‌آورد، تا خواننده در انتخاب آنچه بنظر وی درست مینماید مختار باشد و ترجیح مصحح نکته‌ای را پوشیده ندارد و راه داوری را بر دیگران نبندد. معمولاً معتبرترین نسخ کهن‌ترین آنهاست مگر آنکه بدلیل خاصی نسخه دیگری معتبر شمرده شود. اگر تنها یک نسخه در دست باشد عموماً خواندن و فهمیدن اثر است که مشکل مصحح محسوب میشود.

متن‌هائی که باروش انتقادی و ذکر نسخه بدلهای طبع میشود شاید برای خوانندگان عادی یا بی‌حوصله چندان مناسب نباشد و معمول نیز اینست که متونی که برای استفاده

عمومی و یا مدارس طبع میشود از ذکر تفاوت نسخ و بحثهای مربوط بآن خالی باشد و خواننده اثری روشن و پیراسته در برابر خود بیابد. اما تردید نیست که برای آنکه خواننده عادی نیز بتواند از متن درست و شایسته اعتمادی برخوردار شود شرط اول وجود طبع انتقادی هر متن است. امید است با انتشار «مجموعه متون فارسی» گامی در راه این مقصود برداشته شود.

برای آنکه استفاده از این متون برای محصلان زبان فارسی و طالبان دیگر آسانتر شود، عموماً هراثر با مقدمه و فهرستهای لازم و شرح مشکلات آن بطبع میرسد.

۱. ی.

مقدمه

بنام خداوند بخشنده مهربان

نگارنده از سالها پیش اطلاع داشت که نسخه‌ای قدیمی و نفیس بنام رساله عشق و عقل یا «رسالة فی العشق والعقل» از شیخ نجم الدین رازی در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .
بعدها بمناسبتی آن رساله را از نظر گذرانید و بفکر چاپ و انتشار آن افتاد و نسخ دیگری از این رساله را جستجو کرد .
ابتدا استاد و دوست بزرگوارم آقای مجتبی مینوی نسخه‌ای از این رساله را که در سال ۱۹۳۸ میلادی از روی نسخه موزه بریتانیا برای خودشان استنساخ فرموده بودند به بنده مرحمت کردند . کمی بعد استاد مینوی شرحی را که درباره احوال و آثار شیخ نجم الدین رازی مرقوم داشته بودند به بنده دادند که زینت بخش صفحات این کتاب است .
چندی بعد معلوم شد که عکس همین نسخه در کتابخانه ملی در تهران موجود است .

با مساعدت دوست عزیز و دانشمند آقای ایرج افشار که در آن ایام ریاست کتابخانه ملی را به عهده داشتند عکس موزه بریتانیا بدست

نگارنده رسید .

سپس بر اهنمائی دوست ارجمند و فاضل آقای محمد تقی دانش‌پژوه اطلاع پیدا کرد که نسخه دیگری از این رساله در کتابخانه مرکزی دانشگاه وجود دارد و عکس آن نسخه را نیز تهیه کرد .

چون نسخه کتابخانه مجلس از همه قدیمی‌تر بود و صحیح‌تر می‌نمود آنرا نسخه اصل قرار داد و با دو نسخه دیگر مقابله کرد و رساله را تصحیح نمود .

اکنون می‌پردازیم به توصیف نسخی که برای تصحیح این رساله مورد استفاده قرار گرفته است .

۱- نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی

این رساله در مجموعه‌ای که شماره ۵۹۸^۱ فهرست شده است وجود دارد نسخه‌ای است به قطع ۱۱۵ × ۱۶۰ میلیمتر مشتمل بر ۱۴ ورق، ۲۸ صفحه، هر صفحه ۲۳ سطر بخط تعلیق قدیمی با کاغذ اصفهانی (خانبالغ) و عناوین و نشانه‌های سرخ رنگ که بسیار تمیز و زیبا و خوش خط و خوانا نوشته شده است .

۱- رجوع شود به فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی تألیف اعتصام‌الملک ص ۳۵۴

- مجموعه‌ای که این رساله در آن مندرج است مشتمل بر هفت کتاب و رساله می‌باشد :
- الف- کتاب فوائج‌الجمال در عرفان از نجم‌الدین کبری
 - ب- رساله‌الهاثم در شروط طهارت ظاهر و باطن از نجم‌الدین کبری
 - ج- کتاب تحفة البررة فی المسائل العشرة از احمد بن علی بن مهذب بن نصرالخوانی
 - د- رساله در عشق و عقل از شیخ نجم‌الدین رازی
 - ه- سه مکتوب فارسی و عربی از مجدالدین بغدادی و محمود عراقی
 - و- کتاب‌التعرف للمذهب‌التصوف از ابوبکر بن اسحق کلابادی
 - ز- رساله ماهیه‌الصلوة تألیف شیخ‌الرئیس ابوعلی بن سینا

کاتب نسخه بقراری که در آخر رساله نام خود را ذکر می کند
 ابی الفتح جلالی^۱ الجمالی نام دارد و رساله را درست پنجاه سال پس از
 وفات مؤلف در سال ۷۰۴ در مدرسه «علائی» سبزوار برای کتابخانه صاحب
 مدرسه که ظاهراً علاءالدین یا علاءالدوله نام دارد برشته تحریر در آورده-
 است و نام صاحب مدرسه را با احترام زیاد نام می برد و او را «صاحب-
 المکاشفات العالم باسرار الکائنات شیخ المشایخ و الوزراء قطب الاولیاء
 والاصفیاء کشف الخالیق کشف الحقائق علاءالحق والدنیا والدين وجیه-
 الاسلام والمسلمین» می خواند و چنانکه از سیاق عبارت بر می آید
 کاتب ظاهراً کتابدار یا مدرس مدرسه «علائی» بوده است و بهر حال رساله
 را با خلوص نیت و کمال اعتقاد در کمال پاکیزگی نوشته است. با وجود
 این نسخه بی غلط نیست و بخصوص کاتب در نقل ابیات شعر گاهی دچار
 لغزش شده است، مثلاً در این بیت :

تو نازنین عالم عصمت بدی کنون

با خواری و مذلت عصیان چه می کنی

مصراع دوم را بصورت « با خواری و مذلت آشیان چه می کنی » نقل
 کرده است .

خصوصیات رسم الخط قرن هفتم در این رساله دیده می شود بدین
 ترتیب که : حرف ربط به صورت کی ، و ب و پ و ج و چ یکسان نوشته
 شده و بدانکه و چنانکه به صورت بدانک و چنانک آمده است و قس
 علیهما .

کاتب در نوشتن رساله در همه جا به اختصار کوشیده است به
 این معنی که مثلاً در مورد نوشتن آیات قرآن که در این رساله بسیار

یار کرده اند لاجرم دست را در گردن و دست را در دست
 ای اهل نشسته این پیش ازین شیخ تا به کشته خویش از زمین
 بروانه صفت نماید چنانکه گفت تا بوی کینه در گردن
 اگر بداند نه ناله بشنوی که حرف وجود مجازی خود بر حال شیخ باز نرسد
 او را بوجود حقیقی خود بنوازند بگویند بر لب هستی بنواستی چگونه
 تا مورخ خود را از آن سازد تا بوی دمی و صفتش بنوازد
 بنوازد از آن وجود یارده مرصع گویند برو و وجود خود می یازد
 پیش ازین زمان قدم در زبان درونی کاغذ در روی سخن عقل
 در آن باز و عین نماز نمی توان است تا آیه متبرع عشق
 که کسی بودی که باور داشتی خواستگاران این قصه در غرضه را از
 از حقیقت تمت بر عشق است قدم رفتم عفو یارین کشید و بعین الرضا بدین
 بویان خبریاریست یار در کشید و سران هر یک دست یار
 باید شود و قدم درین باده بی پایان از سلف غنا باید بود بوی
 بمقتصد و مقصودی توان رسید و قضا الله وایلم ملک سرب
 ازین در قضا من شفا عد علی قدم المداخلة متابعه سید الشان
 و المرسلین محمد المصطفی صلی الله علیه وعلی آله الصلوات علیهم
 استبانت کما تمهل الزمان المشکونه محقق من شرک
 و ستان در برادره المودرسته العلامة البینیه بشیر واد
 ان زالت مدتها خیر من خیار و ملایم من حلال خدمه طایفه
 کتب صاحبها الذی هو منزل لظاف الزمانه و محمل اعطای
 صلواتی که مقام العالم با شکر لایک است که استقامت
 و انوار قطب و لیا و من صفا کما افلاک کاسف

صفحه ماقبل آخر نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی

25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525
 526
 527
 528
 529
 530
 531
 532
 533
 534
 535
 536
 537
 538
 539
 540
 541
 542
 543
 544
 545

PDF.tarikhema.org

بشارت که اندوخته است مراد کرد و در وقت آن زند
 ای آن نشسته این پیش من شمع قلم گشته خوشه از خوش شمع
 پروانه صفت نهاد جان کفایت تابون گندم در کون شمع
 اگر پروانه بلا شمع کاهن وجود بی روی خود به جان شمع باز شمع
 او را وجود حقیقی خود بخواند بگردن بلب مستی توانی کشد
 با سوزنم قردل از آن سازد تابون بی وصلی من بخواند
 پروانه از آن وجود دارد شمع کونین مرد وجود خود می سازد
 پیش ازین توان قلم دور بان در روی کاغذ دوری سخن من
 در آن باز و عشق نماز نمی توان گفت تا قیامت شرح عشق
 اگر کسی بودی که باور داشتی خواندگان این قصه رغبت را از
 از حقیقت محبت بر شمع و قلم رقم عفو یاب کبر و بعین الرضا بدین
 توان این آیه را بدین شکریه و سران شرح کبر دست یار
 باید شود و قدم برین پادیه ای بایان از سر اعتقاد باید خلاص
 بمقتصد و مقصودی توان رسید و قضا الله وایکم سلوک سبیل
 الرسول و راقب من استغاده علی قدم السداد و متابعت سبیل القیامه
 و المرسلین محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله الطینین الطاهرین
 استنبیث کاتبه من ان رساله المشیقه تحقیق من شرک
 و ریاض من برادره المودعه العالیه البینیه بشیر واد
 لا زالت سدها خراب و خیاب و مدیر و خراب و خراب
 کتب و حاجها الذي هو من لطف الایام و محمل العطاء
 صلوات الله علیها العالمین با سبیل انکما سبیلکم المصاب
 فالغیر قطب من ولایه من صفا کفها افلاک کاسف

صفحه ماقبل آخر نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی

على القوم الدنيا والآخرة والسلام على من لم يمتدح
 والفضل مقرون الصديقين والفضل من الله فاعلمت السلام
 ما ولىم شأنه وعلى العالم الذين همزوا له على
 مجرى قلب القدر خبير المسكن للمسكن خادم القدر
 مجتهد السلام إلى العبد مالى كمال المادحة
 العاشرة من شهر المحرم لفضل من هو الوهاب
 لسانه وسبحة حاتم

٧٤

من سنة ١٢٠٢
 من شهر المحرم
 من سنة ١٢٠٢
 من شهر المحرم

صفحة آخر نسخه كتابخانه مجلس شورای ملی

مورد استفاده قرار گرفته است فقط به نقل مختصری از آیه قناعت کرده و گاهی کلمه یا جمله و استثناء در یکی دو مورد جملاتی را هم از قلم انداخته است .

در پشت صفحه اول کتاب نوشته شده است « رساله فی العشق و العقل للشيخ السعيد زبدة السالكين قدوة المحققين نجم الدين رازی المعروف بدایه قدس الله روحه . » و در کنار این عبارت مهر قدیمی زیبایی است که در آن صلوات بر پیغمبر (ص) و دوازده امام علیهم السلام می باشد بدین ترتیب: « اللهم صل على محمد و آله على، فاطمه، حسن، حسين... الخ » در زیر صفحه آخر نوشته شده است: « حال که سنه ۱۲۶۲ است ۵۵۸ سال است که این رساله نوشته شده است فی ۲۹ ربیع الاولی سنه ۱۲۶۲ . »

۲ - نسخه موزه بریتانیا

نسخه ای است به قطع ۱۲۰ × ۱۶۰ میلیمتر مشتمل بر ۵۹ ورق، ۱۱۸ صفحه، هر صفحه ۹ سطر که رساله را با حاشیه سفید زیاد در وسط صفحات نوشته اند .

این نسخه نیز بسیار تمیز و خوش خط و خوانا می باشد و کاتب آن عبدالله بن محمد بن احمد نامی است که در سال ۷۷۲ هجری قمری آنرا به رشته تحریر در آورده است . در صفحه آخر کتاب نوشته شده: « تم معیار الصدق فی مصداق العشق بحمد الله تعالی و حسن توفيقه علی ید اضعف العباد و احوجهم الی کرمه وجوده العبد عبدالله بن محمد بن احمد المحرر حرره فی يوم الاحد الثاني من شهر ذی القعدة المبارکة سنة »

اثنی و سبعین و سبعمائة هجرية».

این نسخه ظاهراً در تبریز کتابت شده و بهر حال تا چهار سال پس از کتابت در تبریز بوده زیرا در حاشیه صفحه آخر کتاب نوشته شده است «وفات سلطان العرب والعجم معزالدنیا والدین شیخ اویس بهادرخان در تبریز در عمارت خواجه رشید روز سوم جمادی الاولی سنة ست و سبعین و سبعمائة».

و باز در همان حاشیه صفحه آخر کمی پس از عبارت مذکور نوشته شده است «قتل شهزاده مرحوم شیخ حسن بعد از وفات اوسه روز بود». در این صفحه کاتب نسخه را «معیارالصدق فی مصداق العشق» خوانده است در صورتی که در صفحه اول رساله کاتب نوشته است «کتاب معیارالصدق و مصداق العشق تصنیف شیخ السالک المحقق قدوة الاولیا زبدة الواصلین شیخ نجم الحق والملة والدین الرازی قدس الله روحه العزیز المعروف بدایه». در حواشی این صفحه علاوه بر مهر موزة بریتانیا پنج مهر دیگر که عبارات مختلف بر آنها حک شده وجود دارد و حکایت می کند که نسخه بعدها به ترکیه منتقل شده است و این معنی از عبارتی که در پشت ورق اول کتاب آمده است بخوبی هویدا است و آن عبارت اینست :

«بسم الله الرحمن الرحيم وصل على يد عبد الله العلي الاعلى جعفر بن المحرم ابن علي البوسنوی فی بلدة بدون المحمية حرسه الله عن كل البلية سنة اثني و تسعين و الف من هجرة من له العز والشرف کاتب خزينة حافظ بدون ابراهيم پاشا الوزير فی واسط شهر ربیع الاولی تیمنه الله المولی عن يد شیخ القرا محمد الشهیر بقسطمونی بثمان قلیل ۱۹۳».

ظاهراً در اوایل دوره صفویه که آذربایجان مکرر مورد هجوم و ترکتازی ترکان عثمانی بوده و شهر تبریز گاهی در تصرف آنها بوده است این نسخه از تبریز به ترکیه منتقل شده است باین ترتیب که «جعفر بن المحرم ابن علی البوسنوی» که ظاهراً منشی یا کتابدار کتابخانه ابراهیم پاشا بوده آنرا در سال ۱۰۹۲ از «شیخ القراء محمد الشهین بقسطنطنیه» بثمان قلیل خریداری کرده است و آنرا با شماره ۱۹۳ وارد کتابخانه شخصی خود یا کتابخانه ابراهیم پاشا کرده است والله اعلم بالصواب و بالاخره این رساله به ترتیبی که خدا داند نصیب کتابخانه موزه بریتانیا شده است.

از جهت رسم الخط، این نسخه نیز همان خصوصیات نسخه کتابخانه مجلس را دارد باین ترتیب که «که» حرف ربط بصورت کی نوشته شده و ب و پ و ج و چ یکسان نوشته شده است و قس علیهذا. اختلاف این نسخه با نسخه کتابخانه مجلس بسیار زیاد و شگفت آور است بطوری که ظاهراً چنین به نظر می رسد که کاتب اصلی این نسخه اصرار زیادی داشته است در نسخه تصرفاتی بنماید زیرا در موارد بسیاری که در مفهوم و معنی عبارات هیچ گونه اختلافی وجود ندارد عبارات بدو صورت مختلف آمده است. از آن جمله است:

نسخه مجلس	بحقیقت بدان که :
نسخه بریتانیا	بدان که بحقیقت :
مجلس	زدو کون بگنرند :
بریتانیا	زکونین بگنرند :
مجلس	وقتی که سر بجیب تفکر فرو برند :
بریتانیا	روزی که سر بجیب

ترمعيار الصدق في
 مصداق العشق محمد آية
 حسن توفيق على
 يد اسعف العبد واهلهم
 لما كرمه وحمده العبد
 عبد الله محمد بن محمد الخور
 في يوم الاحد الثاني
 شهر في العشر الماثل
 سنة اربع وستمائة

هذا هو النص
 الذي هو
 من نسخة
 موزة
 برتانيا

صفحة آخر نسخة موزة برتانيا

مجلس	بدانست که او خود از جنس اونیست :
بریتانیا	بداند که او خود نه از جنس اوست :
مجلس	منگر تو بدین چشم بدیشان کایشان :
بریتانیا	منگر تو بدین دیده بدیشان کایشان :
مجلس	بدان نام نخوانده‌اند :
بریتانیا	بدان اسم نخوانده‌اند :
ودمها مورد دیگر	

در بعضی موارد این اختلافات، مفاهیم و معانی را کمی دگرگون

می‌سازد :

مجلس	یافت نار نور الهی عشق دست دهد :
بریتانیا	یافت نور الهی عشق دادند :
مجلس	زندگانی حقیقی آنها اند که بروح :
بریتانیا	زندگانی حقیقت بحقیقت آنها دارند که بروح :
مجلس	تا خائ چرا نکرد بردنبالش :
بریتانیا	هرروز چرا نگردم از دنبالش :
و چندین مورد دیگر .	

و در بعضی موارد این اختلافات معانی را بکلی دگرگون می‌سازد

و از اعتبار نسخهٔ بریتانیا می‌کاهد :

مجلس	سر بعثت صدویست واند هزار نقطهٔ نبوت ...
بریتانیا	شریعت صدویست
مجلس	باری تعالی معقول عقل بشر نیست
بریتانیا	باری تعالی معقول عقل بشریت است

و چند مورد دیگر، عبارات : غیرت مرغان ، يك حرف بود ،

تك و پوی و قس علیهذا که در نسخهٔ بریتانیا بصورت عزّت مرغان ، يك صنف بود ، رنگ و بوی در آمده است.

۳ - نسخه دانشگاه تهران

این رساله^۱ که عکس آنرا نگارنده در دست داشته است در مجموعه‌ای بشماره ۳۶۵۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه وجود دارد.

نسخه‌ای است بقطع ۲۹۵ × ۲۰۵ میلیمتر مشتمل بر ۱۹ صفحه هر صفحه ۲۹ سطر که در سال ۱۲۲۲ کتابت شده است. این نسخه نیز تصادفاً تمیز و خوش خط و خوانا است و بخط علی‌عسکر بن مؤمن تولمی است ولی مقرون با غلاط و تصرفات می‌باشد و نویسنده در همه جا آیات قرآن را از ابتدا تا انتها نقل کرده است و رساله را «رسالة معیار الصدق فی کمال العقل والعشق نامیده است».

از خصوصیات این نسخه اینست که «رسالة العاشق الی فی شرح کلمات الصوفی غیر مخلوق» شیخ را نیز همراه دارد.

کیفیت و روش تصحیح

روش مقابله و تصحیح این رساله چنین بوده است که نسخه کتابخانه مجلس را که از جهت قدمت و صحت بر دو نسخه دیگر مزیت و رجحان بسیار داشته نسخه اصل قرار داده است و آنچه از دو نسخه دیگر استفاده شده در داخل این علامت [. . .] مشخص گردیده است.

اردیبهشت ماه ۱۳۴۵ شمسی

تقی تفضلی

۱ - رجوع شود بفرست دانشگاه، مجلد دوازدهم صفحه ۲۶۶۵

مختصری دربارهٔ احوال و آثار نجم الدین رازی به قلم مجتبی مینوی

از احوال نجم الدین رازی اطلاع کمی داریم و تقریباً منحصر است به آنچه از سخنان خود او بر می آید که جابجا در کتب خویش گنجانیده است. از آن جمله اینکه قبل از حملهٔ مغول به خراسان و زمانی که هنوز مجدالدین بغدادی زنده بوده است او در خوارزم بوده و چنانکه در مرصاد العباد می گوید سالکی را آنجا دیده است بنام ابوبکر جامی که بعد از چهل و پنج سالی که در راه تصوف سلوکی کرده بوده است در عبور از یکی از مقامات سلوک صعوبتی تحمل کرده بوده و از آن احوال با مؤلف کتاب چیزی گفته است و او آن « حکایت در خدمت شیخ خویش سلطان طریقت و برهان حقیقت مجدالدین بغدادی رضی الله عنه باز گفت » (باب سوم فصل نهم وجه هشتم).

سپس وی را در همدان می یابیم ، و این ظاهراً بعد از آن بوده است که شیخ او بقتل رسیده بوده است . در فصل دوم از دیباجه کتاب مذکور از سفرهای خود در بلاد عراق و خراسان و از تألیفاتی که قبل

از مرصادالعباد در قلم آورده بوده است سخن می گوید و بیان می کند که در تاریخ شهر سنه ۶۱۷ لشکر مخدول کفار تتر بر دیار خراسان استیلا یافت و آن فتنه و فساد و قتل و اسر و هدم و حرق که از آن ملاعین ظاهر گشت در هیچ عصر در دیار کفر و اسلام کس نشان نداده است و در هیچ تاریخ نیامده.... قتل از این بیشتر چگونه بود که از در تر کستان تا در شام و روم چندین شهر و ولایت قتل و خرابی کردند تا از یک شهر ری که مولد و منشأ این ضعیف است و ولایت آن، قیاس کرده اند، کمابیش پانصد (خ: هفتصد) هزار آدمی بقتل آمده است و اسیر گشته و فتنه و فساد آن ملاعین بر جملگی اسلام و اسلامیان از آن زیادت است که در حیز عبارت گنجد... بوی آن می آید که یکبارگی مسلمانی بر انداخته شود با آنکه اکثر بلاد اسلام بر افتاد این بقیّت را نیز براندازند.

شاهان جهان بجملگی بشتابید

تا بو که بقیّتی ز دین دریابید

اسلام ز دست رفت بس بی خبرید

بگرفت جهان کفر و شما درخواید

مقصود اینکه چون قهر و غلبه این ملاعین مخاذیل پدید آمد این ضعیف قرب یکسال در دیار عراق صبر می کرد و بر امید آنکه مگر شب دیجور فتنه و بلا را صبح عافیتی بدمد و خورشید سعادت طلوع کند هر گونه مقاسات شدید و محن می کرد تا از سر اطفال و عورات نباید رفت... نه روی آن بود که متعلّقان را بجملگی از آن دیار بیرون آورد و نه دل باز می داد که جمله را در معرض هلاک و تلف بگذارد.

عاقبت چون بلا بغایت رسید این ضعیف از شهر همدان که مسکن بود بشب بیرون آمد با جمعی درویشان و عزیزان در معرض خطری هر چه تمامتر در شهر سنه ثمان عشره و ستمائه براه اردبیل ، و بر عقب این ضعیف خبر چنان رسید که کفار ملاعین بشهر همدان آمدند و حصار دادند و اهل شهر بقدر وسع بکوشیدند و چون طاقت مقاومت نماند کفار دست یافتند و شهر بستند و خلق بسیار را شهید کردند و بسی اطفال و عورات را اسیر بردند و خرابی تمام کردند .

بارید بباغ ما تگرگی وز گلبن ما نماند برگی

بعد ازین نجم‌الدین در صدد برآمد که مسکن در دیاری سازد که درو اهل سنت و جماعت باشند و از آفت بدعت و هوا و تعصب پاک باشد ، و به امن و عدل آراسته ، گفتند دیاری بدین صفات بلاد روم است بی توقف روی بدین خطه نهاد . از اتفاق حسنه بشهر ملطیه صد هزار سعادت و دولت در صورت قدوم مبارک شیخ الاسلام شهاب‌الدین عمر بن محمد السهروردی استقبال کرد و چون بشرف خدمت او مشرف شد آن بزرگوار اشارت بدین ضعیف کرد و فرمود چون از وطن بی اختیار دور افتادی باری در این دیار مبارک بیای ، و در این معنی بخط شریف حرفی چند بنوآب حضرت (علاء‌الدین ابوالفتح کیقباد بن کیخسرو) در قلم آورد . این ضعیف اشارت آن بزرگ را اشارت حق دانست و از فرموده او تجاوز نتوانست ، روی بحضرت آسمان رفعت نهاد ، فتح فتوح این مقاتل در ماه مبارک رمضان سنه ۶۱۸ افتاد بشهر قیصریه عنان قلم بدست تصرف غیب سپرده شد . این عروس غیبی را بزیور القاب همایون آن پادشاه دین پرور هزین و متحلی گردانید .

و در خاتمه کتاب می گوید: پرداخته شد این کتاب مشحون بحقایق علوم مکنون بردست منشی این معانی الفقیر الی الله تعالی ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاهورالاسدی الرازی روز دوشنبه اول ماه مبارک رجب سال بر ششصد و بیست از هجرت بمحروسه سیواس^۱.

ابن بیبی در الأوامر العلائیه داستان سفر و رسالت شهاب الدین سهروردی را به درگاه علاءالدین کیقباد آورده است (ص ۲۲۹ و ما بعد). این رسالت از جانب خلیفه الناصر لدین الله اندک زمانی پس از جلوس علاءالدین (سنه ۶۱۷) بوده و شاید در آن وقت نجم الدین هنوز ابتدا به تألیف مرصادالعباد نکرده بوده است و لسی ابن بیبی می گوید: در آن ایام شیخ ربانی نجم المله والیدین [ابوبکر عبدالله] الرازی المعروف بدایه رحمه الله کتاب مرصادالعباد را که بر جمله طرق اهل سلوک از سوقه و ملوک مشتمل است بنام حضرت علیاء شهریار انام تألیف فرموده بود در محروسه ملطیه وارداً من بغداد بخدمت شیخ رسید و کتاب را بمطالعه همایون شیخ مشرف گردانید آفرین و تحسین تمام یافت و از خدمت شیخ در تعریف مصنف و مصنف مکتوبی در قلم آمده صادر شد.

چون بخدمت سلطان پیوست از انواع اصطناع و اصناف قبول قسطی مستوفی استیفا کرد، و بعدد هر حرف طرف آمال خود را بمال مالا مال گردانید و شا کر لطایف و ذا کر عوارف بارگاه سلطنت بمقر خلافت عودت ساخت.

این جمله اخیر مسلم نیست که آیا در باره شیخ شهاب الدین

۱- منقولات از مرصادالعباد از نسخه خطی موزه بریتانیا نشان 9512 Or برداشته شده است باختصار و با مقابله بانسخ دیگر و چاپهای مختلف کتاب.

است یا راجع به شیخ نجم‌الدین . اگر مراد نجم‌الدین باشد معلوم می‌شود که پس از ختم مرصادالعباد به بغداد برگشته است . این با خبر دیگری که در سیره جلال‌الدین تألیف نسوی مندرج است (چاپ مصر ص ۲۸۰) نیز موافق می‌آید که می‌گوید در سال ۶۲۲ بمناسبت خلافت یافتن الظاهر بأمرالله نجم‌الدین رازی و ابن عطف از بغداد بسفارت بنزد جلال‌الدین خوارزمشاه آمده به تبریز وارد شدند . ولی قبل از رفتن ببغداد و پس از ختم تألیف مرصادالعباد تا یکی دو سال بعد هنوز نجم‌الدین را در روم می‌یابیم که از برای علاء‌الدین داوود شاه ابن بهرامشاه پادشاه ارزنجان^۱

زو رسیده دواصل تا عیوق آل منگوچک و بنی سلجوق

کتابی تصنیف کرده است بنام رموزات اسدی در رموزات داوودی . این داوودشاه از حدود ۶۱۶ تا ۶۲۵ پادشاهی کرده است ، پس تألیف کتاب بین این دو سال و باحتمال قوی در ۶۲۱ بوده است . نسخه‌ای از آن در کتبخانه اسعد افندی در استانبول بشماره ۱۷۰۴ محفوظ است که عکس آن در کتبخانه مرکزی دانشگاه طهران موجود است و من نسخه دیگری از آن ندیده‌ام . در این کتاب مبلغ زیادی از مندرجات مقدمه و متن مرصادالعباد و ابیات و رباعیاتی که در آن آمده است تکرار شده است با اختلافاتی در بعضی جزئیات ، ولی اساساً کتابی جداگانه است و بیشتر از نوع نصایح پادشاهان است . می‌گوید چون آفت فتنه کفار تاتار از دیار خراسان ببلاد عراق رسید مدّت یک سال تجلّد و صبر می‌نمودم تا کارد باستخوان رسید . از بلاد عراق به اضطراب رحلت کردم و اولاد و

۱- در باب این داوود شاه شرحی در تاریخ ابن بیبی هست (چاپ عکسی ص ۳۵۴).

اعزّه را بیلا سپردم . در شهر سنه ثمان عشره و ستمائة از راه دیار بکر
 بدیار روم رسیدم و مدت سه سال در فراز و نشیب آن دیار می گردیدم
 و در هر شهر مدتی می باشیدم - این سال ۶۲۱ می شود و در همین موقع
 است که به ارزنجان رسیده و داوود شاه را دیده است - چون سخن این
 ضعیف مبنی بر مرموزات باشد خواست تا اسم مطابق مسمی بود ، و
 چون تحفه حضرت داوودی می ساخت خواست تا با مزمورات زبور
 داوودی مناسبتی دارد ، این مجموعه را برده مزمور بنا افتاد . . . و نام
 کتاب بدین مناسبات مرموزات اسدی در مزمورات داوودی نهاده آمد .
 ابواب کتاب عبارتست از : در بیان مقامات معرفت ، در بیان
 شرح سلوک ، در سلوک ملوک ، در آئین جهاننداری ، در نصیحت و مواظ
 ملوک ، در تواریخ ملوک از عهد آدم ، در وعید ظالم ، در کلمات حکما ،
 در امارات قیامت .

در باب تاریخ خلفا از زمان الناصر لدین الله تجاوز نمی کند ، و
 در این باب این رباعی آمده است :

در هر قرنی بزرگواری بوده است در هر عصری زمانه داری بوده است
 خاکی که برو پای نهی نرمانه کان مردمك چشم نگاری بوده است
 حکایت نظام الملک حسن را دارد که نامه ها به بزرگان اطراف
 نبشت که هر کسی مرا پندی دهید ، شیخ ابوالحسن بستی رحمه الله در
 جواب نوشت که : ای نظام الملک ، عمارت دنیا چندان کن که در وی
 خواهی بود ، و عمارت آخرت چندان کن که در وی خواهی بود ؛ و
 خدمت مخلوق چندان کن که به وی حاجت داری ، و خدمت خالق
 چندان کن که به وی حاجت داری ؛ و آن عمل با آخرت فرست که آنجا

توانی دید؛ و با خلق خدای امروز آن کن که فردا راضی باشی که خدای با تو کند. از جمله جوابها و پندها این بیسندید و خیرات بسیار کرد و نام نیکوئی اندوخت.

نیز سؤال و جواب کسری و بزرجمهر را دارد، و طبابت بزرجمهر را، فصلی هم در فتنه آخر زمان و خروج دجال و ضدیت میان عیسی و دجال دارد و ختم بقطعه شعری می‌کند بمطلع «پاک کن زالایش و آرایش خود راه را» با تخلص نجم و سپس: پرداخته شد این کتاب مشحون بحقایق علوم مکنون... بر دست منشی این معانی ابوبکر بن محمد یعرف بنجم‌الرازی. ولی این نسخه بیش از یک قرن پس از تاریخ تألیف نوشته شده است و خاتمه کاتب بدین لفظ است: تمام شد کتاب مزمورات داوودی روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رمضان فی سنة ۷۳۵؛ منقول آمد این کتاب از کتاب مصنف.

کتاب در ۶۱ ورق است بقطع وزیری متوسط بخط نسخ خوب و مقابله شده است و بالتسببه صحیح است.

سومین کتاب او که زمان تألیف آن تا حدی معلوم است منارات السائرین است بزبان عربی در شرح مقامات عارفان و کرامات سالکان که دران بمرصادالعباد اشاره می‌کند و می‌گوید سی و پنج سال پیش ازین مرصادالعباد را در همین باب نوشتم، ولی آن بفارسی است و اهل عربیت از فواید آن محروم‌اند.

از این مقایسه تاریخ ششصد و پنجاه و اند بدست می‌آید؛ و چون سال وفات او را در همه منابع معتبر سال ۶۵۴ گفته‌اند تألیف منارات یکی دوسالی قبل از وفات او بوده است. این کتاب بریک فاتحه و ده باب

و يك خاتمه منقسم است؛ و ابواب عبارتست از مقام معرفت، مقام توحید، مقام نبوت، مقام ولایت، مقام انسان، مقام خلافت مختص به انسان، مقامات انسان پس از رجوع بخدا، مقامات نفس، مقام قلب، مقامات روح. دو نسخه از آن در کتبخانه قلیچ علی پاشا در استانبول بشماره های ۶۴۱ و ۶۴۲ موجود است که اولی در قرن دوازدهم و دومی در قرن یازدهم کتابت شده است. و دو نسخه دیگر در بورسۀ یکی مورخ ۸۳۸ در کتبخانه اولو جامع بشماره ۱۶۳۲ و دیگری متعلق بحدود هزاره هجری در کتبخانه حسین چلبی بشماره ۴۴۳.

چند رساله و کتاب دیگر از منشآت و تألیفات او بنده دیده ام که زمان و محلّ تألیف آنها معلوم نیست. از آن جمله است رساله الطیر بفارسی که در مجموعه ای بشماره ۱۵۸۹ در کتبخانه کوپرولو موجود است و دارای سه ورق است (۲۳۲ آ تا ۲۳۴ ب)، رساله ایست هنری و ادبی مبتنی بر وقایع خیالی بانشائی فتی و زیبا مشحون از ابیات لطیف که چنین شروع می شود:

چون از طارم آسمان طاطه همای هدایت الهی سایه برطوطی
خاطر ما افکند . . . و بزبان نطق از قوّت بفعل آورد که: « هذا کتاب
من لسان طیور الارواح المقدّسه ». . . نامه ایست از زبان مرغان روحانی
محبوس قفسهای جسمانی بدرگاه سلیمان ربّانی . . . الخ.

در اواسط رساله نام از وزیری می برد بنام خداوند بزرگوار، جمال الدین شرف سلغور بلفتح که روزگارش همه مسعود باد. این نسخه مورخ سنوات اطراف ۷۵۰ است و جز این نسخه دیگری از این رساله ندیده ام.

دیگر رساله‌ایست در شرح گفته‌ی شیخ ابوالحسن خرقانی که :
الصّوفی غیر مخلوق ؛ در بعضی نسخ نام آن را « رساله‌العاشق الی‌المعشوق
فی شرح . . . » گفته‌اند .

نسخ آن یکی در مجموعه‌ایست جزء کتب جاراالله افندی بنمره
۲۱۱۴ جزء کتبخانه ملّت در استانبول ، از ورق ۱ پ تا ۷ ر ، یعنی ۱۲
صفحه . دیگر نسخه‌ای جزء مجموعه نمره ۳۱۸ مراد بخاری ایضاً در
استانبول که در ۶۹۱ در تبریز کتابت شده است و عکس آن را بنده گرفته
است . دیگر نسخه‌ایست در پنج صفحه و نیم جزء کتب دانشگاه طهران
در مجموعه‌ای مورخ ۱۲۲۲ ، در دنبال همین معیارالصدق که عکس آن
را آقای دکتر فضل‌ی گرفته‌اند .

در مجموعه ۷۰۶ احمد کوپرولو (کتابخانه کوپرولو در
استانبول) اوراق ۹۴ ر تا ۱۲۲ پ برچند رساله مشتمل است بفارسی
بانشائی عارفانه شبیه به انشای نجم‌الدین رازی که عکس آن جمله را
نیز گرفته‌ام و بالفعل از تفصیل دادن درباره آن می‌گذرم .

نسخ مرصادالعباد در کتابخانه‌های مشرق و مغرب فراوان است
ومن متجاوز از بیست نسخه قدیم متعلق به قرن هفتم و ما بعد دیده‌ام
که از برخی از آنها برای خود یا دانشگاه یا کتابخانه وزارت فرهنگ
(ملی) عکس تهیه کرده‌ام ، ولی تعداد آنها را اینجا لازم نمی‌بینم^۱ .

۱- بلوشه در فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی در پاریس رساله‌ای را در تصوف وصف
می‌کند و می‌گوید مؤلف آن در ۶۱۷ از همدان به روم رفت و نزد علاءالدین
کیقباد رسید (فهرست بلوشه شماره ۹۷ ، 67 Suppl.) و می‌گوید کتاب در پنج
باب و هر بابی منقسم بچند فصل است و در آنها راجع به الهیات و آداب و ذکر
و الهام و لطف خدا بحث می‌کند . شروع آن چنین است : بدان که سخن حقیقت و
بیان سلوک راه طریقت دواعی شوق و بواعث طلب در باطن مستعد طالبان . . . و -

گذشته از رباعیات و اشعار دیگری که نجم الدین رازی بفارسی دری گفته و در کتابهای سابق الذکر بنام خود آورده است يك دو بيتی بزبان رازی در مرصادالعباد آورده است که ظاهراً از خود اوست و از مقوله فہلویات است و آن را در هر نسخه‌ای بصورتی نقل کرده‌اند و بنده نتوانستم صحیح آن را بیابم. بعضی از نسخ مرصادالعباد علاوه بر اینکه دو بيتی مذکور را ندارند عبارات طویل و گاهی در حدود يك صفحه در مواضع متعدد ناقص دارند بطوری که بنده معتقد شده است که دو تحریر از این کتاب موجود بوده است که یکی مختصرتر است از دیگری، و نسخه‌ای که در طهران بچاپ سربی منتشر گردید مبتنی بر آن تحریر مختصر است و حال آنکه چاپ سنگی کتاب که باهتمام حاج میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله در قدیم در طهران منتشر شده بود نماینده هر دو تحریر است، یعنی اضافات تحریر ثانوی را در هامشهای صفحات الحاق کرده‌اند.

تفسیر قرآنی نیز به نجم الدین رازی نسبت داده‌اند (مناقب العارفین افلاکی ج ۲ ص ۹۳۳، و نفحات الانس جامی چاپ طهران ۴۳۵)، و در کتاب التفسیر والمفسرون محمد حسین الذہبی (ج ۳، چاپ سنہ ۱۳۸۱، ص ۵۹ تا ۶۵) وصفی از آن آمده است. می‌گوید که نام آن التاویلات النجمیہ است و تا آیه ۱۷ و ۱۸ سورہ مبارکہ والذاریات را که تفسیر و شرح کرد در گذشت و کتاب او ناتمام ماند علاء الدولہ سمنانی دنبالہ آن را گرفت (سورہ والذاریات را تکمیل نکرد) و تفسیر از ابتدای

→ کتاب در ۱۹۰ ورق است. محتاج بگفتن نیست که این هم نسخه‌ای از مرصادالعباد است که بعد از دیباجه و فهرست ابواب شروع شده ولی بلوہ آن را نشناخته و گمان کرده است که شاید بحرالحقایق نجم الدین رازی باشد!

سوره و الطور تا آخر قرآن را بعنوان تتمه تفسیر نجم‌الدین نوشت و تأویل سوره فاتحه را (با آنکه در اصل نجم‌الدین آمده است) نیز بران افزود. مجموع این تفسیر در پنج مجلد بزرگ است (نسخه دارالکتب المصریه) که چهار جلد نخستین تألیف نجم‌الدین دایه است. تفاوت فاحشی بین شیوه دو مؤلف در این تفسیر دیده می‌شود، بدین معنی که آنچه نجم‌الدین نوشته است گاهی تفسیر ظاهر است، و آنچه هم تفسیر تأویلی و اشارتی است بسیار آسان و قابل فهم است، و حال آنکه آنچه سمنانی نوشته است به تفسیر ظاهر هیچ مربوط نیست و فقط مبتنی بر قواعد فلسفی صوفیه است و کسی که وارد در اصطلاحات ایشان نباشد چیزی از تفسیر او نمی‌فهمد.

افلاکی می‌گوید نسخه تفسیر شیخ نجم‌الدین دایه را شهاب الدین مقبولی قیر شهری از فضالی تبریز که در قبه غازان سعید بود بحضرت عارف چلبی (جلال‌الدین فریدون پسر سلطان ولد) بخشید، و نسخه آن تفسیر تا آن وقت در بلاد روم نبود، بمرکت آن سلطان در این ممالک شایع گشت.

صاحب کشف‌الظنون یاد می‌کند که بحر الحقائق و المعانی فی تفسیر السبع المثانی از نجم‌الدین دایه است. نمی‌دانم آن را با تفسیر سابق‌الذکر اشتباه کرده است یا کتابی جدا منظور اوست. نسخ متعددی که بنده از بحر الحقایق در کتبخانه‌های ترکیه دیده‌ام چنان می‌نماید که نه در باب مؤلف آن بتوان بقطع اظهار نظر کرد، و نه در باب اینکه آیا نام آن عین‌الحیاء است یا بحر الحقائق، مگر اینکه کسی هم خود را مصروف رسیدگی به یکایک آنها نموده همه را با هم مقابله و معارضه

کند و حکمی مستند و مستدل^۲ درباره آنها بدهد. علی العجالة بر حسب یادداشت‌هایی که بنده و فریتز مایر جدا از یکدیگر کرده‌ایم ممکنست بحر الحقایق همان عین الحیاة باشد و ممکنست دو کتاب جدا باشد، ممکنست نجم‌الدین کبری تألیف کرده باشد و تا ابتدای سورة والنجم رسیده باشد و سپس نجم‌الدین دایه باقی را بهمان شیوه تمام کرده باشد؛ و ممکنست که نجم‌الدین دایه آن را نوشته باشد و علاء الدولة سمنانی باقی را بسبک خود انشا نموده باشد و بنابراین با تأویلات سابق‌الذکر یکی باشد. اگر بخواهم همه مطالب فریتز مایر و همه یادداشت‌های خود را در این باب اینجا نقل کنم زیاده از حد این مقدمه مفصل خواهد شد، بنابراین بدین اشاره اکتفا می‌نمایم.

جامی می‌گوید که شیخ نجم‌الدین رازی را با شیخ صدرالدین قونیوی و جلال‌الدین رومی اتفاق ملاقات افتاد؛ این البته امکان دارد، چه هر سه در زمان واحد در قونیه بوده‌اند، ولی برای آنکه بقطع این را قبول کنیم سندی معتبرتر باید یافت. باز می‌گوید «وفات وی در سنه ۶۵۴ بوده است و در شونیزیه بغداد بیرون مقبره شیخ سری سقطی و شیخ جنید قبری بود می‌گفتند که قبر وی است، والله اعلم».

در مجالس العشاق منسوب به سلطان حسین بایقرا هم قصه‌ای در باب او هست که مانند سایر مندرجات آن کتاب خالی از اعتبار است. در جزء مجموعه‌ای از رسائل منتخب فارسی که در وین است (فهرست فلوگل ج ۳ ص ۴۵۳) منتخباتی از سه کتاب حسرة الملوك و تحفة الحبيب و سراج القلوب مندرج است، بعلاوه منتخباتی از مرصاد العباد، و گردآورنده مجموعه آن سه کتاب را به نجم‌الدین دایه رازی

نسبت داده است. این سراج القلوب در باب سؤالاتی است که یهود از پیغمبر ما کرده بودند، و در نسخه دیگری ازان که در موزه بریتانیا محفوظ است در مقدمه به امام ابو منصور سعید بن محمد القطان الغزنوی نسبت داده شده است؛ مقدمه دو نسخه با یکدیگر اختلاف دارد، ولی کتاب یکیست و احتمال نمی‌دهم که از نجم‌الدین رازی باشد.

در باره نسخ این معیار الصدق که اکنون بدست خواننده است آقای دکتر تفضلی بتفصیل بحث کرده اند، مع هذا برای اینکه گفتار بنده ناقص نباشد چند سطر نیز در آن باب می‌گویم: نام رساله را گاهی کمال عشق و کمال عقل، و زمانی عقل و عشق گفته اند (نسخه مجلس جزء مجموعه ۵۹۸) و گاهی معیار الصدق و مصداق العشق (نسخه موزه بریتانیا، بنشان Or. 7963) و گاهی معیار الصدق در بیان عقل و عشق (جزء مجموعه پرتو پاشا (سلیمیه) بشماره ۶۰۶ در کتبخانه ملّت، استانبول). از نسخه موزه بریتانیا بنده برای خود نسخه‌ای در ۱۹۳۸ استنساخ کرده بودم و بعدها عکس آن نسخه را هم از برای کتبخانه ملی در طهران سفارش داده آوردم. از نسخه پرتو پاشا هم بنده عکسی گرفته‌ام. نسخه‌ای هم از آن در جزء کتب دانشگاه (مجموعه مورخ ۱۲۲۲ سابق الذکر) بنام معیار الصدق فی کمال العقل والعشق محفوظ است. در مجموعه پرتو پاشا در دنبال این رساله از ورق ۱۰۶ پ تا ۱۱۵ پ رساله مطالع الایمان آمده است و آن را نیز به نجم‌الدین رازی نسبت داده‌اند؛ تاریخ نسخه ۱۰۶۳ و کاتب آن عبدالله افندی (عبدالله بن سعید) شارح مثنوی مولوی است؛ این مطالع الایمان را بنده در نسخه دیگری که عکس آنرا نیز گرفته‌ام منسوب به صدرالدین قونیوی دیده‌ام و احتمال می‌دهم صحیح همین باشد.

یادداشتهای دیگری نیز در باره نجمالدین رازی داشتم ولی اینجا بهمین قدر اکتفا کردم . پروفیسور احمد آتش استاد فارسی در استانبول مقاله‌ای در باب نسخ مصنفات نجمالدین که در ترکیّه محفوظست نوشته ، ولی فقط نسخ مرصادالعباد را تعداد کرده است .

مجتبی مینوی

تهران ، شهریور ماه ۱۳۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا و آفرین بی منتها آفریدگاری را که بتدبیر حکمت
ازلی و تأثیر^۱ قدرت لم یزلی ازنا بود محض بود دو عالم غیب و شهادت پیدا
کرد؛ و از ازدواج^۲ غیب و شهادت چندین هزار عالم مختلف از امر و خلق
پدید آورد؛ و شخص انسانی را زبده^۳ جملگی^۴ عوالم مختلف امر و خلق
گردانید «ألا له الخلق و الامر تبارك الله رب العالمين.» و درود بی غایت
و محمديت بی نهایت مر جملگی انبیا [ع] و رسل را که بر شخص انسانی
اعضاء رئیس بودند و درین صدف^۴ درر نفیسه خصوصاً بر سید ولد آدم و
خلاصه^۵ آفرینش عالم محمد مصطفی صلی الله علیه^۵ که [درین وجود] دل
شخص انسانی^۶ بود و انسان العین مسلمانی. [صلوات الله علیه و علی آله
و عترته و ازواجه و اصحابه اجمعین^۷].

۱- ب : بتأثیر

۲- ب : کرد از ازدواج

۳- ب : زبده و خلاصه جملگی

۴- ب : و در صدف تن در نفیسه

۵- ب : محمد المصطفی علیه السلام

۶- م ؛ د : که دل شخص

۷- د : صلوات الله علیه و علی آله و عترته الطاهرين

و اما بعد « ایها الصدیق الصدیق والرفیق^۱ الشفیق زکی الله
 نفسک عن دنس الاوصاف الذميمة وحلاها بحلیة الاخلاق^۲ الکریمة وصفی^۳
 قلبک عن شین طبع الطبع و [رین] نفس النفس^۴ و نورہ بأ نوار تجلی صفاته
 بمنه و کرمه » التماسی که از این ضعیف فرموده ای^۵ و استدعا نموده^۶
 در تقریر شرح کمال عشق و کمال عقل تا هیچ مضادتی^۷ می توان بود^۸ در
 کمالیت هر دو یا نه ؛ و فرموده ای که ما هر کجا عقل بیشتر و شریفت
 یافتیم در جمله موجودات [عشق برو ثابت تر و ظریف تر] بود و [چنانکه
 سید کاینات علیه الصلوة والسلام که عاقلترین و عاشقترین موجودات بود]
 و نموده ای که عقل نه قسمی است^۹ از اقسام موجودات بلکه عقل خود
 جمله موجودات است و وجود او راست از آنکه بعقل بر همه^{۱۰} اقسام
 وجود محیط توان شد^{۱۱} و بهیچ قسم از اقسام موجودات بر عقل محیط
 نمی توان شد^{۱۲} .

اینست مجموع سؤالات «والله اعلم وبه الحول والقوة»^{۱۳}.

۱- د : الصدیق الرفیق

۲- ب : بحلیة اخلاق

۳- ب : و صفا

۴- م : طبع الطبع و نفس النفس

۵- ب : ضعیف کرده اند؛ د : ضعیف فرمودی

۶- ب : استدعائی که نموده ؛ د : استدعای نموده

۷- ب : تا مضادتی؛ د : تا هیچ مضادتی

۸- د : می تواند بود

۹- ب : نه قسمت

۱۰- ب : بهمه

۱۱- ب : توان بود

۱۲- ب ؛ د : نتوان شد

۱۳- ب : سؤالات والله اعلم بالصواب؛ د : سؤالات بدانکه

اما الجواب بدانکه در شبهات^۱ این سؤالات و مقالات بسیاری خلق از فضلا [ء] و حکما [ء] و علمای متقدم و متأخر سرگردان بوده اند و هستند و هر اختلاف که در مسائل اصولی^۲ افتاده است محل اشکال همه^۳ از اینجا بوده است و چون بحقیقت در جواب بیانی شافی افتد^۴ بسی مشکلات که بعمرهای دراز از حکمای اوائل در آن رنج برده اند و حل نتوانستند کرد حل افتد^۵ « ان شاء الله وحده^۶ » و لکن نظری باید منصفانه که از رمض^۷ هوا و طبیعت پاک باشد و از رمد عناد و جدل و انکار و جحود و انفت و تقلید مبرا تا باز بیند و انصاف دهد که^۸ تا غایت وقت درین معنی این تقریر و بیان در شرح کمال عقل و عشق^۹ و فرق میان هر دو دیگری را بوده است یا نه و بحقیقت بیاید دانست که به مجرد نظر عقل^{۱۰} و دلائل عقلی این مشکلات را حل نتوان کرد^{۱۱} نظری باید که بعد از نور ایمان مؤید باشد بتأیید خصوصیت روح خاص که [نص کلام باری بدان مسطور است که] « کتب^{۱۲} فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه . » و بتشریف اراءت^{۱۳} « سنجیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم » از مکاشفات و مشاهدات

۱- د : از شبهات

۲- د : مسائل اصول

۳- ب : مخزن اشکال همه ؛ د : اشکال همه

۴- ب : شافی کرامت افتد

۵- ب ؛ د : حل شود

۶- ب ؛ د : انشاء الله تعالی

۷- ب ؛ د : رمض

۸- ب : و انصاف که

۹- ب : عشق و عقل

۱۰- ب : نظری عقلی

۱۱- م : حل توان کرد

۱۲- د : روح که کتب

۱۳- ب : و بتشریف آیات بینات سنجیم ؛ د : و تشریف آیات سنجیم

حضرتی مشرف باشد تا حقیقت حقیقت^۱ هر يك^۲ از عقل و عشق^۳ را بیان تواند کرد [که حتی یتبیین لهم انه الحق] همچنانکه مبیین این کلمات و مجیب این سؤالات می باید که از طوری بطوری و رای عقل بهره مند باشد تا بیان این حقایق تواند کرد^۴ [مستمع^۵] نیز^۶ می باید که ازین عالم بهره دارد تا نور ایمانی که بدان مصدق و مدرک این حقایق تواند شد.

نظم^۶

آنکس داند حال دل مسکینم کورا هم ازین نمد کلاهی باشد
 و در بیان این حقایق بمقدماتی حاجت افتد که مستمع بشناخت
 آن مقدمات بر تقریر [و] بیان آن حقائق^۷ واقف تواند شد^۸ ان شاء الله
 [تعالی] که چنان^۹ روشن و مبرهن نموده آید که بر مایده فایده آن
 خواص و عوام بحسب استعداد خویش محظوظ و بهره مند شوند « اللهم
 اجعل التوفيق رفيقنا والصراط المستقيم طريقنا بجدوك و كرمك ».

۱- ب : حقیقت حقیقت

۲- ب : هر یکی

۳- ب : از عشق و عقل

۴- م : بیان تواند کرد مستمع

۵- م : مستمع می باید

۶- ب ؛ د : بیت

۷- ب ؛ د : این حقایق

۸- ب : تواند شدن

۹- ب ؛ د : تعالی چنان

فصل

بدانکه اصناف موجودات با کثرت تنوع آن منقسم است بدو قسم^۱ روحانی و جسمانی و از آن دنیا و آخرت عبارت کنند و ملک و ملکوت گویند و غیب و شهادت خوانند و صورت و معنی تصور کنند و خلق و امر همین معنی دارد.^۲

قسم روحانی آنست که حواس خمسہ چون سمع و بصر و شمع و ذوق و لمس آن را ادراک نتواند کرد و قابل قسمت و تجزّی و تجزّی نباشد.^۳ و قسم جسمانی آنست که حواس خمسہ آن را ادراک کند و قابل قسمت و تجزّی و تجزّی^۴ باشد و روحانی را بمناسبت آن عالم علوی و سفلی هست چنانکه جسمانی را بمناسبت این عالم علوی و سفلی هست و روحانی به نسبت نورانی و علوی لطیف آمد^۵ و جسمانی به نسبت

۱- ب ؛ د ؛ بر دو قسم

۲- ب ؛ د ؛ معنی است

۳- ب ؛ تجزّی نباشد

۴- ب ؛ تجزّی باشد

۵- ب ؛ و لطیف آمد

ظلمانی [وسفلی کثیف آمد]^۱ پس بحسب^۲ ازدواج روحانی و جسمانی و تدبیر «سبحان الذی خلق الازواج کلها» چندین هزار عوالم مختلف و مراتب و مدارج و مدارك متنوع بظهور پیوست بدایت^۳ ازدواج از علویات روحانی و جسمانی کرد که افلاك و انجم نتیجه آنست پس آن مرتبه از روحانی که بافلاك تعلق گرفت آن را نفوس سماوی گفتند و آن مرتبه از جسمانی که نفوس بدان تعلق گرفت آن را اجرام سماوی گفتند پس از نور عالم [نفوس] سماوی بازدواج^۴ نظر ارواح علوی^۵ در طبقات آسمان^۶ ملائکه متنوع مناسب هر طبقه ای صنفی ملک بیافرید که «خلقت الملائكة من نور». پس از [آن از] ادوار فلکی^۷ بازدواج نظر نفوس [کواکب] سماوی عناصر اربعه^۸ چون آتش و هوا^۹ و آب و خاک بیافرید و از مرکز آتشی^{۱۰} بازدواج نظر نفوس کواکب انواع جن و شیاطین^{۱۱} بیافرید که «و خلق الجان من مارج من نار». و همچنین بحسب علو و سفلی روحانی و علو و سفلی جسمانی و ازدواج [علو روحانی به علو جسمانی و ازدواج] سفلی روحانی بسفلی جسمانی از انواع و اصناف

۱- م : به نسبت ظلمانی و کثیف و سفلی آمد؛ ب : ظلمانی و سفلی و کثیف

۲- ب : نخست

۳- ب : و بدایت؛ د : پیوست ازدواج از علویات

۴- ب : و ازدواج ؛ د : سماوی از ازدواج

۵- ب : ازدواج نظر ازدواج علوی

۶- ب : آسمانی

۷- د : پس از آن ادوار فلکی

۸- ب : عناصر اربع

۹- ب : د : آتش و باد

۱۰- ب : آتشی

۱۱- ب : انواع شیاطین

نباتات و حیوانات آفرید^۱ که حصر وحدّ آن^۲ جز آفریدگار جلّ و عزّ^۳ نداند که «وما یعلم جنود ربك الا هو» و از ازدواج روحانی [بِعالم سفلی جسمانی]^۴ چنین خبر داد که «اولم ينظروا فی ملکوت السموات والارض». چنانکه آسمان را ملکوت اثبات کرد زمین را ملکوت اثبات کرد بلکه هر چیزی را ملکوتی مناسب آن [چیز] اثبات کرد که : «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء [والیه ترجعون]» .

۱- د : انواع و اصناف آفرید

۲- ب ، د : که حد و حصر آن

۳- ب : جز خداوند جل و علا ؛ د : جز آفریدگار عالم جل و علا کسی نداند

۴- م : روحانی به علو و سفلی جسمانی

فصل

آنچه از ازدواج علو روحانی و علو جسمانی پدید آمد
 دو نوع بود: آسمانها و ملائکه . و ازین دو نوع عبارت دو روز فرمود^۱ که
 «فقضین سبع سموات فی یومین.» و آنچه از ازدواج سفلی روحانی و سفلی
 جسمانی پدید آمد از چهار^۲ نوع بود: مرکبات عناصر و نبات و حیوان
 و انسان [و] آنرا حواله بچهار روز کرد که «فی اربعة ایام سواء^۳
 للسائلین .»

پس جملگی آسمانها و زمینها و آنچه در میان آن آفریده-
 است ازین شش نوع بیرون نیست از اینجا فرمود^۴ : «خلق السموات^۵
 والارض و ما بینهما فی ستة ایام .»
 [و] آنچه از سفلی روحانی^۶ تعلق گرفت بمرکبات عناصر

۱- ب : دو نوع دو روز عبارت کرد ؛ د : عبارت دو روز کرد

۲- ب : آن چهار

۳- ب : میان ایشان ؛ د : در میانهای آن

۴- ب : از اینجا فرمود

۵- ب : فرمود بعبارت روز که خلق السموات

۶- ب : از سفلی به روحانی

آن را نفس نامیه خوانند^۱ و آن مرکب را نبات گفتند و از نتیجه تعلق روحانی^۲ بدان مرکب نشو و نما و حرکت در آن پدید آمد و در نبات ملکوت عنصری و ملکوت نباتی جمع شد و آنچه از روحانی تعلق گرفت بمرکب نبات^۳ حیوان حاصل آمد و در حیوان ملکوت عنصری و ملکوت نباتی و ملکوت حیوانی جمع شد پس آنچه^۴ از روحانی بحیوان^۵ تعلق گرفته بود آن را^۶ روح حیوانی گفتند و نتیجه آن نشو و نما و حرکت و ادراک حواس خمسہ بود و مدرکات قوای حیوانی چون وهم و خیال و مفکره^۷ و ذاکره و حافظه و غیر آن، و آن مایه روحانی را که بجسمانی تعلق می گرفت از اجرام سماوی تا بمرتبۀ نباتی آنرا نفس می خوانند چون نفوس سماوی و نفوس کواکب و نفس نامیه چون بمرتبۀ حیوانی رسید آن را روح خوانند زیرا که مدرک و حساس باشد بآلت قوی و ادراک از خاصیت عقل است.^۸

اما در حیوان چون ادراک بواسطه آلت بود و ناقص بود^۹ او را عاقل نخواندند^{۱۰} اما بمناسبت ادراک اسم روح بر وی افتاد^{۱۱} زیرا که

۱- ب؛ د؛ خوانند

۲- ب؛ و از تعلقات روحانی بدان

۳- ب؛ مرکب نباتی

۴- ب؛ شد آنچه

۵- ب؛ بحیوانی

۶- ب؛ بود پس آن را

۷- ب؛ متفکره

۸- م؛ د؛ مدرک و حساس باشد بآلت قوی و حواس و ادراک آن خاصیت عقل است؛ ب؛ قوی حساس است و ادراک

۹- ب؛ بود ناقص؛ د؛ بود ناقص و او را

۱۰- ب و د؛ نخوانند

۱۱- ب و د؛ برو افتاد

عقل بحقیقت صفت روح و نور او آمد [و] شرح این معنی بجای خویش بیاید [ان شاء الله تعالی وحده^۱].

اما حیوان را چون راه بعالم [علو] روحانی^۲ نبود^۳ و بر خورداری وی^۴ از سفل روحانی بود از پس چندین حجب و باعالم بقا بعالم باقی^۵ پیوندی نداشت چون دیگر موجودات نباتی و مرکبات عنصری و اجرام فلک^۶ فنا پذیر آمد.

اما آنچه از روحانی تعلق بقلب انسانی گرفت نه از قبیل دیگر تعلقات روحانی و جسمانی بود بلکه قالب انسان را بعد از حصول ملکوت عنصری و ملکوت نباتی و ملکوت حیوانی باختصاص تخمیر «خمرت طینه آدم بیدی» مخصوص گردانیدند^۷ و بسرایین اختصاص^۸ او را مرتبه مسجودی ملایکه ارزانی داشتند [و بامعلمی که از قبیل ایشان و مقرب تر از ایشان بود بتهدد خطاب کردند] که «ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی».

و این سری بزرگ [است] باهر جان آشنائی فرا ندهد و چون بکمال تسویه فاذا سویته رسانیدند روح انسانی را که فیض فضل اول بود^۹ و تشریف اضافت من روحی^{۱۰} بدین خاصیت یافته بنفخه خاص و

۱- م : تعالی اما

۲- د : بعالم علوی روحانی

۳- م : روحانی بود

۴- ب ؛ د : بر خورداری او

۵- م ؛ د : بقا بعلم باقی

۶- ب ؛ د : فلکی

۷- م : گردانیدن ؛ د : گردانید

۸- ب ؛ و بسبب این اختصاص

۹- ب ؛ د : فیض اول بود

۱۰- ب : تشریف بخود فرمودن که من روحی ؛ د : در تشریف اضافت

نفخت [فیه] و هیچ موجود این خصوصیت نیافته بود از اعلی مراتب عالم روحانی باسفل مراتب عالم جسمانی^۱ که قالب انسانی است^۲ رسانیدند بر جملگی عوالم علوی و سفلی روحانی و جسمانی عبور داده بر ارواح^۳ ملکی و جنی^۴ و نفوس سماوی و ملکوت حیوانی و [ملکوت] نباتی و عنصری گذشته و باسفل السافلین موجودات رسیده که: «ثم رددناه اسفل سافلین.»

پس هر حسن استعداد^۵ که در قبول فیض حق ملک و جن و حیوان و نبات و جماد را دادند که روحانیت و عقل و ملکوتیت عبارت^۶ از آنست جمله بانسان دادند.

و اما^۷ آن کمال استعداد که: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» عبارت از آنست در قابلیت^۸ فیض بی واسطه که نور الله عبارت^۹ از آنست چنانکه بانسان دادند بهیچ موجود دیگر ندادند سر «انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان [انه کان ظلوماً جهولاً]» این معنی بود پس بدین تقریر [و دلیل قاطع عقلی و نقلی] محقق شود^{۱۰} که انسان قابل دو نوع کمالیت است یک

۱- ب؛ د: مراتب جسمانی

۲- ب: قالب انسانیت؛ د: قالب انسانی رسانیدند

۳- ب: و بر ارواح

۴- ب: جنی و ملکی

۵- ب: جنس استعداد

۶- ب: و ملکوتیت روحانی و ملکوتی عبارت

۷- م؛ د: فاما

۸- د: آنست که در قابلیت

۹- ب: نور الله می خوانیم عبارت

۱۰- د: تقریر محقق شد

نوع آنکه مشترك دیگر موجودات است و يك نوع آنکه^۱ او بدان مخصوص است که و حملها الانسان .

اما آنکه^۲ مشترك موجودات است خاصیت جمادی و نباتی و حیوانی و شیطانی و ملکی بود و این جمله در انسان بکمال حاصل است و کمالیت درین مراتب عقل راست و عقل میان ملک و انسان مشترك است و بس اما ملک در قبول فیض عقل قابل ترقی نیست اگرچه ملایکه^۳ هر يك را در قبول فیض عقل^۴ مقامی و مرتبه‌ای دیگرست که یکی بمقام دیگری نتواند رسید که : « وما منا الا له مقام معلوم . »

اما انسان در قبول فیض عقل قابل ترقی است تا به تربیت عقل هر يك از قوت بفعل آید^۵ و عقل هر يك شاید^۶ که بعقل دیگری^۷ برسد و از وی در گذرد^۸ پس کمالیت مراتب عقلی^۹ هم انسان را تواند بود که آلات پرورش آن از حواس ظاهر^{۱۰} و قوای باطن^{۱۱} و دیگر مدرکات دلی و سرّی و روحانی، کمال دارد .

اما [آن] نوع^{۱۲} دوم در قابلیت کمالیت که خاص انسان راست

۱- م : يك نوع بدانکه

۲- ب : اما آنچه

۳- ب : اگرچه از ملایکه

۴- م : فیض حق

۵- د : بفعل می آید

۶- ب : تا به تربیت عقل هر يك شاید

۷- ب : که بفعل دیگری

۸- ب : وی بگذرد

۹- ب ؛ د : مراتب عقل

۱۰- ب ؛ د : ظاهری

۱۱- ب ؛ د : باطنی

۱۲- م : اما نوع

قابلیت فیض بی واسطه است که آن را نورالله می خوانیم و اگرچه انسان مطلقاً مستعد قبول این فیض است اما سعادت یافت این فیض بهر انسان^۱ نمی دهند بخلاف فیض نورعقل که مطلقاً بهر انسانی^۲ اثری از آن فیض داده اند که بدان مستحق خطاب [حق می] شوند^۳ و در تربیت آن عقل بخود مستقل اند [و] در پرورش آن محتاج پیغمبری نیستند تا آن عقل بکمال رسانند چنانکه فلاسفه [و حکماء] باستبداد خویش و تعلیم استادی^۴ جنس خویش عقل را بنوعی کمال^۵ رسانیدند که مدرک دقایق علوم طبّی و نجومی و منطقی^۶ و ریاضی و غیر آن شدند و در علم الهی^۷ خوض کردند آنچه حدّ عقل نبود که آن نوع ادراک کند^۸ بخودی خود در آن شروع کردند^۹ لاجرم در شبهات و کفریات افتادند .

و در علم الهی^{۱۰} خوض کردن^{۱۱} جز بواسطه فیض بی واسطه کس را^{۱۲} مسلم نشود و سعادت یافت آن فیض^{۱۳} بمشیت و ارادت و طلب^{۱۴} انسانی میسر نیست که آن موهبتی است از مواهب حق [جلّ و علا] و بمشیت^{۱۵} و ارادت

۱- د : انسانی

۲- ب : انسان

۳- م : خطاب شوند ؛ ب : مستحق خطاب برسیدن حق می شوند

۴- ب : تعلیم و استادی

۵- ب : بکمال ؛ د : از کمال

۶- ب : د : نجومی و هیأتی و منطقی

۷- ب : در علوم الهی

۸- د : کنند

۹- د : شروع نمودند

۱۰- ب : در علوم الهی

۱۱- د : کردند

۱۲- ب : کسی را ؛ د : بی واسطه کی کسی را

۱۳- ب ؛ د : این فیض

۱۴- د : ارادت طلب

۱۵- د : مواهب حق است و بمشیت

و عنایت و فضل او تعلق دارد^۱ که :

« ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء . » هر چند آنها را که بدین^۲ مواهب مخصوص گردانیدند^۳ هم بدر جهد و کسب و بندگی^۴ در آوردند که : « و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا . » اما آن جهد هم نتیجه فضل [و] توفیق حق است چنانکه خواجه صلی الله علیه^۵ فرمود : « اذا اراد الله [بعبد] خيراً استعمله قيل يا رسول الله ، و ما استعمله ، قال : يوفقه للعمل الصالح . »

۱- ب : می دارد

۲- ب : که آنها را بدین

۳- م : گردانید

۴- ب : و کسب بندگی ؛ د : بدر کسب و جهد بندگی

۵- ب : خواجه علیه السلام ؛ د : خواجه علیه الصلوة والسلام

فصل

چون این مقدمات معلوم و محقق گشت^۱ بدان که چون روح انسانی بقالب وی پیوندد^۲ از حسن تدبیری و ترکیبی که درین صورت « وصور کم فاحسن صور کم » رفته است هر موضعی از مواضع ظاهر و باطن آن صورت^۳ قالب محل ظهور صفتی از صفات روح شود و چنانکه^۴ چشم محل ظهور صفت بینائی و گوش^۵ محل شنوائی و زبان محل گویائی و دل محل دانائی و باقی همچنین ، پس بواسطه این محال جسمانی که هر يك قالب صفتی از صفات روحست معلوم شو^۶ که روح در عالم خویش بدین صفات موصوف بوده است و این قالب خلیفه روح آمد و آئینه^۷ جمال نمای ذات و صفات او^۸ تا بحسب هر صفت که در روح بود اینجا در قالب محلی پدید آورد^۹

۱- ب ؛ د : محقق شد

۲- ب ؛ د : بقالب انسانی پیوندد

۳- ب ؛ د : این صورت

۴- ب ؛ د : شود چنانکه

۵- ب ؛ د : بینائی شود و گوش

۶- ب : معلوم شد

۷- ب : آینه

۸- ب : صفات اوست

۹- ب : این تن در قالب محلی پدید آورد

[که] مظهر آن صفت شود و آن صفت غیبی^۱ را درین عالم شهادت^۲ پیدا کند تا چنانکه روح در عالم غیب مدرك کلیات بود در عالم شهادت مدرك جزئیات شود تا خلافت عالم الغیب والشهاده را بشاید و آئینگی جمال صفات ربوبیت را بزیبد.

پس چنانکه شخص انسانی مبنی است [از ذات روح محل هر صفتی از شخص انسان مبنی است] از آن صفت روح را چنانکه چشم محل بینائی است از آنکه روح^۳ موصوف است بصفت بینائی دل بحقیقت محل ظهور عقل آمد و مبنی است از آنکه روح موصوف است بصفت عقل چه عقل دانش محض است و دانش را دانائی باید که صفت دانش بذات آن موصوف قائم باشد چنانکه حق تعالی عالم است و علم صفت اوست و بذات او قائم اشارت «انی جاعل فی ارض خلیفه» بدین معنی [است]. یعنی: چنانکه قالب خلیفه روح است تا صفات روح را آشکارا کند و به نیابت و خلافت روح^۴ در عالم شهادت بر کار شود روح خلیفه حق است تا صفات حق آشکارا کند و به نیابت و خلافت وی در [عالم] غیب^۵ و شهادت بروح و قالب بر کار باشد.^۸

پس خلائق در مرتبه^۹ خلافت و [هو الذی] جعلکم^{۱۰} خلائف الارض

۱- م : عینی

۲- ب : د : در عالم شهادت

۳- ب : است که روح

۴- ب : و به خلافت و به نیابت

۵- ب : د : بر کار باشد

۶- ب : و به خلافت و به نیابت

۷- م : وی در غیب

۸- ب : غیب و شهادت بر کار باشد

۹- ب : بر مرتبه

۱۰- د : خلافت جعلکم

سه طایفه آمدند چنانکه فرمود: «وکنتم ازواجاً ثلثةً فاصحاب المیمنة ما أصحاب المیمنة و أصحاب المشأمة ما أصحاب المشأمة و السابقون السابقون أولئك المقربون»^۱.

طایفه‌ای را که صفات حیوانی از بهیمی و سبعی و صفات شیطننت بر صفات ملکی روحانی غالب [می] آید، نور عقل ایشان مغلوب هوی و شهوت و طبیعت حیوانی می‌گردد و روی بطلب استیفای لذات و شهوات جسمانی می‌آورند [و] حرص و حسد و حقد و عداوت و غضب و شهوت و کبر و بخل و دیگر صفات زمیمه حیوانی را پرورش [می] دهند^۲ بدرکات سفلی می‌رسند^۳ «ثم ردناه اسفل سافلين» آنها که اصحاب مشأمة بودند^۴. و طایفه‌ای دیگر [را] که صفات ملکی روحانی بر صفات حیوانی جسمانی غالب می‌آید هوی و شهوت ایشان مغلوب نور عقل می‌گردد تا در پرورش نور عقل و صفات حمیده می‌کوشند و نفی اخلاق زمیمه می‌کنند چه مصباح عقل را اخلاق حمیده چون روغن آمد و اخلاق زمیمه چون آب.

و این طایفه دو صنف آمدند صنفی آنند که^۵ پرورش عقل و اخلاق هم^۶ بنظر عقل دهند^۷ عقل ایشان از ظلمت طبیعت و آفت وهم و خیال صافی نباشد^۸ هر چند بجهت تمام بکوشند عقل^۹ را بکمالیت خود نتوانند رسانید

۱- ب: و کنتم ازواجاً ثلثة تا الى المقربون

۲- ب: طایفه را صفات

۳- م: پرورش دهد

۴- ب: اینها اصحاب مشأمة آمدند؛ د: اینها اصحاب مشأمة بودند

۵- ب: شهوات ایشان

۶- ب: صنفی آنند که؛ د: صنفی آنانند که

۷- ب: اخلاق او هم

۸- ب: د: می‌دهند

۹- ب: صافی نشود

۱۰- م: بکوشند و عقل

و از خلل شبهات و خیالات فاسد مصون نمانند چه يك سرّاز اسرار شریعت آنست که در آن نوری تعبیه است که بردارنده ظلمت طبیعت است و زایل کننده آفت وهم و خیال . پس این صنف^۱ چون [بی] نور شرع پرورش [عقل دهند] اگر چه نوعی از صفا حاصل کنند که ادراک بعضی معقولات^۲ توانند کرد اما از ادراک امور اخروی و تصدیق انبیاء علیهم السلام و کشف حقایق بی بهره مانند و در طلب معرفت حق تعالی چون دیده عقل را بی نور شرع استعمال فرمایند در تیه ضلالت سرگردان و متحیر شوند .

حدّ عقل درین معنی آنست که اثبات وجود باری جلّ جلاله [کند]^۳ و اثبات صفات کمال و سلب صفات نقصان از ذات او بدان مقدار^۴ معرفت نجات حاصل نیاید و اگر عقل را بی نور شرع در معرفت تکلیف کنند در آفت شبهات افتند^۵ چنانکه فلاسفه افتادند^۶ و انواع ضلالت ایشان را حاصل آمد با اختلافات^۷ بسیار که بایکدیگر کردند و جمله دعوی برهان عقلی^۹ کردند .

اگر عقل را در آن میدان مجال جولان بودی اختلاف حاصل نیامدی چنانکه در معقولاتی^{۱۰} که عقل را مجال است هیچ اختلاف نیست که

۱- م : آن صنف ؛ د : این صفت

۲- ب ؛ د . بعضی از معقولات

۳- ب : باری تعالی کند

۴- ب ؛ د : بدین مقدار

۵- د : شبهات افتند

۶- ب : فلاسفه و حکماء ایشان افتادند

۷- ب : ضلالت

۸- ب : باختلاف بسیار

۹- ب : برهان عقل

۱۰- ب : معقولات

طریق العقل واحد .

و صنفی دیگر آنند^۱ که پرورش عقل بنظر شرع^۲ و متابعت انبیاء علیهم السلام و نور ایمان داده اند تا نور شرع و نور متابعت و نور ایمان نور باصره^۳ بصر عقل ایشان شده است تا بدان نور هر کس بحسب استعداد خویش و [قابلیت] حصول^۴ آن نور مدرك حقائق^۵ غیب و امور اخروی شده اند [اگر چه از پس حجب بسیار نگریسته اند] اما عقل ایشان بدلا لت نور ایمان از مدرکات غیبی تفرس احوال^۶ آخرت کرده است و مصدق آن بوده که : « اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله » .

این طایفه اصحاب میمنه اند مشرب ایشان از عالم اعمالست معاد ایشان درجات جنات نعیم^۷ باشد مع هذا این طایفه را بمعرفت ذات و صفات خداوندی بحقیقت راه نیست که به آفت حجب^۸ صفات روحانی نورانی هنوز گرفتارند که : « ان للهِ [تعالی] سبعین^۹ الف حجاب من نور وظلمة » . و جای دیگر^{۱۰} فرمود که : « حجاب به النور لو کشف^{۱۱} لا حرقت سبحات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه » .

لاجرم با این طایفه گفتند زنهار تا عقل با عقل را در میدان تفکر

۱- ب : و صنف دوم آنند ؛ د : آنانند

۲- ب : بنور نظر شرع

۳- م : مدرک حقائق

۴- ب : غیبی

۵- ب : نقوش احوال

۶- ب : جنان نعیم

۷- م : که یافت حجب

۸- م : ان الله سبعین

۹- د : و جائی دیگر

۱۰- ب : و باز فرمود ؛ د : و فرموده

۱۱- ب : لو کشفها

در ذات حق [جل و جلا] جولان ندهید که نه حدّ وی است.^۱ «تفکّروا فی آلاء الله ولا تتفکروا فی ذات الله».

پس این هردو طایفه از اصحاب میمنه و اصحاب مشأمه را در خلافت مرتبۀ اظهار صفات لطف و قهر حق داده اند اما بواسطه، تا مستوجب^۲ بهشت و دوزخ گشته اند که بهشت صورت رحمت حق است که از صفات لطف است و دوزخ^۳ صورت عذاب حق است که از صفات قهر است و عقل را از ادراک این صفات از پس حجب^۴ [و] وسائط برخوردار داده اند و حدّ او و کمال او تا اینجا بیش نیست که ساحل^۵ بحر علم است و ورد وقت او برین ساحل «رب زدنی علماً» است او را بلجۀ دریای معرفت حقیقی راه نیست زیرا که آنجا راهبر بی خودی است و سیر در آن دریا بقدم فنا توان کرد و عقل عین بقاست و ضدّ فنا پس در آن دریا جز فانیان آتش عشق را سیر میسر نگردد^۶ و این طایفه سیّم اند [که «و [السابقون^۷ السابقون اولئک المقرّبون» نسب نامه ایشانست^۸ :

بیت

ایشان دارند دل من ایشان دارند

ایشان که سر زلف پریشان دارند

تار و پود جامۀ وجود ایشان از پودی^۹ دیگرست لاجرم گردن

۱- ب ؛ د ؛ جد اوست

۲- ب ؛ بواسطه مستوجب

۳- ب ؛ است دوزخ

۴- ب ؛ نیست ساحل

۵- ب ؛ د ؛ میسر نشود

۶- د ؛ سیّم اند که السابقون

۷- م ؛ ایشان اینست . متن از ب و د

۸- ب ؛ ایشان را از تار پودی

همت ایشان [را] جز^۱ بکمند جذبۀ عشق بند نتوان کرد که از معدن^۲
 ماورای کونین گوهر اوست چنانکه این ضعیف گوید :
 عشق را گوهر برون از کون کانی^۳ دیگرست
 کشتگان عشق را^۴ از وصل جانی دیگرست
 عشق بی عین است و بی شین است و بی قافای پسر
 عاشق عشق چنین هم از جهانی دیگرست
 دانه عشق جمالش چینه هر مرغ نیست
 مرغ آن دانه پریده زاشیانی^۵ دیگرست
 بر سر هر کوچه هر کس داستانی می زند^۶
 داستان عاشقان خود داستانی^۶ دیگرست
 بی زبانان را که با وی در سحر^۷ گویند راز
 خود ز جسمانی و روحانی زبانی دیگرست^۸
 طالع عشاق او بس بوالعجب اقتساده است
 کو کب مسعودشان از آسمانی دیگرست
 آن گدایانی که دم از عشق رویش می زنند
 هر یکی چون بنگری صاحب قرانی دیگرست

۱- م : ایشان جز

۲- م : آن معدن

۳- ب : کون و کانی

۴- م : کشتگان وصل را

۵- ب : می زند

۶- ب : داستان عاشقانش داستانی ؛ د : این بیت را ندارد

۷- ب : بی زبانی که با او در سحر

۸- د : این بیت را ندارد

لاف عشق روی جانان از گزافی رو مزین

عاشقان روی او را خود نشانی دیگرست^۱

اشارت «[و] السابقون السابقون» مگر در حق ایشان بر آن
معنی است^۲ که در بدایت فطر روح ایشان سابق ارواح بوده است [و]
پیش از آنکه باشارت «کن» از ممکن علم [الله] بعالم ارواح آمده است
[بسعادت قبول تشریف] «یحبّهم»^۳ مخصوص و مشرف بوده و در عالم ارواح
بسعادت قبول رشاش [انوار] «ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثمّ رش علیهم
من نوره فمن اصابه ذلك النور»^۴ فقد اهتدی و من اخطاه فقد ضلّ^۵. «از
دیگران اختصاص» [ان] «الذین سبقت لهم منا الحسنی» یافته و چون
بعالم قالب پیوست اگر چه روز کی چند از برای پرورش قالب او را در
مرتجع حیوانی^۶ فرو گذاشته [اما بدان باز نگذاشته] ناگاه بکمند
[عنایت] روی دل او را از کلّ آفرینش بگردانیده و سلسله محبّت یحبّهم
بجنبانیده و بآب رأفت^۷ و رحمت تخم «یحبّونهم» را^۸ در زمین دل او پرورش
داده^۹ و ندای لطف حق بسرّ جان او رسیده^{۱۰} چنانکه این ضعیف گوید :

۱- م ؛ ب : این بیت را ندارد

۲- ب : در حق ایشان مگر بدین معنی است ؛ د : مگر در حق ایشان بدان معنی

۳- م : آمده است بتخصیص یحبّهم

۴- ب ؛ د : ذاك النور

۵- د : فقد اضل

۶- ب : مراتع حیوانی

۷- د : حیوانی فرا داشته

۸- ب : تحبهم را در جنبانیده

۹- ب ؛ و آب رأفت

۱۰- ب : تخم تحبونه را ؛ د : تخم و یحبونه را

۱۱- د : داده اند

۱۲- د : بسر اورسیده

شعر^۱

دوشم سحر گهی ندای حق بجان رسید *

کای روح پاک مرتع حیوان چه می کنی

تو نازنین عالم عصمت بدی^۲ کنون

با خواری و مذلت عصیان^۳ چه می کنی

پرو ورده حقائق قدسی^۴ بنواز وصل

اینجا اسیر محنت هجران چه می کنی

خو کرده به رقه^۵ الطاف حضرتی

سر گشته در تصرف^۶ دوران چه می کنی

تو صافی الست بر ربك چشیده ای

با دردی وسواس شیطان چه می کنی

زندان روح تن بود ار هیچ عاقلی

غافل چنین نشسته بزندان چه می کنی

توانس با جمال و جلال^۷ گرفته ای

وحشت سرای عالم انسان چه می کنی

در وسعت هوای هویت پریده ای

در تنگنای عرصه دوجهان چه می کنی

۱- ب : قطعه

۲- م و د : بده

۳- م : مذلت آشیان ؛ د : مذلت و عصیان

۴- ب : حضائر قدسی

۵- م و د : زقه

۶- ب : در تعوق

۷- ب : جلال جمال

* مصراع در تمام نسخ بهمین صورت ضبط شده است شاید در اصل چنین بوده :

« دوشم بجان رسید سحر گه ندای حق »

بر پر سوی نشیمن اول چو باز شاه^۱

چون بوم خس نه‌ای تو بویران چه میکنی^۲

و آن طایفه را که بکمند جذبات الوهیت [روی] از مطالب بشریت [و مقاصد نفسانی]^۳ بگردانند و در سیر عبودیت^۴ بعالم ربوبیت^۵ رسانند و قابل فیض بی‌واسطه گردانند دو صنف اند :

یکی آنها اند^۶ که در عالم ارواح در صفوف «الارواح جنود مجتدة» در صف اول بوده‌اند قابل فیض الوهیت بی‌واسطه گشته^۷ و ایشان انبیاء اند علیهم السلام که در قبول نور هدایت اینجا مستقل اند .

و صنف دوم^۸ ارواح اولیاست^۹ که آنجا قابل فیض [حق] بواسطه تقی ارواح انبیاء [علیهم السلام] بوده‌اند اینجا نیز قابل آن فیض در دولت متابعت ایشان [توانند بود اما چون بر طینت روحانیت ایشان] خمیر مایه رش^{۱۰} علیهم من نوره نهاده بودند چون بکمند جذبه روی از مزخرفات دنیاوی^{۱۱} بگردانیدند هم‌بدان نور از پس^{۱۲} چندین هزار تقی عزت جمال وحدت مشاهده کردند . چنانکه امیرالمؤمنین

۱- ب : چو شاه باز

۲- د : سه بیت آخر را ندارد

۳- م : الوهیت از مقاصد و مطالب بشریت ؛ د : الوهیت روی از مقاصد و مطالب

۴- ب : و بسیر عبودیه

۵- ب : با عالم الوهیت

۶- ب ؛ د : يك صنف آنها اند

۷- ب : گشته‌اند

۸- ب : صف دوم

۹- ب : اولیاء اند

۱۰- ب : مزخرفات دنیا ؛ د : مزخرفات دنیایی

۱۱- م : از پیش

علی رضوان الله علیه فرمود : « لااعبد رباً لم اره » مبادی عشق اینجا پیدا گردد.^۲

شعر^۳

اصل همه عاشقی ز دیدار افتد چون دیده بدید آنکهی کار افتد
تخم عشق در بدایت حال اگر چه بتصرف^۴ ثم رش علیهم من نوره
در زمین ارواح انداختند اما تا آب لااعبد رباً لم اره بدان نرسید^۵ سبزه
« انی ذاهب الی ربی » پیدا نیامد بلکه تخم عشق در بدایت بی خودی
بدستکاری « یحبهم^۶ » در زمین « یحبونه^۷ » انداختند و آب « الست بر بکم^۸ »
بدو رسانیدند^۹ سبزه « قالوا بلی » پیدا آمد^{۱۰}.

بیت

ما شیر و می عشق تو با هم خوردیم با عشق تو در طفولیت خو کردیم
نه نه^{۱۱} غلطم چه جای اینست که ما با عشق تو در ازل بهم پروردیم
اول که شرر آتش عشق از قداحه^{۱۲} « فأحببت ان اعرف »
برخاست هنوز نه عالم بود و نه آدم حراقه سیاه روی « خلق الخلق فی

۱- ب ؛ د : چنانکه امیرالمؤمنین در اول قدم می گفت : رای قلبی مبادی عشق

۲- ب : پیدا کرد

۳- ب ؛ د : بیت

۴- ب : اگرچه در بدایت حال

۵- ب : تا آب رای قلبی ربی بدان نرسد ؛ د : نرسیده

۶- ب : پیدا نیاید ؛ د : الی ربی سیه دین پیدا نیامد

۷- د : بدست یحبهم

۸- ب : در زمین قلب یحبونه

۹- ب : بینداختی

۱۰- ب : بدو رسانیدندی

۱۱- ب: سبزه قالوبلی پیدا وبظهور نیامده

۱۲- ب : نی نی

ظلمة» می‌بایست تا قابل آن شرر^۱ گردد که «فخلقت الخلق لاعرف» چون درین عالم کبریت صدق طلب را^۲ که بحقیقت^۳ کبریت احمرست آتش افروز آن شرر می‌کنند از کبریت صدق طلب که نتیجه^۴ «یحبونده» است شرر آن آتش که نتیجه^۵ «یحبههم» است مشتعل می‌شود^۵ آن شعله را عشق خوانند^۶ چون [آن] آتش شعله کشید^۷ هرچه درخانه وجود^۸ هیزم صفات جسمانی و روحانی است جمله^۹ فرا سوختن می‌آید اینجا عشق در عالم انسانی صفت قیامت^{۱۰} آشکارا کند. چنانکه خواجه صلی الله علیه فرمود^{۱۱}: «من اشرط الساعة نار تخرج من قبل الیمن»^{۱۲} تظرد الناس الی محشرهم^{۱۳}. «زمین صفات بشری را مبدل کنند»^{۱۴}: «یوم تبدل الارض غیر الارض» آسمان صفات روحانی را در نوردند^{۱۵}: «یوم تطوی السماء کطی السجل للکتب.»

۱- ب: قابل آن شرف آید که

۲- ب: کبریت صدق را؛ د: کبریت صدق طلب که

۳- ب: را بحقیقت

۴- ب: نتیجه یحبهم

۵- ب: صدق طلب که نتیجه یحبهم است مشتعل می‌شود

۶- ب؛ د: عشق می‌خوانند

۷- ب: کشیده

۸- ب؛ د: کارخانه وجود

۹- ب: روحانی است را جمله؛ د: روحانی هست جمله

۱۰- د: صفات قیامت

۱۱- ب: خواجه علیه السلام گفت که من؛ د: خواجه علیه الصلوة والسلام فرمود من

۱۲- ب؛ د: قبل المشرق

۱۳- م: الی حشرهم

۱۴- ب: مبدل کنند که؛ د: مبدل کند

۱۵- د: در نورداند

۱۶- ب: که یوم

چنانکه مصدر موجودات حضرت جلّت بود مرجع همان^۱
 حضرت باشد که: «و انّ الی ربک الرجعی.»
 بهمان ترتیب که آمدند روند باز از کارگاه قدرت بعالم روحانیت
 آیند و از آن روحانیت بجسمانیت بهمان قدم باز گردانندش، «کما
 بدأنا اول خلق نعیده.»

بیت

قد قامت القیامه کجا عشق داد بار

بل، عشق معتبر ز قیامت هزار بار

چون آتش عشق در غلبات وقت بخانه پردازی وجود صفات
 بشریت^۲ برخاست در پناه نور شرع بهر قدمی که بر قانون^۳ متابعت که
 صورت فناست می زند^۴ نور کشش^۵ که فنا بخش حقیقی است از الطاف
 ربوبیت استقبال او می کند که: «من تقرّب الیّ شبراً تقرّبت الیه ذراعاً.»
 درین مقام رونده جز بزمام کشتی عشق و قدم ذکـر و بدرقه
 متابعت نتواند رفت^۶ که: «قل ان کنتم تحبّون الله فاتبعونی یحببکم الله.»
 عقل را اینجا مجال [جولان]^۷ نیست زیرا که عتبه عالم فناست و
 راه بر نیستی محض است و عقل را سیر در عالم بقاست و صفت آب دارد^۸

۱- ب: کطی السجل مرجع حضرت جلّت بود مرجع همان

۲- ب؛ د: صفات بشری

۳- ب: در قانون

۴- ب؛ د: می نهد

۵- ب: نور کشی

۶- د: نتوان رفت

۷- د: مجال جولان نما

۸- ب: بقاست و آب دارد

هر کجا رسد آبادانی و نزهتی پیدا کند^۱ و چون آب روی در نشیب [دارد]
آبادانی^۲ دو عالم کند^۳.

[اما] عشق^۴ صفت آتش [دارد] و سیر^۵ او در عالم نیستی است هر
کجا رسد^۶ و بهر چه رسد فنا بخشی « لا تبقي ولا تذر » پیدا کند و چون
آتش [عشق] سیر^۷ بمرکز ائیر وحدانیت دارد اینجا عقل و عشق ضدان
لایجتماعانند هر کجا شعله آتش عشق پرتو اندازد عقل فسرده طبع
خانه پردازد.

شعر

عشق آمد و عقل کرد غارت

ای دل تو بجان بر این بشارت

ترك عجیبی^۸ است عشق و دانی^۹

کز ترك عجیب نیست غارت

شد عقل که در عبارت آرد

وصف رخ او باستعارت

۱- ب؛ د: آبادانی و هستی پیدا کند

۲- د: روی نشیب آبادانی

۳- م؛ د: دو عالم دارد

۴- م؛ د: دارد عشق

۵- ب: آتش دارد سیر

۶- ب: و هر کجا رسد

۷- ب: آتش دارد سیر

۸- م؛ د: ترك عجیبی

۹- ب؛ د: عشق دانی

شمع رخ او زبانه ای زد^۱
 هم عقل بسوخت هم^۲ عبارت
 بر بیع و شرای عقل می‌خند
 سودش بنگر ازین تجارت^۳
 ضدیت عقل و عشق اینجا محقق می‌شود^۴ که باز داند که عقل
 قهرمان آبادانی^۵ و دو عالم جسمانی و روحانی است و عشق آتشی^۶ خرمن سوز
 و وجود^۷ بر انداز این دو عالم است .

بیت

عقل شخصی است خواجگی آموز

عشق در دیست پادشاهی سوز
 پس بحقیقت عشق است که عاشق را بقدم نیستی بمعشوق رساند
 [و] عقل عاقل را بمعقول بیش نرساند^۸ و اتفاق علماء و حکماء است که :
 حق تعالی معقول عقل هیچ عاقل^۹ نیست زیرا که « لاتدرک الابصار
 ولا یکنفه^{۱۰} العقول وهو یدرک الابصار و یکنف العقول^{۱۱} » و لایحیطون بشیء
 من علمه^{۱۲} الا بما شاء و قد احاط بکل شیء^{۱۳} علماء . »

۱- ب : زبانه بر زد

۲- م ؛ ب : بسوخت و هم

۳- م ؛ د : این بیت را ندارد

۴- ب : محقق شود ؛ د : محقق گردد

۵- ب : آبادانیست

۶- ب ؛ د : آتش

۷- ب ؛ د : خرمن سوز وجود

۸- ب ؛ د : بمعقول رساند

۹- د : عاقلی

۱۰- ب : ویکیف ؛ د : لایکفیه

۱۱- د : ویکفیه العقول

پس چون عقل را بر آن حضرت^۱ راه نیست رونده بقدّم عقل بدان حضرت نتواند رسید [زیرا که هوصوف بهستی است]^۲ الا بقدّم [فاز کرونی که] ذکر [حق حقّست] « الیه یصعد الکلم الطیب [والعمل الصالح یرفعه . » پس رفعتی که میسر می شود و صعودی که سوی حق صورت می بندد نیست^۳ الا بواسطه عمل صالح و عمل صالح وقتی باشد که بی شایبه ریا باشد و مراد از ریا هستی و در میان بود شخص است در انواع طاعات و عبادات. پس [ذا کر]^۴ [بحق] بقدّم فاز کرونی [راه حضرت از ذکر کم سپرد و بکلی متوجه آن یار شود] بزمام کشتی عشق [و] بدرقه^۵ متابعت و دلالت جبرئیل عقل تا بسدره المنتهی روحانیت برود که ساحل بحر عالم جبروتست و منتهای عالم معقول . [پس] جبرئیل عقل را خطاب رسد که : « لودنوت انملة لاحترقت . »

از آنجا راه جز^۶ براهبری رفرف عشق نتواند بود^۷ اینجاست که عشق^۸ از کسوت عین و شین و قاف بیرون آید و در کسوت جذبه روی بنماید^۹ بیک جذبه سالک را از قاب قوسین سرحدّ وجود بگذراند و در مقام « او ادنی » بر بساط قربت^{۱۰} نشاند که : « جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین . »

۱- ب : د : بدان حضرت

۲- م : د : الکلم الطیب ذا کر

۳- م : عشق بدرقه ؛ د : کشتی بدرقه

۴- ب : د : از آنجا جز

۵- ب : عشق نتوان رفت

۶- ب : اینجا راه عشق

۷- ب : روی نماید

۸- ب : د : بساط قرب

یعنی : بمعامله ثقلین^۱ آنجا نتواند رسید^۲ [جز بجذبه] و اینجا
 ذکر نیز از قشر فاذ کرون ییرون آید سلطان از کر کم جمال بنماید
 ذا کر مذکور گردد و عاشق^۳ معشوق شود و چون^۴ [عشق] عاشق را
 بمعشوق رسانید^۵ عشق دلاله صفت بر در بماند عاشق چون قدم در بارگاه
 وصال^۶ معشوق نهاد پروانه صفت نقد هستی عاشق را^۷ نثار قدم شعله شمع
 جلال^۸ معشوقی کند تا معشوق بنور جمال خویش عاشق سوخته را^۹
 میزبانی کند هستی مجازی عاشقی^{۱۰} برخاسته [و] هستی حقیقی معشوقی
 از خفای^{۱۱} کنت کنزاً مخفیاً متجلی شده^{۱۲} از عاشق جز نام نمانده^{۱۳} .

شعر

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
 تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
 اجزای وجود من همه دوست^{۱۴} گرفت
 نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

-
- ۱- ب ؛ د : بمعامله ثقلان
 ۲- ب ؛ د : نتوان رسید
 ۳- ب ؛ د : گردد عاشق
 ۴- ب ؛ د : شود چون
 ۵- ب : بمعشوق رساند
 ۶- ب : بارگاه وصل
 ۷- ب : عاشقی را
 ۸- م : جلال شمع ؛ د : شمع جمال
 ۹- د : عاشق را
 ۱۰- د : مجازی عشق
 ۱۱- ب : از خفی
 ۱۲- د : متجلی شود
 ۱۳- د : نماند
 ۱۴- د : اجزای وجودم همگی دیست

اشارت « لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت له سمعاً و بصرأ و لساناً ویداً فبی بصر و بی ینطق و بی یسمع و بی یبطش^۱ » بدین معنی باشد . فایده تکرار لفظ « [و] السابقون السابقون » اینجا محقق گردد^۲ چون دانستی که « السابقون » در بدایت آنها بودند که در خطاب کن سابق ارواح بودند در نهایت که وقت مراجعت است^۳ بخطاب « ارجعی الی ربک » گوی مسابقت^۴ در میدان قربت هم ایشان بوده اند^۵ که: « [و] السابقون السابقون اولئک المقربون . » یعنی : « السابقون الاولون بالخروج عن غیب الغیب هم السابقون^۶ الآخرون بالرجوع الی غیب الغیب، نحن الآخرون السابقون . » رمزی بدین معنی است^۷ :

شعر

زان پیش که آب و گل ما ساخته اند
جان و دل ما بعشق پرداخته اند
عشاق تو پیش از گل و دل بارخ تو^۸
بی زحمت خویش عشقها^۹ باخته اند

- ۱- ب ؛ د: فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش
- ۲- ب: محقق شود
- ۳- ب: در بدایت آنها بودند مراجعت است
- ۴- ب: گوی متابعت
- ۵- ب ؛ د: ربودند
- ۶- ب: عن غیب هم السابقون
- ۷- ب: رمز است بدین معنی
- ۸- د: عشاق تو بارخ تو پیش از گل و دل
- ۹- د: بی زحمت دیده عشقها

تا ظن نبری که ما ز آدم بودیم	کاندم که نبود آدم آن دم بودیم
بی زحمت عین و شین و قاف و گل و دل	معشوقه و ما و عشق همدم بودیم

فصل

چون بر^۱ حقائق آن اسرار^۲ که شرح داده شد اندک وقوفی افتد عاقل صاحب بصیرت منصف را محقق شود که عقل درین بارگاه^۳ بر کار کرده دیگرست چون دیگر عوامل [و] او را قسمی از اقسام موجودات [شمرد و نگوید که عقل نه قسمی است از اقسام موجودات] بلکه همه موجودات است و از تمویهات^۴ و هذیانات و ترهات [بی خبران] سرگشته گم گشته^۵ محترز باشد و بخاطر عزیز خود خیالات^۶ و شبهات راه ندهد^۷ که جمعی از ایشان گفتند بتلقین شیطان که عقل و عاقل و معقول هر سه یکی است و بدان باری تعالی خواستند [«تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً» اول بدان که] لفظ عقل از اسماء مشترکه است^۸ که بدین لفظ

۱- د : پس چون بر

۲- ب : این اسرار

۳- ب : درین جایگاه

۴- ب : آن تمویهات

۵- ب : گم بوده

۶- م : عزیز آن خیالات

۷- ب : راه ندهند

۸- ب : مشترک است

هر طایفه حقیقتی دیگر می خواهند چنانکه بعضی از زنادقه^۱ لفظ عقل ایراد می کنند و بدان خداوند تعالی^۲ می خواهند کفری بدین صریحی که او را بنامی می خوانند^۳ که او و انبیاء او [علیهم السلام] ذات [یاک] او را جلّ جلاله بدان نام نخوانده اند^۴ [این غایت ضلالت و بی خبری و بی تعظیمی باشد].

و طایفه ای دیگر هم از فلاسفه^۵ لفظ عقل می گویند و بدان عقل کل می خواهند و می گویند معلول اوّل از علّت اولی است. و طایفه ای دیگر عقل فعال می گویند: «وهو الملك الاعظم المدبر لفلک المحيط». و بعضی عقل مستفاد^۶ می گویند و بعضی عقل انسانی می گویند و این آنست^۷ که بدان فکر می کنند [و قیاس می کنند] و تمیز بعضی چیزها از بعضی بدان می کنند^۸ و آن بردو قسمت است^۹:

یکی عقل بالقوه^{۱۰} چنانکه در اطفال هست هنوز کمال نیافته^{۱۱}.
 و دوم عقل بالفعل چنانکه در عاقل کامل هست که از قوّت بفعل آمده است و در حدّ این عقل گفته اند: «العقل قوّة دالة علی حقایق

۱- د: زنادقه و فلاسفه

۲- ب: خدای تعالی

۳- ب: باسمى خوانند

۴- ب: که انبیاء علیهم السلام

۵- ب: بدان اسم نخوانده باشند؛ د: نام نخوانده باشند

۶- ب: هم فلاسفه

۷- ب: فعال می گویند و بعضی

۸- ب: و آن آنست

۹- ب: و تمیز می کنند بعضی چیزها را از بعضی

۱۰- ب: و آن بردو نوع است

۱۱- د: عقل بقوه

۱۲- ب: هنوز بکمال کامل نرسیده

الاشیاء کلها .»

و بعضی گفته‌اند : « العقل عبارة عن مجموع علوم اذا وجد فی واحد یوجب کونه عاقلاً^۱ .» چون هر طایفه‌ای^۱ را از لفظ عقل حقیقتی دیگر مرادست و در آن بعضی مخطی‌اند و بعضی مصیب^۲ تا از خطای آن فلاسفه [و حکماء] را چندین مسئله کفر متفرع شده است. چون بناء این مسائل بر فساد [بود] فهم آن خطا افتاد جمله از قبیل «بناء الفاسد علی الفاسد» آمد^۳.

[و] چون ما را به براهین عقلی و نقلی و کشفی محقق است فساد اقوال فاسد بعضی در اصطلاح لفظ^۴ عقل نه بمحل خویش آن مقالات^۵ محالات را اعتباری نمی‌نهیم .

و اما ما بدین عقل که ضد عشق [می] خوانیمش عقل انسانی^۶ می‌خواهیم که چون پرورش آن در انسان بکمال می‌رسد^۷ مدرك ماهیت اشیا می‌شود و فلاسفه [برین] اتفاق دارند و ادراك به نزدیک ایشان عبارتست از حصول ماهیت معلوم در عالم و معقول در عاقل اگر چه درین خلافی کرده‌اند و لکن با این همه ایشان از حصول ماهیت معلوم در عالم^۸ و معقول در عاقل آن نمی‌خواهند که حقیقت آن ماهیت کماهی در نفس

۱- ب : عاقلاً هر طایفه

۲- ب : بعضی مخطی و بعضی مصیب‌اند

۳- ب : علی الفاسد فاسد آمد؛ د : علی فساد الفاسد اشد قاصر آمد

۴- م ؛ د : در اصلاح لفظ

۵- د : این مقالات

۶- م : عقل انسان

۷- ب : کمال رسد

۸- ب : ماهیت در عالم

عالم حاصل آید که اگر چنین بودی چون کسی بزید یا بعمر و عالم شدی بایستی که زید یا عمرو^۱ در نفس او حاصل آمدی و نه چنین است لکن عبارت ایشان^۲ از آنکه ماهیت معلوم در نفس عالم حاصل آید آنست که مثال آن و صورت آن در عقل داننده پدید آید چنانکه مردم^۳ در آینه نگرد^۴ صورت روی او در آینه^۵ پدید آید نه حقیقت وجود او.

پس بدین مقدمات معلوم و محقق می شود که کمالات عقل آنست که مدرک مثال ماهیت اشیاء لا کماهی نه مدرک حقیقت اشیاء^۶ شود کماهی [و چون عقل خواهد که مدرک حقیقت چیزی شود کماهی] اگر آن چیز از عالم محسوس باشد^۷ که مادون عقل است عقل محتاج می شود بآلتی حسّی در ادراک حقیقت آن محسوس. چنانکه مثلاً^۸ اگر عقل خواهد که مدرک حقیقت ترنجبی شود با دراک عقل جز مدرک صفات معقول^۹ آن نتواند شد که اورا چه طبع^{۱۰} گرم و خشک یا سرد و تر^{۱۱} و غیر آن و چون خواهد که صفات محسوس آن بداند چون رنگ و بوی و طعم و نرمی و درشتی و خردی و بزرگی عقل عاجز ماند^{۱۲} و محتاج آلت

۱- م: زید و عمرو

۲- ب: لکن مقصود ایشان

۳- ب: چنانکه چون مردم

۴- ب: نگرد

۵- ب: صورت روی در آینه

۶- ب: عقل آنست که مدرک حقیقت اشیاء شود

۷- ب: از عالم محسوسات باشد

۸- ب: حقیقت محسوسات مثلاً

۹- د: صفات معلوم

۱۰- ب: د: چه طبع است

۱۱- ب: گرم است یا سرد خشک است یا تر؛ د: گرم یا خشک سرد یا تر

۱۲- ب: عاجز بماند؛ د: عاجز و محتاج ماند

حواس شود در ادراك [آن] و اگر گویند حواس آن ادراك هم بقوت عقل می کند گوئیم حیوانات عقل ندارند و این ادراك بحواس [می] کنند و اگر مسلم داریم که عقل را این قوت هست که ادراك این حقائق محسوس کند لکن چه لازم آید از ادراك او عالم معقول را که عالم اوست و ادراك محسوسات که مادون اوست و ادراك^۱ عالم الوهیت که مافوق اوست بلکه فلاسفه متفق اند که باری تعالی معقول عقل بشر نیست^۲. پس اینجا روشن [می شود] که عقل قسمی از اقسام موجوداتست و آن سخن که بکَل وجود او راست سخنی مموه است^۳ از قول آنها که گفته اند عقل و عاقل و معقول هر سه یکی است^۴ و بدین [عقل] ذات باری تعالی [جلّ جلاله] خواسته اند. کفری بدین صریحی و مؤدی است این مسئله^۵ بدانکه ایشان گویند باری تعالی عالم لذاته است و بدین آن خواهند^۶ که نفی صفات کنند و دلیل ایشان آن شبهه است که گویند باری تعالی موجودی است^۷ مجرد یعنی جسم نیست [و حال در جسم نیست و محل جسم نیست] و وجود مجرد هم عقل باشد و هم عاقل و هم معقول [و] این سخن حجتی فاسد و سخنی باطل^۸ است در حق باری تعالی و حجت و شبهت

۱- ب : اوست ادراك

۲- ب : عقل بشریت است

۳- م : روشن که ؛ د : روشن شد که

۴- ب : و این سخن که بلکه وجود او راست سخنی مموه است

۵- ب ؛ د : یکی اند

۶- د : و این مسئله مؤدی است

۷- ب : این خواهند

۸- ب : گویند موجودیست

۹- ب ؛ د : و این سخنی فاسد و حجتی باطل

ایشان درین معنی آنست که : « العلم بالشیء حضور^۱ ماهیّته ذلك الشیء المعلوم . »

[پس چون علم اصول ماهیّت معلوم] باشد در عالم، علم وعالم و معلوم هر سه یکی باشد این^۲ شبهت را باطل کرده ایم بدان دلیل که اگر علم حضور^۳ ماهیّت معلوم بودی در عالم بایستی که از علم به زید^۴ یا به حرارت یا به برودت نفس زید یا حرارت یا برودت در نفس عالم^۵ حاصل آمدی و نه چنین است و جوابی دیگر ازین اشکال گفته اند و آنست که^۶ مفهوم : « کون الشیء عالماً معانداً لمفهوم^۷ کونه معلوماً، و لذلك یصح ان یعلم احدهما مع الذهول عن الآخر. فادا اخذنا الذات من حيث أنّها عالمة كانت مغایرة^۸ لها من حيث أنّها معلومة و اذا حصل التغایر امکن تحقّق^۹ النسبة^{۱۰} المسماة بالحضور^{۱۱} وهذا أيضاً فاسد وذلك لانّ المسماة بالعلم التي^{۱۲} هي الحضور^{۱۳} لما توقف تحقّقها على تحقّق التغایر و تحقّق التغایر یتوقف على تحقّق کون الشیء عالماً ومعلوماً لزم الدور . »

پس پیدا آمد که^{۱۳} آنچه گفته اند :

۱- ب : العلم بالشیء حصول ماهیة ذلك الشیء فی نفس العالم

۲- ب : یکی باشند واین

۳- ب : علم حصول

۴- ب : د : علم عالم به زید

۵- م : نفس علم

۶- ب : گفته اند آنست ؛ د : گفته اند که آنست

۷- ب ؛ د : مغایر لمفهوم

۸- ب : لتمكن تحقّق

۹- د : تحقّق النسبة

۱۰- م : النسبة بالحضور ؛ ب : بالحصول

۱۱- م : وذلك لانّ تغایر النسبة التي

۱۲- ب : هي الحصول

۱۳- ب : پس پنداشتند که ؛ د : پیدا شد که

«الشیء المجرد [یحصل] ما هیته^۱ عند ماهیته^۲ سخنی ممّوه و نا معلوم^۳ است و چون ادراک عقلی را وجود ماهیّت معقول کماهی در نفس عاقل حاصل نمی باشد^۴ عقل محیط اشیاء کماهی نباشد.

پس کمالیت عقل آن آمد که مدرک ماهیّت اشیاء شود لا کماهی اما کمالیّت عشق آنست که مدرک ماهیّت اشیاء شود کماهی اشارت : «ارنا الاشیاء کماهی» بدین معنی [است].

پیش ازین بیان عشق کرده ایم که نتیجه محبت حق است و محبت صفت حق است اما محبت بحقیقت صفت ارادت^۵ حق است که از صفات ذاتست که چون^۶ بعام تعلّق می گیرد ارادت می گوئیم^۷ [و] آفریدن موجودات نتیجه آن ارادت است^۸ و چون بخاص تعلّق می گیرد بعضی را^۹ که بانعامی^{۱۰} مخصوص می کند رحمت می خوانیم^{۱۱} و چون باخص تعلّق می گیرد که بانعامی خاص^{۱۲} مخصوص می کند آن را محبت می خوانیم و این انعام خاص که قومی از اخص الخواص بدان مخصوص اند که

۱- م : المجرد بحضور ماهیته ؛ د : المجرد یحضر ماهیته

۲- د : ممّوه نامعلوم

۳- ب : کماهی نباشد در نفس عاقل

۴- ب : صفت حق است یعنی صفت ارادت

۵- ب : ذاتست چون

۶- ب : ارادتش می گوئیم

۷- ب : نتیجه ارادتست

۸- ب ؛ د : گیرد که بعضی را

۹- م : که بعامی مخصوص

۱۰- ب : رحمتش می خوانیم

۱۱- م : که بعامی خاص ؛ ب : می گیرد بانعامی

۱۲- ب : محبتش می خوانیم

«یحبّهم و یحبّونه» انعامی است که هیچ موجود دیگر جز انسان^۱ استحقاق این^۲ سعادت نداشت و بتشریف محبت هیچ موجود دیگر را مشرف نکردند^۳. ملائکه مقرب را فرمود: «بل عباد مکرمون .»

اسم محبّی و محبوبی خواص انسان را ثابت فرمود^۴ و این مرتبه تمامی نعمت منعم است، و اشارت: «و اتممت علیکم نعمتی» بدین نعمت خاص که مخصوص اند باضافت^۵، و این نعمت آنست که چون باری تعالی بجذب^۶ یحبّهم عاشق را از هستی عاشقی^۷ بستاند و بذروه عالم فنارساند و بتجلی^۸ صفات محبوبی^۹ او را از عالم فنا بعالم [بقاء] محبوبی رساند هستی مجازی^{۱۰} برخاسته و هستی حقیقی آشکارا شده^{۱۱} تا چنانکه بنظر [حس بینای عالم محسوس بود و بنظر] عقل بینای عالم معقول باشد بنظر^{۱۲} بی بصر بینای جمال ربوبیت شود و مدرك حقائق اشیاء کماهی بنظر [نور] الهی [گردد].

۱- ب: موجود جز انسان

۲- ب؛ د: آن

۳- ب: مشرف نگردانیدند

۴- ب: ثابت کرد

۵- ب؛ د: خاص است که

۶- م: مخصوص است بپاء اضافت

۷- ب: حق تعالی بجذب

۸- ب: هستی خود؛ د: هستی عاشق

۹- ب؛ د: رساند بتجلی

۱۰- ب؛ د: صفت محبوبی

۱۱- د: هستی مجاز

۱۲- م: آشکارا کرده شد؛ د: آشکارا کند

۱۳- ب: معقول بنظر

نظم^۱

بخدای ار کسی^۲ تواند شد بی‌خدای از خدای برخوردار
عقل اگر چه نورانیست بنسبت با عالم جسمانی ظلمانی و لکن
[چون] و صمت حدوث دارد بنسبت با [عالم] نور قدم ظلمانی است
[و] بادرک نور قدم محیط نتواند شد که : « ولا یحیطون بشیء من علمه
[الا بما شاء] ».

و لکن نور قدم بادرک عقل و غیر او محیط تواند شد [که] « و قد
احاط^۵ بکل شیء علماً ».

یس محقق شد که چنانکه میان نور و ظلمت مصادتست میان قدم
و حدوث مصادتست^۶.

اما آنچه فرموده است [که] ما هر کجا عقل بیشتر می‌یابیم
عشق بروی^۷ ظریفتر و شریفتر و ثابت تر می‌یابیم^۸ چنانکه سید
کاینات [صلوات الله علیه] عاقلترین موجودات و عاشقترین^۹ موجودات بود .
بحقیقت^{۱۰} بدانکه نور عقل با کمال مرتبه اودر مثال مشکوۃ جسد
و زجاجة دل و روغن زیت روح بمثابت صفای زیت است^{۱۱} که : « یکاد

۱- ب : بیت

۲- ب : بخدا اگر کسی ؛ د : بخدا ار کسی

۳- ب ؛ د : بی‌خدا

۴- ب ؛ د : نتواند شد ولا

۵- ب : که قد احاط

۶- ب : میان نور و ظلمت و قدم و حدوث مصادتست

۷- ب : عشق برو

۸- ب : برو شریفتر و ثابت تر می‌بینیم

۹- ب : که عاقلترین و عاشقترین

۱۰- د : موجودات بحقیقت

۱۱- ب : زیت بود

زیتها یضیء» و اگرچه زیت روحانیت و صفای آن که نور عقل است ملایکه داشتند که : « خلقت الملائكة من نور » و آن زیت بود که قابل ناریت نور الهی بود که : « ولم تمسسه نار. » و لکن مشکوة جسد و زجاجة دل و مصباح سر و فتیله خفی نداشتند که قابل ناریت نور الهی نشدند^۳ بی این اسباب و حیوانات [را] اگرچه مشکوة جسد و زجاجة دل بود اما زیت روحانیت^۴ و صفای نور [آن که عقل است] نبود^۵ هم قابل نتوانستند آمدن [که] « فأبین ان یحملنها واشفقن منها » .

کمال استعداد قبول آن امانت که بحقیقت نور فیض بی واسطه است^۶ انسان را دادند که : « لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » که او را تنی مشکوة وار و دلی زجاجة صفت^۷ و زیت روح با صفای^۸ عقل که زجاجة دل [را] بدان چنان نورانی کرد که : « الزّجاجة کأنها کوكب درّی » بداد و در زجاجة دل مصباح سر و فتیله خفی بنهاد و بنار نور الهی بدین مجموعه^۹ که آدم عبارت ازوست تجلی کرد که : « خلق آدم فتجلّی فیه مصباح » نهاد او [که] قابل آن [نار] نور الهی آمد که : « و حملها^{۱۰} الانسان . »

۱- م : مصباح و فتیله

۲- ب : د : نداشتند قابل

۳- م : نور الهی شدند

۴- م : رتبت روحانیت

۵- د : صفای نور عقل نبود

۶- ب : بی واسطه بود

۷- م : مشکوة صفت

۸- ب : روح و صفای

۹- ب : بدان مجموعه

۱۰- ب : که حملها

پس هر مصباح که زیت او صافی تر و صفای او در نورانیت بیشتر چون نار نور الهی بدو رسید^۱ آن مصباح در نورانیت نور علی نور کاملتر و ظریفتر چون هیچ مصباح را در قبول^۲ نورانیت آن کمال استعداد ندادند که مصباح سید کائنات را صلی الله علیه^۳ و زیت آن مصباح تمامتر و صفای آن زیت که عقل [کامل] می خوانیم کاملتر [و ظریفتر] و لطیف تر بود لاجرم در قبول نور فیض بی واسطه بدرجه کمال «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» او رسید و ورد وقت او این دعا بود که هر بامداد بگفتی^۴: «اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری نوراً و فی لسانی نوراً و عن یمینی نوراً و عن یساری نوراً [و من فوقی نوراً] و من تحتی نوراً^۵ [و امامی نوراً و خلفی نوراً] و اجعلنی نوراً و اعظم لی نوراً». و چون همه وجود او آن نور بود حق تعالی او را نور خواند و فرمود [که «قد» جاءکم من الله نور و کتاب مبین.

اما بدانکه هر جا که نور عشق که شرر^۶ نار نور الهی است بیشتر [بود] نور عقل که قابل مشعل^۸ آن شرر است بیشتر که «نور علی نور.» و لکن نه هر کجا نور عقل بیشتر یا بی لازم آید که نور [عشق] باشد [که] بیشتر خلق آنند که نور عقل ایشان بی نور عشق است چنانکه فرمود: «یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار.»

۱- ب؛ د؛ بدورسد

۲- ب؛ بدورسد آن مصباح را در قبول

۳- ب؛ علیه الصلوة والسلام؛ د؛ علیه السلام

۴- د؛ که بامداد بگفتی

۵- ب؛ و فوقی نوراً و تحتی نوراً

۶- ب؛ د؛ نور خواند که قد جاء

۷- م؛ نور عشق بی شرر

۸- ب؛ قابل شعل؛ د؛ قابل و مشتعل

و حواله نور آن نار^۱ به مخصوصان^۲ مشیت کرد که : « یهدی الله لنوره من یشاء ».

پس نور عقل در جبلت هر شخص^۳ مرکوز آمد و نور^۴ عشق جز منظوران نظر عنایت را نبود که : « و من لم یجعل الله له نوراً فماله من نور » این دولت بهر متمنی نرسد .

شعر

عشق تو بهر گدا و سلطان نرسد وین ملک بهر مور[و] سلیمان نرسد
تا دولت عشق تو کرا دست دهد کاین تاج بهر خسرو و خاقان نرسد
هر چند انسان^۵ مطلق را استعداد قبول فیض عشق که شرر نار
[نور] الهی است داده اند که : « و حملها الانسان » اما توفیق تربیت
شجره زیتونه نفس انسانی بهر کس^۶ نمی دهند که « و نفس و ماسویها
فألهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها^۷ » .
و بعضی را که توفیق تربیت شجره [نفس دادند نه هر کس را
سعادت حصول ثمره زیتونه دهند که] « تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربها »
و بعضی را بشمر کی رسانند^۸ نه هر کسی را^۹ دولت آن دهند که

۱- ب : نورانی نار

۲- م : به مخصوصات

۳- ب : جبلت هریکی

۴- د : مرکوز نور

۵- ب : هر چند که انسان؛ د : هر چند انسان را مطلقاً

۶- د : قبول فیض عشق کرامت کردند که شرر نار الهی است چنانکه فرمود و حملها

۷- ب : بهر کسی

۸- ب : و نفس و ماسویها الی من دسیها

۹- م : رسانید

۱۰- م : که هر کسی را

ثمره^۱ زیتونه او را در معصره^۲ مجاهدت و ریاضت^۳ و صدق [و] طلب اندازند تا روغن زیت روحانیت^۴ او را از آلائش صفات نفسانی صافی کنند و در زجاجه^۵ دل بمرتبۀ صفای « الزجاجة کأنها کوب درّی » رسانند .

و بعضی را^۶ که صفای زیت^۷ روحانیت کرامت کردند نه هر کس را سلطنت یافت نور الهی عشق دست دهد^۸ .

شعر

عشق تو کجا رسد بهر خویش پسند نا کرده وجود خویش پیش تو سپند
عشق تو همایست که چون پر بگشاد سلطان کند او را که بر وسایه فکند
مصباح وجود هر کس که بدان نور منور نیست او اگر چه^۹ خود
را زنده می داند اما بحقیقت مرده است .

زندگی حقیقی آنها راست که مصباح ایشان را بدان نور منور کرده اند^{۱۰} که : « أومن کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها] كذلك زین للمشرکین^{۱۱} ما کانوا یعملون [» .

۱- ب : نه هر کس را این دولت دست دهد که ثمره

۲- ب ؛ د : ریاضت و مجاهدت

۳- ب : زیتیت روحانیت

۴- ب : رسانند بعضی را

۵- د : صفات زیت

۶- ب : یافت نور الهی عشق دادند

۷- ب : اگر چه او ؛ د : اگر چه خود

۸- م : منور گرداند

۹- صواب : زین للکافرین

سرّ بعثت صد و بیست^۱ و اند هزار نقطه نبوّت این يك حرف بود^۲
تا خلائق را از ظلمات خلقیت جسمانی و روحانی و مردگی طبیعت خلاص
دهند و بنور و زندگی عالم حقیقت رسانند که: «و یخرجهم من الظلمات
الی النور».

هر که دعوت ایشان قبول کرد و متابعت نمود [و بمتابعت ایشان
سعی کرد] بقدر صدق و قبول و سعی متابعت از آن نور و زندگی حظّی
یافت که: «أفمن شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه؟» و قوله
[تعالی] «فلنجيّه حیوة طیّبة».

خواص را که بکمند عشق [و حدانیت] و جذبات الوهیت بمرتبه
ولایت رسانیدند از ظلمات وجود [به] کلی خلاص دادند و بنور عالم بقاء
حقیقی منور گردانیدند که: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور».

و عوام امت [را] اگر چه [به] کلی از ظلمات وجود جسمانی
و روحانی خلاص ندادند اما از در یافت ضوء نور حقیقی هر چند از پس حجب
بود بی نصیب نکردند.

از پرتوانوار نبوّت و ولایت بحسب متابعت و موافقت هر کس را^۳
[که] بقدم ارادت و محبّت بحوالی ایشان می گردد از آن نور^۴ تبشی و
تابشی^۵ می رسد [که]: «ان بورك من فی النار ومن حولها».

۱- ب: شریعت صد و بیست

۲- ب: این يك صنف بود

۳- ب: متابعت هر کس

۴- ده از آن نار

۵- ب: د: تابشی و تبشی

و هر که از دولت متابعت انبیاء و موافقت اولیاء محسروم است
و سعادت قبول دعوت و زندگی استماع کلام حق ندارد [او] بحقیقت^۱
مرده است که: «انک لاتسمع الموتی.»
آنها که بروح حیوانی نه بروح انسانی زنده اند^۲ ایشان را بحقیقت^۳
زنده مشمر که [آن] زندگی مجازیست. صفت ایشان درد و جهان آنست
که: «لایموت فیها ولایحیی» زندگان حقیقی آنها اند که بروح^۴ خاص
حضرتی زنده اند که: «کتب فی قلوبهم الایمان وایدھم بروح منه.»

بیت

مردان رهش زنده بجانی دگرند
مرغان هوش ز آشیانی دگرند
منگر تو بدین چشم بدیشان^۵ کایشان
بیرون زدو کون در جهانی دگرند

۱- م: ندارد بحقیقت

۲- م: حیوانی و روح انسانی؛ ب: بروح حیوانی

۳- ب: بحقیقت ایشان را

۴- ب: زندگانی حقیقت بحقیقت آنها دارند که بروح

۵- ب: د: بدین دیده بدیشان

فصل

بحقیقت بدان که^۱ هر چیزی را يك بار زادست^۱ الا آدمی و مرغ
 را و آنچه ذوات بیضه اند که اینها را دوبار زادست تا بکمال خود می رسند^۲
 هم چنانکه مرغ بیضه می زاید و بیضه مرغ می زاید [زادن] اول بیضه
 است [و] در پوست خویش بند است در فضای هوا طیران نتواند کرد
 تا در زیر پرو بال مرغی کامل^۳ پرورش نمی یابد و از خود بنمی زاید بمقام
 مرغی نمی رسد. همچنین وجود آدم^۴ بیضه صفت « انی جاعل فی الارض
 خلیفه » بود، چه بیضه بحقیقت خلیفه مرغ باشد. بنگر که چه شریف مرغی
 بود که پوست [بیضه آنرا این عزت بخشیده و این خلعت] فرمود [که]:
 « خمرت^۵ طینه آدم بیدی اربعین صباحاً » و زرده وی را^۶ گفت: « و نفخت
 فیه من روحی . »

۱ - ب : بدان که بحقیقت

۲ - ب : خود رسند

۳ - ب : مرغ کامل

۴ - ب : وجود آدمی؛ د : همچنین آدمی

۵ - م : پوست وی را فرمود خمرت؛ د : که پوست بیضه آنرا فرمود خمرت

۶ - ب : د : زرده او را

وهنوز این مرغ در بیضه بود که بجملگی ملائکه مقرب خطاب رسید که اگر چه شما طاوسان حظایر قدسید^۱ و بر شاخسار سدره بلبلان خوش نوای^۲ « ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك ». اما آدم بیضه سیمرغ^۳ قاف عزتست و آن سیمرغ خلیفه من و سلطان شماست پیش بیضه گل مهره او سجده کنید^۴ که : « اسجدوا لآدم ». درین بیضه بچشم حقارت [اتجعل فیها من یفسد فیها] منگرید که درو مرغ « انی اعلم ما لا تعلمون » تعبیه است تا هنوز در بیضه است سجده او غنیمت شمرد که چون^۵ از بیضه پرواز کند طیران او در عالم « لی مع الله » وقت لایسغنی فیه ملک مقرب [ولانبی مرسل] « باشد بدست شما جز تحسّر و تحیر » لودنون انملة^۶ لا حترقت^۷ بنماند و ورد وقت شما این بود^۸.

شعر

آن مرغك من كه بود زرین بالش
آیا كه كجا پریدو^۹ چون شد حالش
از دست زمانه خاك بر سر باشم
تا خاك چرا نکرد بر دنبالش^{۱۰}

۱- م : حظایر قدسیت

۲- م : خوش نوائیت

۳- م : بیضه صفت سیمرغ

۴- ب : د : سجده برید

۵- د : شمرد چون

۶- م : مقرب باشد

۷- ب : ملک مقرب آنکه گویند انملة لا حترقت

۸- ب : شما این خواهد بود

۹- ب : گوئی بکجا پرید و

۱۰- ب : پرواز چرا نکردم از دنبالش

ای ملائکه تا این مرغ خاک بردنبال دارد شما ازو بهره مند شوید
 [و] تا خاک بشریت بر دنبال اوست شما با او^۱ هم نشینی «الا لسیده
 رقیب عتید» می توانید کرد^۲ چون این خاک باز افشاند^۳ مقام^۴ او «فی مقعد
 صدق عند ملیک مقتدر» باشد شما را پروبال پرواز^۵ آن حضرت نباشد.
 آدم تا در بیضه بشریت بند بود^۶ ثقل وجود طینت بشریت^۷ قصد
 سفلی می کرد اگر چه او را بتکلیف^۸ «یا آدم اسکن انت وزوجک
 الجنة» در علو درجات بهشت جای می دادند او از خاصیت بشریت میل بدانه
 گندم هوا می کرد و از خصوصیت بیضگی تلون^۹ «وعصی^۹ آدم ربه فغوی»
 می نمود مستحق خطاب «اهبطوا^{۱۰} منها» می بود. چون بیضه وجود او را
 در تصرف پروبال عنایت «فتلقى آدم من ربه کلمات» گرفتند و آدم
 بانابت «ربنا ظلمنا انفسنا» تسلیم آمد مرغ^{۱۱} «اصطفی آدم» از بیضه
 «وعصی آدم» بیرون آمد و بدوشهیر^{۱۲} «ثم اجتبی ربه فتاب علیه» بعالم
 «وهدی»^{۱۳} پیران کرد.

۱- ب : اوست با او ؛ د : شما با او هم نشینید

۲- ب : توانید کردن

۳- ب : بر افشاند ؛ د : باز افشاند

۴- م ؛ د : مقامگاه

۵- د : شما را پرواز

۶- د : در بند بود

۷- د : طبیعت بشریت

۸- ب : تکلف

۹- م ؛ ب : بلون و عصی

۱۰- د : مستحق اهبطوا

۱۱- د : تسلیم مرغ

۱۲- ب : آمد بدو شهیر

۱۳- ب : فتاب علیه وهدی ؛ د : فتاب علیه وهدی بعالم وهدی

پس حقیقت آنست که هر چیز که آدمی از خود^۱ مشاهده می کند^۲ از حیوانی و روحانی آن همه [هنوز] نقوش بیضه سیمرغ انسانی است [و جسمانی^۳ او بمثابت پوست بیضه است و حیوانی او بمثابت] سپیده و روحانیت^۴ و عقل او بمثابت زرده و چنانکه^۵ از بیضه مرغ بخودی خود بیرون نمی تواند آمد سیمرغ انسانی از بیضه بشریت بی مربی انبیاء^۶ و اولیاء بیرون نتواند آمد و این سری بزرگست. نظر هر بیضه صفت که هنوز از قشر هستی خود^۷ خلاص نیافته است بدین حقیقت^۸ نتواند افتاد و چون بنظر بیضگی نگردد مرغان آشیانه هویت^۹ را هرگز نتواند دید که: «اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری» از ایشان جز پوست بیضه نه بیند^{۱۰} [چنین که این ضعیف گوید].

نظم^{۱۱}

ازما توهر آنچه دیده ای سایه ماست

بیرون زدو کون ای پسر پایه ماست^{۱۲}

۱- د: که هرچه آدمی از خود

۲- ب: طیران کرد پس مشاهده

۳- ب: انسانیت است و جسمانی؛ د: انسانی است جسمانی

۴- ب: سپیده و روحانی

۵- د: زرده چنانکه

۶- د: مربی از انبیاء

۷- د: هنوز آتش هستی خود

۸- د: برین حقیقت؛ ب: پریدن حقیقت

۹- ب؛ د: آشیان هویت

۱۰- ب؛ د: نه بیند

۱۱- م: نه بیند نظم

۱۲- م؛ د: مایه ماست

بی‌مائی ما ز کار ما^۱ مایهٔ ماست

ما دایهٔ دیگران و او دایهٔ ماست

از مرغ بیضه بسیار زاید اما از صد هزار بیضه یکی را [دولت] قبول و تسلیم دهند تا از مرغی زاید لاجرم از صد هزار آدمی^۲ یکی را از مقام بیضگی نظر عقلی^۳ بکمند جذبۀ عشق توفیق [تسلیم] تصرفات^۴ مرغان انبیاء و اولیاء کرامت می‌کند^۵.

وای بسا بیضه که در مقام تسلیم بادی حرکتی از زیر پروبال قبول [نبوت و] ولایت^۶ بمی‌افتد^۷ [و آن] استعداد بیضگی باطل کرده^۸ و بمرتبۀ مرغی نارسیده تا بدان بیضه چه رسد که [خود] دولت تسلیم نیافته است و در مقام تسلیم تا بصبر و سکون^۹ در تصرف پروبال او امر و نواهی شریعت و طریقت قدم نیفشارد^{۱۰} تا بمدتی [معلوم] معین^{۱۱} در زردۀ روحانیت مرغ ولایت پیدا آید [و تا] از دوزخ ظلمانی هستی [بیضگی خلاص نیابد به بهشت نورانی هستی] مرغی نرسد^{۱۲} که: «و جزا هم بما صبروا جنۀ و حریراً».

۱- ب: بی‌مائی ما بکار ما؛ د: بی‌کاری ما ز کار ما

۲- د: از بسیاری آدمی

۳- ب؛ د: نظر عقل

۴- م: توفیق تصرفات

۵- د: کرامت می‌کنند

۶- د: ولایت و نبوت

۷- د: می‌افتد

۸- ب: باطل می‌کند

۹- د: تسلیم بتصبر و سکون

۱۰- ب: نیفشارد؛ د: بیفشارد

۱۱- د: بمدتی معین

۱۲- ب: هستی مرغ نرسد

و تا در آن مقام هستی [مدّتی] مصابرت^۱ ننماید در تسلیم^۲ تصرّفات احکام ازلی [که] اصبروا و صابروا وجود مرغی کمالیت آن نیابد^۳ که بمنقار همت پوست وجود آفرینش براندازد و از خود بزاید تا در عالم ملکوت طیران کند^۴ که: «لم یلج ملکوت السموات والارض من لم یولد^۵ مرّین». تا از خود بنزاید^۶ و [به] صبر^۷ در تسلیم احکام ازلی^۸ [وبه] پر و بال بیخودی طیران ننماید^۹ رهبران عالم حقیقت نیامدند^{۱۰} که: «وجعلناهم^{۱۱} ائمةً یهدون بامرنا لّما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون». اهل عقل^{۱۲} دیگرند و اهل ایمان دیگرند و اهل ایقان دیگرند^{۱۳} و اهل عیان عین الیقین دیگرند و اهل عین حق الیقین دیگرند^{۱۴}.

مرغان آن بیضه^{۱۵} را در مقام پرورش بقدر نیستی بیضگی هستی مرغی پیدا می شود اوّل که سر از قشر بیضه^{۱۶} آفرینش بیرون کند^{۱۷} هنوز

۱- د : مقام مدّتی مصابرت

۲- د : ننماید و در تسلیم

۳- ب : کمالیت نیابد

۴- ب : طیران تواند کرد

۵- ب : السموات من لم یولد

۶- م : خود بزاد ؛ د : خود نزادند

۷- ب : بنزاید بصر ؛ د : نزادند بصبر

۸- ب : احکام ازل

۹- م : طیران ننمود ؛ د : طیران ننمودند

۱۰- ب : حقیقت نشود

۱۱- ب ؛ د : جعلنا منهم

۱۲- ب : یهدون بامرنا الایه اهل عقل

۱۳- ب : اهل عقل دیگرند و ایمان دیگر و ایقان دیگر

۱۴- ب : اهل عیان دیگر و اهل عین الیقین دیگر و اهل حق الیقین دیگر

۱۵- د : این بیضه

۱۶- ب : آفرینش بر کند

۱۷- ب : که هنوز

تنه وی^۱ در بیضه انا نیت^۲ مانده این بانگ کند که «انا الحق» .
 و چون تنه از بیضه وجود بر آورد پای وی^۳ در بیضه مانده این
 نوا زند^۴ که «سبحانی ما اعظم شأنی» .
 و چون از بیضه هستی خود^۵ بکلی خلاص یابد این نعمت سراید
 که : «انسلخت من جلدی کما تنسلخ الحیة من جلودها فاذا انا هو» و چون
 در فضای هوای هویت پرواز کردن گیرد این ترنم کند که : «ما فی الوجود^۶
 سوی الله» و چون در نشیمن وحدت مقرر سازد^۷ این ورد پردازد که^۸ :
 «فاعلم انه لا اله الا الله» .

بیت

ای بیضه مرغ لامکانی که توی پروانه شمع کن فکانی که توی
 چون بیضه اگر بمرغ تسلیم شوی آن مرغ شوی که مرغ دانی که توی
 بازماندگان بیضه وجود را از شاهبازان^۹ عالم نیستی چه خبر که
 در فضای^{۱۰} نیستی کدام صید در چنگال همّت می آرند .

۱- ب ؛ د : تنه او

۲- م : انا نیت

۳- ب ؛ د : پای او

۴- د : هنوز تنه او در بیضه مانده این نوازند

۵- ب : بیضه خود

۶- د : ینسلخ

۷- د : گیرد که ما فی الوجود

۸- ب : مقام سازد

۹- د : وحدت مقام سازد و خانه باعالم مسکنست پردازد و بی او از او این ندا آید که فاعلم

۱۰- ب ؛ د : شهبازان

۱۱- د : چه خبر در فضای

نظم^۱

فراز کنگره کبریاش بازانند^۲

فرشته صید و پیمبر شکار و سبّاحان گیر^۳

اگر وقتی سر از بیضه وجود بر آوری و به پروبال^۴ بی خودی
پرواز کنی در زیر قباب غیرت مرغان^۵ او را مشاهده کنی [و] بازدانی که :

شعر^۶

مرغان او هر آنچه از آن آشیان پرند

بس بی خودند جمله و بی^۷ بال و بی پرند^۸

شهباز حضرتند دو دیده^۹ بدوخته^{۱۰}

تا جز بروی شاه بکونین ننگرند

بر دست شاه پرورش و زقه یافته

تا وقت صید نیز بجز شاه نشکرند^{۱۱}

از تنگمای هفت و شش و پنج و چار و سه

پرواز چون کنند زدو کون بگذرند^{۱۲}

۱- ب ؛ د ؛ بیت

۲- ب ؛ کبریاش مرغانند

۳- ب ؛ سلطان گیر

۴- د ؛ و پرو بال

۵- ب ؛ عزت مرغان

۶- ب ؛ د ؛ بیت

۷- ب ؛ جمله بی

۸- د ؛ بی بال و پر پرند

۹- د ؛ حضرتند و دو دیده

۱۰- د ؛ بدوخته

۱۱- ب ؛ ننگرند

۱۲- ب ؛ ز کونین بگذرند

زان میل هشت دانۀ جنت نمی کنند
 کز مرغزار عالم وحدت همی چرند
 چون گلشن بهشت نیاید بچشمشان
 کی سر بزیر گلخن^۱ دنیا درآورند
 اندر قمار خانۀ وحدت بیک سه شش
 نقد چهار هر دوجهان باز می برند^۲
 ساقی شراب صاف تجلی چو دردهد
 خمخانۀ وجود بیکدم فرو خورند
 زان سوی دامن حدثن سر بر آورند
 وقتی که سر^۳ بجیب تحیر فرو برند
 جز مکنم جلال سازند آشیان
 چون زین نشیمن بشریت برون پرند^۴
 نجما چو خاک پای سگ کویشان شدی
 امیدوار باش کز ایشان بشمرند^۵
 هیچ بیضۀ وجود انسانی نباشد الا که به تربیت مرغی محتاج
 باشد تا مرغ^۶ حقیقی او را از بیضۀ وجود مجازی بیرون آورد [ندیدی]
 که سید اولین و آخرین را صلی الله علیه^۷ در بدایت حالت بمرغ جبرئیل

۱- ب : کی نیز سر بگلخن

۲- ب : هر دوجهان خوش همی برند

۳- ب : روزی که سر

۴- ب : فرا پرند

۵- د : نه بیت آخر را ندارد

۶- د : تا آن مرغ

۷- ب : صلوات الله علیه ؛ د : علیه السلام

حاجت آمد تا او را از بیضه وجود [بحکم «الم نشرح» هستی او را از او بیرون آورد و] بقاب قوسین آورد^۱.

اما عجب سربست اگر چه بیضه وجودش بمرغ جبرئیل محتاج بود اما بیضه او نه بیضه مرغ جبرئیل^۲ بود چنانکه وقت باشد که بیضه بط در زیر مرغ خانگی نهند تا بط بچه بیرون آورد^۳ و لکن بط بچه از پس مرغ می دود^۴ تا بکنار دریا رسد مرغ خانگی بر کنار دریا باز ایستد زهره ندارد که قدم در دریا نهد، بط بچه^۵ مرغ بر کنار دریا بگذارد^۶ و بی تحاشی در دریا رود و هیچ نیندیشد^۷.

نیت

بچه بط اگر چه^۸ دینه بود آب دریاش تا بسینه بود مرغ تا این ساعت می پنداشت که بچه بدو محتاجست چون دریا پیش آمد^۹ بدانست که او خود از جنس او نیست^{۱۰}.

بیضه مرغ وجود روح محمد صلی الله علیه در دریای هستی تا بسدرة المنتهی رسید جبرئیل^{۱۱} مرغ وار محمد را صلی الله علیه می برد چون

۱- م : وجود بقاب قوسین بیرون آورد

۲- د : جبرئیلی

۳- ب : بیرون آید

۴- ب : از بی مرغ

۵- ب ؛ د : می رود

۶- د : بچه بط

۷- ب : بط بچه مرغ را بگذارد ؛ د : مرغ بکناره دریا بگذارد

۸- ب : و بی تحاشی در روی آب روان شود و از دریا هیچ نیندیشد

۹- د : اگر زدینه بود

۱۰- ب : چون دریا بر سر آمد ؛ د : چون در دریا بر سر آمد

۱۱- ب : بدانند که او خود نه از جنس اوست ؛ د : بدید که

۱۲- ب ؛ د : و بیضه مرغ دریا نیست تا بسدرة المنتهی جبرئیل

بدریای^۱ قاب قوسین رسید جبرئیل گفت: «لودنوت انملة لا حترقت.»
 محمد صلی الله علیه^۲ بطبچه آن دریا^۳ بود [که انا من الله] بی
 توقف در دریای «او ادنی» [در] آمد و بی واسطه بزقه^۴ «فأوحی الی عبده
 ما اوحی» مشرف گشت.

هر بیضه ای که بی تربیت [مرغ] خواهد که طیران کند چون
 فلاسفه خود را در اسفل سافلین شبهات اندازد و بخیالات فاسد خود را
 هلاک کند^۵ و هر گز بمرغی نرسد و از مشارب مرغان محروم ماند بل که
 استعداد بیضگی چنان باطل شود^۶ که شایستگی استخراج مرغی از بیضه
 وجود او برخیزد تا اگر هزار پیغمبر خواهد که در وی تصرف کند و
 بتصرف دعوت بیضه^۷ وجود او را در زیر پر و بال نبوت آورد این خطاب
 یابد^۸ که: «سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون» چه بیضه را
 استعداد^۹ استخراج مرغی بدون نوع باطل شود^{۱۰} یکی آنکه باصحت بیضه
 خللی در اندرون بیضه بزده برسد^{۱۱} بنوعی از انواع که زرده بفساد آید
 و استعداد استخراج مرغی باطل شود.

۱- ب؛ د؛ چون بکنار دریای

۲- ب؛ علیه الصلوة والسلام

۳- ب؛ والسلام بچه آن دریا

۴- ب؛ فاسد آزارد و هلاک کند

۵- ب؛ د؛ باطل کند

۶- ب؛ خواهند

۷- م؛ تصرف دعوت کند و بیضه

۸- ب؛ خطاب رسد

۹- ب؛ د؛ چه از بیضه استعداد

۱۰- م؛ حاصل شود؛ د؛ حاصل آید

۱۱- م؛ بزده نرسد

و [همچنین] بیضه وجود انسانی را چون^۱ اعتقادی فاسد در دل پدید آید و آن مؤکد شود^۲ بادلّه شبهات چنانکه در دل بیخ آن چنان راسخ شود که اویندارد که برهان^۳ قاطع است و بهیچ وجه قابل [دلیلی]^۴ دیگر نباشد و هر چه جز معتقد اوست باطل و تمویه شناسد اینجا زرده دل فساد پذیرفت و قابلیت تصرف^۵ مرغان انبیاء و اولیاء ازو برخاست^۶ و استعداد مرغی حقیقی بکلی باطل شد ازو^۷ این عبارت کنند که : « ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم . » و در موضعی^۸ دیگر از احوال آن مغروران سرگشته این^۹ خبر می دهد « قل هل ننبئکم بالآخسرین أعمالاً ، الذین ضلّ سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا . »

نوع دوم آنکه چون بیضه شکسته [شود] استعداد^{۱۰} بکلی باطل گردد هم چنین بیضه وجود انسانی چون بمرگ^{۱۱} شکسته شود استعداد کمال یافتن^{۱۲} باطل شود که : « یموت المرء علی ما عاش فیه »^{۱۳} و یحشر علی مامات علیه .

۱- ب ؛ د : در بیضه وجود انسانی چون

۲- ب : مرکب شود

۳- د : پندارد برهان

۴- د : دلیل دیگر

۵- ب : قابلیت تصرفات ؛ د : قابل تصرف

۶- ب : برخاسته

۷- د : شد و ازو

۸- ب : سمعهم و در موضعی

۹- ب : مغروران سرگشته گم بوده این

۱۰- م : شکسته و استعداد

۱۱- ب ؛ د : چون بیضه وجود انسانی بمرگ

۱۲- ب : شود کمالیت یافتن ؛ د : استعداد کمالیت یافتن

۱۳- م : یموت الناس علی ما عاش علیه

پس صورت بیضگی طلسمی است که بر روی گنج مرغی بسته اند
هم بدستکاری مرغ آن طلسم بتوان گشود [آن] بیضه هر چند خواهد
تابی تصرف مرغ بسر گنج مرغی خود رسد و بند این طلسم بگشاید^۱
میسر نشود جز بتسلیم مرغ تا مرغ بتصرف ولایت مرغی در نهاد بیضه بند
طلسم بیضگی بگشاید و گنج مرغی را در فنای بیضگی به بیضه نماید تا
آنکه گوید :

بیت

از گنج و طلسم قصه ای بشنودم در جستن گنج جان و تن فرسودم^۲
چون بند طلسم گنج را بگشودم خود گنج و طلسم گنج هم من^۳ بودم
و همچنین بند طلسم بیضه انسانیّت بی تصرف مرغان انبیاء و اولیاء
کس بعقل نتواند گشود و بسر گنج مرغی ولایت نتواند رسید تا تسلیم تصرفات
مرغان کامل این راه نشود پیش از آنکه اعتقادی فاسد استعداد زرده دل
بفساد آورد تا بضر به ملک الموت^۴ پوست بیضه انسانی شکسته شود که
مرگ عبارت از آنست تا [نسخه] دست عنایت « یحبّهم » تاج کرامت
« یحبّونه » بر سر کدام صاحب سعادت نهد و دولت [عشق] سر بگریبان
جان کدام مقبل بر کند .

رباعی

گفتا هر دل بعشق ما مینا نیست هر جان صدف گوهر عشق ما نیست
سودای وصال ما ترا تنها نیست لکن قد این قبا بهر بالا نیست

۱- د : گشاید

۲- د : جان و دل

۳- ب : خود گنج و طلسم و گنج زرمن بودم

۴- د : ملک الموتی

تسلیم شدن تصرف ولایت این مرغان را عشقی کامل باید این کار
 بمجرد تمنی بر نمی آید که: «لیس الدین بالتمنی» مدعیان طلب این حدیث^۱
 بسیار بر نگ و بوی صادقان پیدا می شوند و می خواهند که بتکلف این حدیث
 بر خود بندند نمی دانند که هر که بر خود بندد بر خود خندد لاجرم ازین
 جستجوی جز بر نگ^۲ و بوی نمی رسند و ازین تك و پوی^۳ بگفت و گوی^۴
 قانع می شوند^۵ نمی دانند که:

دعوی عشق جانان در هر دهان نگنجد

وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد

نور کمال حسنش در هر نظر نیاید

شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد

عزّ جلال وصلش جبریل در نیابد

منجوق کبریایش در لامکان نگنجد

عکسی ز تاب نورش آفاق بر ندارد

فیضی ز فضل جودش در بحر و کان نگنجد

سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون بر آید

مرغیست کاشیانش در جسم و جان نگنجد

يك ذره بار حکمش^۶ کونین بر نتابد

يك نکته راز عشقش در دو جهان نگنجد

۱- ب : این تمنی

۲- ب : بر رنگ

۳- ب : و ازین رنگ و بوی

۴- د : بگفت و گوئی

۵- د : نمی شوند

۶- ب : تاب حکمش

يك شعله نـار قهرش هفتم سقر بسوزد
 يك لمعه نور لطفش در هشت جنان نـگنجد
 خوناب عاشقانش روی زمین بگیرد
 و افغان^۱ بی دلانش در آسمان نـگنجد
 آن را که بار یابد در بارگاه وصلش
 در هر مکان نیابی، در هر زمان نـگنجد
 شکرانه چون گذارم کامروز یار بامن
 زان سان شده که مویی اندر میان نـگنجد
 گویند راز وصلش پنهان چرا نداری
 پنهان چگونه دارم کاندن پنهان نـگنجد
 گفتی ز وصل رویش^۲ با ما بده نشانی
 این خود محال باشد کاندن نشان نـگنجد
 نجما حدیث وصلش ز نهار تا نگوئی
 کان عقل، رنیا بد و اندر دهان^۳ نـگنجد
 از گفت و گویا بد وصلش کسی محالست
 بحر محیط هر گز در ناودان نـگنجد
 آنها که در جست وجوی این حدیث بگفت و گوی^۴ قانع شده اند
 بر ساحل این بحرشان چون دریا خشک لب می باید^۵ بود .

۱- ب : افغان

۲- ب : زوصف رویش ؛ د : گفتی که راز وصلش

۳- ب : و اندر بیان

۴- د : بگفت و گوئی ؛ ب : این حدیثند بگفت و گوی

۵- ب : لب باید بود ؛ د : از ساحل این بحرشان چون دریا خشک لب می باید بودن

بیت

بدبخت اگر بر لب دریا باشد جز بالب خشك همچو دریا نبود
 در قعر بحر محیط معرفت^۱ بسر گوهر « کنت کنزاً مخفیاً » جز
 غواصان جان باز عاشق پیشه^۲ نمی رسند تردامنان عقل پراندیشه را درین
 بیشه راه نیست عاذلان از جمال شمع این حدیث بنظاره نوری از دور
 قانع شده اند عاشقان پروانه صفت بدیوانگی پروانگی دست ردّ بر روی
 عقل بهانه جوی خود پرست باز نهاده اند و همگی هستی خود را بر اشعه^۳
 جمال شمع ایثار کرده اند لاجرم دست مراد در گردن وصال آوردند^۴.

شعر

ای آنکه نشسته اید^۵ پیرامن شمع قانع گشته بخوشه از خرمن شمع
 پروانه صفت نهید جان^۶ بر کف دست تا بو که کنید^۷ دست در گردن شمع
 اگر پروانه [با همه دیوانگی] بدانستی^۸ که چون وجود
 مجازی خود بر جمال شمع باز د شمع او را بوجود حقیقی خود بنوازد
 هرگز بذل هستی^۹ نتوانستی کرد.

شعر

باسوز غم تو دل از آن [می] سازد تا بو که دمی وصل توش بنوازد

۱- ب ؛ د : بحر معرفت

۲- د : عشق پیشه

۳- ب : خود بر اشعه

۴- ب : وصال شمع آورده اند ؛ د : وصال آورده اند

۵- ب : اینا نکه نشسته اند

۶- ب : نهند جان

۷- ب : کنند

۸- م : پروانه ندانستی

۹- م : بذل هستی

پروانه از آن وجود بازد برشمع^۱ کو نیز برو وجود خود^۱ می بازد
 بیش ازین بزبان قلم دو زبان در روی کاغذ دو روی سخن عقل
 دوالک باز و عشق غماز نمی توان گفت: [«فیالیتها»^۲ قصه فی شرحها طول
 این دولتی^۳ است و سعادتى تا قیامت^۴ پیوسته] .

بیت

تا قیامت شرح عشقش دادمی گز کسی بودی که باور داشتی
 خوانندگان این قصه پر غصه را از اریحیت همت بر هفوات قلم
 رقم عفو باید کشید و بعین الرضا بدین نوباوه^۵ غیب بی ریب باید نگرید^۶
 و سرّ این درج گهر^۷ بدست نیاز باید گشود و قدمدرین بادیه بی پایان از
 سر^۸ اعتقاد باید نهاد تا بو که بمقصد و مقصودی^۹ توان رسید « و ففنا الله
 و ایاکم سلوک سبیل الرّشاد و رزقنا الاستقامة علی قدم السّداد فی متابعة
 سید الانبیاء والمرسلین^{۱۰} محمد المصطفی صلی الله علیه وعلی آله الطّیّبین
 الطّاهرین اجمعین^{۱۱} استمّیت کتابه هذا الرّسالة المشحونة بحقائق الاسرار و
 دقائق الابرار فی المدرسة العلائیه المبتیة بسبزوار لازالت سدّتها مزار -

۱- ب : وجود خود برو

۲- م : گفت بیت ؛ د : فیالها

۳- د : آن دولتی

۴- د : است تا قیامت

۵- ب : باین نوباوه

۶- ب : بی ریب نگرید

۷- ب : سر درج چنین گوهر

۸- ب : بی پایان بی سرازسر

۹- ب : بمقصد مقصود ؛ د : بمقصد و مقصود

۱۰- ب : متابعة سید المرسلین

۱۱- ب : اجمعین الطیّبین الطّاهرین وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً

الاخيار ومدار الاحرار خدمةً لخزانة كتب صاحبها الذي هو منزل الطاف الربانية ومحمل اعطاف السبحانية صاحب المكاشفات العالم باسرار الكائنات شيخ المشايخ والوزراء قطب الاولياء والاصفياء كهف الخلايق كاشف الحقائق علاء الحق والدنيا والدين وجه الاسلام والمسلمين مربى العلماء والفضلاء مقوى الضعفاء والفقراء متّع الله اهل الاسلام بدوام بقائه و اعلى اعلام الدين بيمن روائه على مجرى قلم الفقير الحقير المسكين خادم الفقراء محبّ العلماء ابي الفتح جلالى الجمالى المادح لاهل المعالى فى العاشر من شهر المعظم رمضان بتوفيق الواهب المنان لسنة اربع و سبعمائة حامداً و مصلياً .

پايان

حواشی و تعلیقات و شرح لغات

حواشی و تعلیقات و شرح انعام^۱

أُتْجِلَ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا (ص ۸۴ س ۶)

(گفتند) خواهی کردن در آنجا کسی را که تباهی کند در آنجا

سورة البقرة آیه ۲۸

اتقوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ (ص ۵۳ س ۸)

احیاء العلوم ج ۲ ، ص ۲۰۲

احیاء العلوم ج ۳ ، ص ۱۸

جامع صغیر ج ۱ ، ص ۸

مولانا جلال‌الدین ابن مضمون را اقتباس فرموده و در مثنوی آورده است :

مؤمن ار ينظر بنور الله نبود عیب‌مؤمن را به‌مؤمن چون نمود

(نقل از فيه مافيه باتصحيحات بديع الزمان فروزانفر)

ارأيت (ص ۳۷ س ۱۴)

نمودن و شناسیدن (از اراه ، یریه)

ارنا الاشياء كما هي (ص ۷۴ س ۶)

مأخوذ است از حدیث :

اللهم ارنا الاشياء كما هي

۱- این حواشی بر حسب الفبا تدوین شده و آیات و احادیث و لغات کتاب را شامل است .
ترجمه آیات از کتاب کشف‌الاسرار وعدة الأبرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت و تفسیر ابوالفتوح رازی نقل شده است .

که منسوب به حضرت رسول است .

در کتب حدیث و معجم المفهرس دیده شد .

مولانا جلال الدین در مثنوی ازین مضمون استفاده فرموده است :

ای میسر کرده بر ما در جهان سخره و بیکار ما را وارهان
طعمه بنموده بهما وان بوده شست آن چنان بنما به ما آنرا که هست

* * *

ای خدای راز دان خوش سخن عیب کار بد ز ما پنهان مکن

* * *

راست بینی گر بدی آسان وزب مصطفی کی خواستی آن را زرب
گفت بنما جزو جزو از فوق و پست آن چنانکه پیش تو آن چیز هست

* * *

ای خدا بنمای تو هر چیز را آن چنانکه هست در خدعه سرا

* * *

شیخ عطار نیز باین حدیث اشاره کرده است :

اگر اشیا همین بودی که پیدا است کلام مصطفی کی آمدی راست
که با حق سرور دین گفت، الهی بمن بنمای اشیا را کماهی
(نقل از کتاب فیه مافیه بتصحیح بدیع الزمان فروزانفر)

اریحیت (ص ۹۹ س ۷)

فراخ خوئی ، شادمانی . (منتهی الارب)

شادی که در بخشایش وجود رودهد (آندراج)

الترجاة کأنها کوب دری (ص ۷۷ س ۱۱ و ص ۸۰ س ۳)

(آن آبگینه راست گویی که ستاره ایست روشن)

سورة النور آیه ۳۵

أفمن شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه (ص ۸۱ س ۷)

باش کسی که بازگشاد الله برویرا و دل ویرا گردن نهادن را تا او برروشنایی

است از خداوند خویش .

سورة الزمر آیه ۲۳

ألا له الخلق والأمر تبارك الله رب العالمین (ص ۳۵ س ۶)

آگاه باشید که او راست آفریده و فرمان در آفریده برتر و بزرگوarter

پاک تر و بابرکت تر کسی الله است .

سورة الاعراف آیه ۵۲

الالديه رقيب عتيد (ص ۸۵ س ۴)

مگر نزدیک اوست نگهبانی ساخته

سورة ق آیه ۱۷

الارواح جنود مجننة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف (ص ۵۸ س ۶)

مسلم : ج ۸ ص ۴۱ بخاری ج ۲ ص ۱۴۷

مسند احمد ج ۲ ص ۲۹۵

مولانا جلال الدین دومرتبه به این حدیث اشاره فرموده است :

روح اوباروح شهدراصل خویش پیش ازین تن بودهم پیوند خویش

* * *

چون شناسد جان من جان ترا یاد آرد اتحاد ماجرا

موسی و هرون شوند اندرزمین مختلط خوش همچو شیروانگبین

(نقل از کتاب فیہما فیہ از گفتار مولانا جلال الدین

با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر)

الله ولی الذین آمنوا ... (ص ۸۱ س ۱۴)

خدای دوست آنان است که ایمان دارند .

سورة البقرة آیه ۲۵۸

الذین ضل سعيهم في الحياة الدنيا و هم يحسبون انهم يحسنون صنعاً (ص ۹۴ س ۹)

ایشان که رنج می بردند در این جهان و رنج ایشان باطل گشت و نیست

و می پندارند که بسی نیکوکاری می کنند .

سورة الكهف آیه ۱۰۴

اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه (ص ۶۴ س ۳)

بسوی او بر می شود سخنان پاک خویش و کردار نیکو می برد آن سخنان را .

سورة الملائكة آیه ۱۱

الم نشرح (ص ۹۴ س ۱)

نه باز گشادیم ؟

سورة الانشراح آیه ۱

ان الله تعالى سبعين الف حجاب من نور و ظلمة لو كشفها لاحترقت سبحات وجهه ما

انتهی الیه بصره (ص ۵۳ س ۱۲ و ۱۳)

مرصادالعباد چاپ طهران ص ۵۷

اشاره است به روایتی که درباره حجب نورانی و ظلمانی نقل شده درباره عدد حجب روایات مختلف است .

لله دون العرش سبعون حجاً لو دنونا من احدها لاحرقتنا سيحات وجه ربنا
نهایه ابن اثیر طبع مصر ج ۲ ص ۱۴۱ فائق زمخشری، طبع حیدرآباد ج ۱
ص ۲۸۰

مولانا در مثنوی فرموده است :

زانکه هفتصد پرده دارد نورحق پردهای نور دان چندین طبق
(نقل از احادیث مثنوی تدوین بدیع الزمان فروزانفر)

ان الله خلق الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره فمن اصابه من ذلك النور
فقد اهتدى و من اخطاه فقد ضل (غوی) (ص ۵۶ س ۷)

مولانا از این مضمون استفاده کرده و در مثنوی فرموده است :

حق فشاند آن نور را بر جانها
مقبلان برداشته دامانها
این حدیث به صورت زیر نیز آمده است :

ان الله تعالى خلق خلقه في ظلمة فالقى عليهم من نوره فمن اصابه من ذلك النور
اهتدى و من اخطاه ضل .

جامع صغیر ، ج ۱ ص ۹۶ و فتوحات مکیه ج ۲ ، ص ۸۱ .

(نقل از احادیث مثنوی تألیف فروزانفر)

ان الذين سبقت لهم منا الحسنى (ص ۵۶ س ۹)

ایشان که پیشی کردایشانرا از ما خواست نیکو .

سورة الانبياء آیه ۱۰۱

ان الى ربك الرجعى (ص ۶۱ س ۲)

با خداوند تو است بازگشت .

سورة العلق آیه ۸

أن بورك من في النار و من حولها (ص ۸۱ س ۱۸)

که برکت کسی که در آتش است و ایشان که گرد برگردان .

سورة النمل آیه ۸

انى أعلم ما لا تعلمون (ص ۸۴ س ۷)

من دانم آنچه شما ندانید

سورة البقرة آیه ۲۸

- انا عرضنا الامانة على السموات والارض و الجبال ... (ص ۴۵ س ۱۴)
ما عرضه كرديم امانت دين بر آسمانها وزمينها وكوهها ...
سورة الاحزاب آية ۷۲
انساخت من جلدي كما تنسلخ الحية من جلدها فاذا اناهو (ص ۸۹ س ۵)
مأخذ حديث به دست نيامد . ظاهراً از كلمات عرفا است .
انانيت (ص ۸۹ س ۱)
شخصيت وهستی ومنيت، خوبستن بينی، پای بندی سالك به تشخص وهستی خود
انفت (ص ۳۷ س ۷)
(از اف : دماغ) نخوت و غرور : گنده دماغ بودن
انك لاتسمع الموتى (ص ۸۲ س ۳)
تو تتوانی كدكرانرا شنوانی
سورة النمل آية ۸۲
انى ذاهب الى ربى سيهدين (ص ۵۹ س ۶)
ابراهيم گفت بخداوند خویش می روم او خود راه نجات وكفايت مرانماید.
سورة الصافات آية ۹۷
انى جاعل فى الارض خليفة (ص ۵۰ س ۱۱ و ص ۸۳ س ۷)
(چون گفت خدا) كه من نهادم در زمين خليفه
سورة البقرة آية ۲۸
اولم ينظروا فى ملكوت السموات والارض (ص ۴۱ س ۳)
درنگريد در آنچه از نشانهای پادشاهی خداست در آسمانها و زمينها ؟
سورة الاعراف آية ۱۸۴
أومن كان ميئاً فأحييناه وجعلنا له نوراً يمشى به (ص ۸۰ س ۱۳)
باش آنكس كه مردار دل بود بمرگ بيگانگی مازنده كرديم ويرا بزندگانى
ايمان ويرا روشنايى داديم تاميرود بآن .
سورة الانعام آية ۱۲۲
اوليائى تحت قبائى لايعرفهم غيرى (ص ۸۶ س ۹)
احياء العلوم ج ۴ ص ۲۵۶، كشف المحجوب هجویری طبع لنين گراد ص ۷۰ .
مولانا در مثنوى از اين حديث استفاده كرده است :

صد هزاران پادشاهان و مهان سرفرازانند زان سوی جهان
نامشان از رشک حق پنهان بماند هرگدائی نامشان را برنخواند
(نقل از احادیث مثنوی تدوین بدیع الزمان فروزانفر)

بل عباد مکرمون (ص ۷۵ س ۳)

(دختران نیستند فرشتگان) بلکه بندگانند نواختگان

سورة الانبياء آیه ۲۶

تبشی (ص ۸۱ س ۱۲)

گرما و گرمی را گویند (مخفف تابش)

تبش صورتی است از تابش مانند تب و تاب و هردو از ریشه تابیدن و تافتن است.

تنق (ص ۵۸ س ۱۴)

چادر و پرده بزرگ (برهان قاطع)

تجزی (ص ۳۹ س ۹)

پاره پاره گردانیدن چیزی (اقرب الموارد)

جزء جزء شدن و قبول تجزیه کردن (فرهنگ نظام) .

تجیز (ص ۳۹ س ۹)

حائز شدن، جای گرفتن

تحاشی (ص ۹۲ س ۸)

از حاش به یکسو شدن

تعالی الله عما يقول الظالمون علواً کبیراً (ص ۶۸ س ۹)

چون پاکست و برتر از آنچه (ستم کنندگان) می گویند برتری بزرگ.

مأخوذ از قرآن کریم

سورة الاسرى آیه ۴۵

اصل آیه چنین است :

سبحانه و تعالی عما يقولون علواً کبیراً .

تعیه (ص ۵۲ س ۲)

نهادن : نگهداشتن ، آراستن (محیط المحيط)

تقرس (ص ۵۳ س ۷)

استوار و ثابت کردن نظر بر چیزی ، جستجو کردن در چیزی (از فرس ،

فراسة)

دریافت به فراست و زیرکی و فهم و هوشیاری (ناظم الاطباء).

تفکروا فی آلاء الله و لاتتفکروا فی ذات الله (ص ۵۴ س ۱)

این حدیث به چند صورت روایت شده است از جمله :

تفکروا فی خلق الله و لاتتفکروا فی الله فتهلکوا .

تفکروا فی آلاء الله و لاتتفکروا فی الله .

جامع صغیر ج ۱ ص ۱۳۱ کنوز الحقائق ص ۵۲

تفکروا فی کل شیء و لاتتفکروا فی ذات الله فان بین السماء السابعة الی کرسیه

سبعة آلاف نور و هو فوق ذلك (جامع صغیر ج ۱ ص ۱۳۱)

تفکروا فی الخلق و لاتتفکروا فی الخالق

قصص الانبیاء ثعلبی طبع مصر ص ۱۰ ، جامع صغیر ج ۱ ص ۱۳۱

(نقل از احادیث مثنوی : بدیع الزمان فروزانفر)

تمویها (ص ۶۸ س ۶)

مکر و ظاهرسازی (منتخب اللغات) .

توتی اکلها کل حین باذن ربها (ص ۷۹ س ۱۴)

می دهد (این درخت از خود) بر خویش هر هنگامی بخواست خداوند خویش

سورة ابراهیم آیه ۳۰

تهند (ص ۴۴ س ۱۲)

و تهدید : ترسانیدن (منتخب اللغات) .

تیه (ص ۵۲ س ۷)

گمراه و حیران شدن ، بیابان (از تاه تیهاً) بیابانی که رونده در آن هلاک شود .

ثم ردناه أسفل سافلين (ص ۴۵ س ۵ و ص ۵۱ س ۹)

آنکه او را فروتر همه فروتران کردیم (بپیری روز)

سورة التین آیه ۵

جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلين (ص ۶۴ س ۱۵)

از سخنان ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی است که از اکابر متصوفه

قرن چهارم (متوفی ۳۷۲) می باشد .

جامی در شرح حال ابراهیم ادهم بامختصر اختلافی این عبارت را آورده است :

جذبة من جذبات الحق تربی عمل الثقلين .

ابوسعید ابوالخیر نیز باتعبیر (کما قال الشيخ) این عبارت را ذکر کرده است :

(اسرار التوحید چاپ طهران ص ۲۴۷)

مولانا جلال الدین نیز در مثنوی فرموده است :

این چنین سیر است مستثنی زجنس کان فرود از اجتهاد جن و انس
این چنین جذبیست نی هر جذب عام که نهادهش فضل احمد والسلام
(نقل از کتاب فیه مافیه به تصحیح فروزانفر)

حتی یتین لهم انه الحق (ص ۳۸ س ۲)

تا آنکه که پیدا شود ایشانرا که قرآن و محمد و اسلام راست است .

سوره فصلت آیه ۵۳

حجابه النور لو کشف لحرقت سبحات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه

(ص ۵۳ س ۱۳)

مأخوذ از حدیث نبوی، صحیح مسلم باب ایمان ص ۲۹۳ ، مقدمه کتاب

ابن ماجه ص ۱۳ ، مسند احمد ج ۴ ص ۴۰۱ و ۴۰۵

اصل حدیث چنین است :

حجابه النور لو کشف لحرقت سبحات وجهه ...

حدثان (ص ۹۱ س ۹)

حوادث ، شب و روز .

در اینجا بمعنی شب و روز است .

حراقه (ص ۵۹ س ۱۴)

سوخته چخماق .

چیزی که آتش می گیرد و می سوزد .

حظائر (ص ۵۷ س ۶)

جمع حظیره محوطه ای که از چوب بسازند .

حظیره القدس بمعنی بهشت است .

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم ... (ص ۹۴ س ۷)

مهر نهاد خدا بر دلهایشان و بر گوشهایشان و ...

سورة البقرة آیه ۶

خلق الجن من نار (ص ۴۰ س ۱۲)

و بیافرید پری را از آمیغی از آتش

سورة الرحمن آیه ۱۴

خلق السموات والارض وما بينهما في ستة أيام (ص ۴۲ س ۹)

او که بیافرید آسمانها را و زمینها را و آنچه در میان آنست درشش روز
سورة الفرقان آیه ۶۰

خلقت الملائكة من نور (ص ۴۰ س ۹ و ص ۷۷ س ۲)

صحيح مسلم ، كتاب الزهد . مسند احمد بن حنبل ج ۶ : ۱۵۸ ، ۱۶۸
(نقل از معجم المفهرس)

خمرت طينة آدم بيدي اربعين صباحا (ص ۴۴ س ۹ و ص ۸۳ س ۱۰)

(مرصادالعباد چاپ تهران ص ۳۸)

این حدیث در عوارف المعارف نیز بامختصر اختلافی آمده است :

خمر طينة آدم بيده اربعين صباحا

(عوارف المعارف ، حاشیه احیاء العلوم ج ۲ ص ۱۶۸)

(نقل از احادیث مشنوی : بدیع الزمان فروزانفر)

دنس (ص ۳۶ س ۲)

چرك و چركناك شدن .

دوالك باز (ص ۹۹ س ۳)

و دوال باز : مكر كننده ، حيله ورز ، عيار (برهان قاطع) مركب از دوالك
تصغير دول بمعنی مكر و حيله و باز بمعنی بازنده و بازی کننده .

دينه (ص ۹۲ س ۱۰)

مخفف دی

ديروزی و ديروزين .

بچه بط اگر چه دينه بود

آب درياش تا به سينه بود

(حديثه سنائی)

(لغت معين ج ۲ ص ۱۵۹۸)

ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء (ص ۴۸ س ۴)

آن فضل خداوند است آنرا دهد که خود خواهد .

سورة المائدة آیه ۵۹

رب زدني علما (ص ۵۴ س ۹)

و بگوی خداوند من مرا حفظ افزای

سورة طه آیه ۱۱۳

ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا ... (ص ۸۵ س ۱۱)

خداوند ما ستم کردیم برخود و اگر نیامرزی ما را

سورة الاعراف آیه ۲۲

رشاش (ص ۵۸ س ۱۲)

ورشاشه

قطره های کوچک باران که می چکد.

(ف.ن)

رفرف (ص ۶۴ س ۱۲)

مرکوبی است سبز رنگ که پیغمبر در سیر خود بسوی خدا بر آن سوار شد .

قال النبی (ص) حتی سرت تحت العرش فدلّی لی رفرف اخضر ما احسن

اصفه فرفعنی الرفرف باذن الله الی ربی .

(سفینة البحار ص ۵۲۹)

رقه (ص ۵۷ س ۸)

مهربانی و تنگی و نازکی (ف.ن)

و شفقت و ملایمت و نرمی و رقت قلب

رمد (ص ۳۷ س ۷)

بیماری چشم

ورمی که در ملتحمه پیدا می شود .

رمص (ص ۳۷ س ۷)

سفیدی که در مجرای اشک چشم جمع می شود .

بیماری چشم .

رین (ص ۳۶ س ۳)

زنگ و چرك

غالب شدن گناه بر کسی .

خبیث گشتن .

زقه (ص ۹۰ س ۱۱ و ص ۹۳ س ۳)

آب و دانه که طائر از گلو بر آورده در دهن بچه اندازد .

داروئی که چون بچه زاید در حلق او ریزند .

سبحان الذی خلق الأزواج کلها (ص ۴۰ س ۲)

پاکی و بی عیبی آن خدایرا که بیافرید همه گونها را از آفریدگان جفت جفت
سورة یس آیه ۳۶

سبحانی ما اعظم شانی (ص ۸۹ س ۳)

از سخنان بایزید بسطامی است .

(کشف المحجوب . چاپ ژوکوفسکی . لنین گراد سال ۱۹۲۶ ص : ۳۲۷
عراقی در لمعات این سخن بایزید را با سخن خود در آمیخته است : « گاه
عاشق راحله بهاء و کمال در پوشاند و به زیور حسن و جمال بیاراید تا چون در
خود نظر کند همه رنگ معشوق ببیند بلکه خود را همه او ببیند گوید : سبحانی
ما اعظم شانی من مثلی وهل فی الدارین غیری » (اشعة اللمعات جامی چاپ سنگی
ص ۵۴ و ۵۵)

سقر (ص ۹۷ س ۱)

دوزخ

سریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم (ص ۳۷ س ۱۴)

می نمایم ایشانرا نشانهای خویش در هر سوئی از جهان و در تنهای ایشان
سورة فصلت آیه ۵۳

سواء علیهم أُنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون (ص ۹۳ س ۱۱)

(آنانکه کافر شدند) راست است برایشان اگرشان ترسانی و اگر نترسانی
ایمان نیارند .

سورة البقرة آیه ۵

شافی (ص ۳۷ س ۴)

بیان استوار و محکم (از شفی - شفاء) .
ظاهر و هویدا ، آشکار ، درست ، راست
جوابی که قطع گفتگو کند .
(ناظم الاطباء)

شین (ص ۳۶ س ۳)

عیب و زشتی

عتبه (ص ۶۱ س ۱۵)

چوب پائین در که بر آن پا می گذارند .

عقال (ص ۵۳ س ۱۵)

رسنی که بدان بازو و ساق شتر بهم بندند .

بند و پای‌بند و مایه گرفتاری .
 عقیده نیز بمعنی پای‌بند و مایه گرفتاری می‌باشد .
 سنائی گوید :
 عقل را خواهی اگر تا در عقیده نفکند
 گوش گیرش در دبیرستان الرحمن بر آر
 مولوی فرماید :
 بن هر بیخ و گیاهی خورد از رزق الهی
 همه وسواس و عقیده دل بیمار تو دارد

* * *

عقل را از عقیده بازشناس نبود هیچ فربهی آماس
 حالشان از برای حیلۀ ماست عقلشان از پی عقیده ماست
 (حدیقه سنائی چاپ تهران - مدرس رضوی ص ۲۹۸ س ۸ ، ص ۳۸۴ س ۲۶)
 (نقل از معارف بهاء ولد باهتمام بدیع الزمان فروزانفر)
 غلبات (ص ۶۱ س ۹)

پیروزی - در اینجا بمعنی جذبه و شور است .
 فائین آن یحملنها و أشفقن منها ... (ص ۷۷ س ۷)
 باز نشتند از برداشت آن و ترسیدند از آن
 سورة الاحزاب آیه ۷۲
 فأوحی الی عبده ما أوحی (ص ۹۳ س ۱)
 آگاهی او کند برهی خویش آنچه او کند .
 سورة النجم آیه ۱۰

فأعلم أنه لا اله الا هو (ص ۸۹ س ۸)
 میدان که نیست خدای مگر الله
 مأخوذ از سورة محمد آیه ۲۱

اصل آیه چنین است :
 فأعلم أنه لا اله الا الله و استغفر ...
 فتلقى آدم من ربه كلمات (ص ۸۵ س ۱۰)
 گرفت آدم از خدایش سخنهارا
 سورة البقرة آیه ۳۵

فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون (ص ۴۱ س ۶)
پاکی و بی عیبی او را که بدست او است پادشاهی همه چیز و بازگشت
همگان با او است .

سورة یس آیه ۸۳

فلنجینه حیوة ولنجزینهم اجرهم بأحسن ماکانوا یعملون (ص ۸۱ س ۸)
براستی که ویرا زنده داریم بزرنگانی خوش پاک و براستی که پاداش دهم
بمزد ایشان بنیکوتر چیزی که میکردند .

سورة النحل آیه ۹۹

ففضیهن سع سموات فی یومین (ص ۴۲ س ۴)

سپری کرد آنرا هفت آسمان در دوروز

سورة فصلت آیه ۱۱

فی اربعة ایام سواء للسائلین (ص ۴۲ س ۶)

در تمامی چهار روز یکسان میرسد آن روزیها آنرا که جوید و خواهد .

سورة فصلت آیه ۹

فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر (ص ۸۵ س ۳)

در نشستگاه براستی راست نشینان را به نزدیک پادشاه فراخ توان .

سورة القمر آیه ۵۵

قاب قوسین (ص ۹۲ س ۲ و ص ۹۳ س ۱)

قاب : مابین قبضه کمان و کنایه از فاصله اندک است .

قوسین : تثنیه قوس است درحالت جر .

قاب قوسین : مأخوذ از آیه ۹ سورة النجم .

فکان قاب قوسین أو أدنی .

در اینجا کنایه از قرب و فاصله نزدیک است .

قباب (ص ۹۰ س ۵)

جمع قبه (بارگاه)

قداحه (ص ۵۹ س ۱۳)

سنگ یا آهن آتشزنه (از قدح - قدحاً)

قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین (ص ۷۸ س ۱۲)

آمد بشما از خدا روشنایی و نامه پیدای .

سورة المائدة آیه ۱۸

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني (ص ۶۱ س ۱۴)

یا محمد فرا جهودان و ترسایان گوی : اگر دوست میدارید الله را بری من ایستید .

سورة آل عمران آیه ۲۹

قل هل ننبئكم بالاخسرین اعمالا (ص ۹۴ س ۹)

بگوی (پیغامبر من) که شما را خبر دهم که زیانکارتر کارگران و بیهوده‌تر رنجوران کیست .

سورة الکهف آیه ۱۰۳

كتب في قلوبهم الايمان وأيدهم بروح منه (ص ۳۷ س ۱۳ و ص ۸۲ س ۷)

ایشان آنند که الله ایمان در دلهای ایشان نهاد و نوشت و اوگند و نیروی دادایشان را و باری کرد پیغامی و بخشایشی از خود .

سورة المجادلة آیه ۲۲

كما بدأنا أول خلق نعيده وعدا علينا انا كنا فاعلين (ص ۶۱ س ۴)

چنانکه مردم را بیافریدیم باز دیگر باره باز آفرینیم کردن اینکه ما گفتیم برماست که ما آنرا خواهیم کرد .

سورة الانبياء آیه ۱۰۴

كنت كنزاً مخفياً ... (ص ۶۵ س ۸ و ص ۹۸ س ۲)

حدیث قدسی مشهور که متن آن بدین صورت می باشد :

قال داود عليه السلام يارب لماذا خلقت الخلق قال كنت كنزاً مخفياً فاحببت

ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف

(منارات السائرین تألیف نجم‌الدین ابوبکر محمدبن شاه‌اور اسدی رازی

معروف به دایه مؤلف همین کتاب) .

مؤلف اللؤلؤ المرصوع درباره این حدیث گوید :

حدیث كنت كنزاً مخفياً لا اعرف فاحببت اعرف فخلقت خلقاً و تعرفت

اليهم فبی عرفون .

قال ابن تیمیة ليس من كلام النبي (ص) ولا يعرف له سند صحيح ولا ضعيف

وتبعه الزركشي وابن حجر ولكن معناه صحيح ظاهر وهو بين الصوفيه دائر

(اللؤلؤ المرصوع ص ۶۱) .

مولانا جلال‌الدین ابن مضمون را در مثنوی اقتباس فرموده است :

گنج مخفی بد ز پری چاک کرد	خاک را تابان تر از افلاک کرد
کنت کنزاً رحمة مخفیه	فاتبتت امة مهدیه
کنت کنزاً گفت مخفیا شنو	جوهر خود کم مکن اظهار شو
گر بغرد بحر غرهش کف شود	جوش احببت لان اعرف شود

(نقل از کتاب فیه مافیه باتصحیحات فروزانفر)

لا اعبد ربا لم اره (ص ۵۹ س ۱)

ذعلب یمانی (ذ - ل) از یاران سخندان ودلاور حضرت مولی (ع) روزی از امیرالمؤمنین پرسید :

هل رایت ربک ؟ حضرت مولی گفت :

ویلک یا ذعلب ما کنت اعبد ربا لم اره .

یا

ما کنت اعبد شیئا لم اره

ذعلب دیگر بار پرسید : او را چگونه دیده ای ؟

حضرت مولی در پاسخ او خطبه کوتاهی را ایراد فرمود که بدین گونه آغاز می شود :

لم تره العیون بمشاهدة الابصار بل تدركه بحقائق الایمان .

در بعضی نسخ نهج البلاغه جمله مزبور بدین صورت آمده است :

افاعبد ما لاری

(رجوع شود به سفینه البحار تألیف حاج شیخ عباس قمی ج: ۱ ص ۴۸۴)

(ذیل کلمه ذعلب) و ص ۴۹۳ (ذیل کلمه رای) .

و شرح نهج البلاغه شیخ محمد عبده چاپ بیروت سال ۱۸۸۵ ص ۱۷۸)

لا تبقی ولا تذر (ص ۶۲ س ۴)

نه گوشت گذارد ناسوخته و نه استخوان .

سورة المدثر آیه ۲۸

لا تدرکه الابصار ولا یکنفه العقول وهو یدرک الابصار ویکنف العقول (ص ۶۳ س ۱۳)

مستفاد از آیه ۱۰۳ سورة الانعام

اصل آیه چنین است :

لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر

لا یرال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت له سمعا و بصرا

ولسانا ویدا فبی یصر ویینطق ... (ص ۶۶ س ۱)

حدیث قدسی مشهور که به وجوه مختلف روایت شده است .

هجویری در کشف المحجوب چاپ لنین گراد ص ۳۹۳ آورده .

احیاء العلوم ج ۴ ص ۲۱۸ . جامع صغیر ج ۱ ص ۷۰ .

رجوع کنید به اتحاف السادة المتقين ج ۹ ص ۵۶۹ .

مولانا جلال الدین به مضمون این حدیث در مثنوی اشاره فرموده است :

رو که بی‌بصر و بی‌بصر توئی سر توئی چه جای صاحب سر توئی
آنکه بی‌بصر و بی‌بصر شده است در حق این بنده آن هم بیهوده است
(نقل از کتاب فیه مافیه باتصحیحات بدیع الزمان فروزانفر)

لایموت فیها و لایحیی (ص ۸۲ س ۶)

نمیرد در آن دوزخ [تارهد] و نه زندگانی خوش زید

سورة طه آیه ۷۶

لجّه (ص ۵۴ س ۹) (از لجّ لججا) .

میان دریا ، دورترین موضع دریا ، دریای ژرف

لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم (ص ۴۵ س ۱۰ و ص ۷۷ س ۹)

که بیافریدیم مردم را در نیکوتر نگاشتی .

سورة التین آیه ۴

لم یلج ملکوت السموات والارض من لم یولد مرتین (ص ۸۸ س ۴)

مستفاد از گفته عیسی علیه السلام :

لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین .

لطائف معنوی ، ص ۱۵۱ شرح بحر العلوم طبع هندوستان دفتر سوم ص ۲۳۴

مولانا در مثنوی باین مضمون اشاره فرموده است :

چون دوم بار آدمی زاده بزاد پای خود بر فرق علتها نهاد
(نقل از احادیث مثنوی : فروزانفر)

لمعه (ص ۹۷ س ۲)

روشنی . لمعه نور : پاره نور (منتخب اللغات)

لو دنوت انملة لاحترقت (ص ۶۴ س ۱۱ و ص ۸۴ س ۱۰ و ص ۹۳ س ۱)

در مجمع البحرین و معجم المفهرس در ذیل لغت دنی ، دنوت ، انمله ، و حرق

یافت نشد . این مضمون منسوب به جبرئیل است که در شب معراج به حضرت

رسول (ص) گفته است . مکرر در اشعار مختلف بخصوص اشعار عرفا آمده است

از جمله : سعدی در بوستان فرماید :

اگر ذره‌ای موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل (ص ۸۴ س ۸)

حدیث معروفی است که صوفیه بدان استناد می‌کنند.

مؤلف اللؤلؤ المصروع در ص ۶۶ در ذیل این حدیث گوید :

« ینذکره الصوفیة کثیراً ولم ار من نبه علیه و معناه صحیح و فیہ ایماء الی مقام الاستغراق باللقاء المعبر عنه بالمحو والفناء » .

مولانا در مثنوی به مضمون این حدیث اشاره فرموده است :

لی مع الله وقت بود آن دم مرا لا یسع فیہ نبی مجتبی
لا یسع فینا نبی مرسل والملك والروح ایضا فاعقلو

(نقل از احادیث مثنوی تدوین بدیع الزمان فروزانفر)

ما منعك أن تسجد لما خلقت بیدي (ص ۴۴ س ۱۲)

چه بازداشت ترا که سجود کردید تو ؟ چیزی را که بیافریدیم بدو دست خویش

سورة ص آیه ۷۵

متفرع (ص ۷۰ س ۵)

شاخه ، از تفرع شاخه شاخه شدن در اینجا بمعنی جدا شدن و ناشی شدن است.

مجیب (ص ۳۸ س ۳)

پاسخ دهنده .

مصیب (ص ۷۰ س ۴) (از اصابه یصیب اصابه)

برحق

به هدف رسیدن و برحق بودن .

مضادت (ص ۳۶ س ۵ و ص ۷۶ س ۹)

تضاد دو چیز : دو چیز که باهم سازش ندارند .

معصره (ص ۸۰ س ۱)

دستگاه عصاره گیری

مموه (ص ۷۲ س ۸)

از تمویه : سخن مزور و مکرآمیز .

من اشراف الساعة نار تخرج من قبل اليمن تطرد الناس الى محشرهم (ص ۶۰ س ۸)

از احادیث صحیحہ :

(صحیح مسلم باب فتن : ۳۹ مسند احمد بن حنبل ۵ : ۳۹۸)

من تقرب الى شبرا تقربت اليه ذراعا (ص ۶۱ س ۱۲)

مأخوذ از حدیث قدسی منقول از حضرت رسول (ص) :

اذا تقرب العبد الى شبرا تقربت اليه ذراعا .

صحیح بخاری باب توحید : ص ۵۰ و باب توبه ص ۱ .

صحیح مسلم باب ذکر : ص ۲-۳ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ .

صحیح ترمذی باب الدعوات ص ۱۰۳۱ .

صحیح ابن ماجه باب ادب ص ۵۸ .

مسند ابن حنبل ج ۲ : ص ۲۵۱ ، ۳۱۴ ، ۴۱۳ ، ۴۳۵ ، ۴۸۰ ، ۴۸۲ ، ۵۰۰ ، ۵۰۹ ، ۵۲۴ ،

۵۳۴ ؛ ج ۳ : ص ۴۱۲ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸ ، ۲۷۲ ، ۲۸۳ ؛ ج ۵ : ص ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۶۹

(نقل از معجم المفهرس)

منجوق (ص ۹۶ س ۱۲)

ماهجه علم ، علم ، چتر (برهان قاطع)

مؤدی (ص ۷۲ س ۱۰)

از تأدیه : موجب ، باعث ، کشاننده

نشکرنند (ص ۹۰ س ۱۲)

از شکردن : شکار کردن و شکستن . (مجمع الفرس ج ۲)

شکردن و شکریدن : شکستن و پاره کردن .

سنائی گوید :

زانکه باز از هوا همی شکرد

اندران مرغ خانگی نپرد

(فرهنگ نظام ج ۳)

نوباوه (ص ۹۹ س ۷)

زائیده

کنایه از واردات صوفیه است .

والذین جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا (ص ۴۸ س ۳)

و ایشان میکوشند از بهر ما برآستی که ایشان را راه نمائیم راههای خویش.

سورة العنكبوت آیه ۶۹

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (ص ۵۴ س ۱۲)
و پیشوایان ، پیشوایان ایشانند آن مقربان و نزدیکان که در بهشتها بانازانند.
سورة الواقعة آیه ۱۰ و ۱۱

و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا (ص ۸۷ س ۱۴)
و پاداش داد ایشان را بشکیبائی که می کردند بهشت و جامه حریر
سورة الانسان آیه ۱۲
و جعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون (ص ۸۸ س ۷)
و از ایشان پیشوایان کردیم که راه می نمودند بفرمان ما آنکه که شکیبائی
کردند و بسخنان ما بی گمانان بودند .

سورة السجدة آیه ۲۴

وصمت (ص ۷۶ س ۴)

عیب و ننگ (از وصم و صما)

وعصى ادم ربه فغوى (ص ۸۵ س ۸)

عاصی شد آدم در خدای خویش و از راه بیفتاد .

سورة طه آیه ۱۱۹

و صوركم فأحسن صوركم ورزقكم من الطيبات (ص ۴۹ س ۴)

و شما را پیکر نگاشت و نیکو نگاشت و شمارا از خوشیها و پاکیها روزی داد.

سورة المؤمن آیه ۶۶

وقد احاط بكل شيء علما (ص ۷۶ س ۷)

والله میداند و میرسد بهر چیز چنانکه آن چیز .

سورة الطلاق آیه ۱۲

درقرآن بدون واو (قد احاط) است .

و كنتم أزواجا ثلاثة فأصحاب الميمنة ما أصحاب الميمنة و اصحاب المشأمة ما أصحاب
المشأمة (ص ۵۱ س ۲۱)

و شما سه گروه باشید از سه گونه خداوندان راست دست آن چه مردمان اند
که مردمان راست دست اند و راست سوی و خداوندان چپ سوی و چه
مردمان اند خداوندان چپ سوی .

سورة الواقعة : آیات ۷ و ۸

عشق و عقل	۱۲۲
-----------	-----

ولایحیطون بشیء من علمه (ص ۶۳ س ۱۴)

و محیط نشوند بچیزی از علم او

سورة البقرة آیه ۲۵۶

و مامنا الا له مقام معلوم (ص ۴۶ س ۸)

و نیست از ما هیچ کس مگر که او را ایستادن گاهی است پرستش را .

سورة الصافات آیه ۱۶۴

و ما یعلم جنود ربك الا هو (ص ۴۱ س ۲)

و شمار سپاه خداوند تو جز از خداوند تو نداند .

سورة المدثر آیه ۳۴

و من لم یجعل الله نوراً فما له من نور (ص ۷۹ س ۴)

و هر که الله او را روشنایی نهد او را روشنایی نیست .

سورة النور آیه ۴۰

و نحن نسبح بحمدك ونقدس لك (ص ۸۴ س ۳)

و ما پاك میگوئیم تو را بسیاس تو و پاك میدانیم تو را

سورة البقرة آیه ۲۸

و نفخت فيه من روحي (ص ۸۳ س ۱۰)

و دروآرم از روح خویش

سورة الحجر آیه ۲۹

و نفس و ما سواها فألهمها فجورها و تقواها قد أفلح من زكاهها و قدخاب من دساها

(ص ۷۹ س ۱۱ و ۱۲)

و بمردم و باو که آفرینش او راست کرد و در دل او شناخت نهاد تابدانست

بدی خویش و نیکی خویش بروز آمد و رسته آنکس که تن خویش باصلاح

آورد و هنری کرد و با پس ماند و نومید آمد او که تن خویش فرومایه

کرده و گم نام .

سورة الشمس آیات ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰

وهوالذى جعلكم خلائف الارض (ص ۵۰ س ۱۶)

او آنست که شما را کرد خلیفتان زمین .

سورة الانعام آیه ۱۶۵

ويخرجهم من الظلمات الى النور (ص ۸۱ س ۳)

و دمی برون آرد ایشان را از تاریکیها بروشنایی .

سورة المائدة آیه ۱۸

هفوات (ص ۹۹ س ۷)

ج هفوه : خطا ، خطا کردن .

(از هفا هفوا)

یا آدم اسکن أنت وزوجك الجنة (ص ۸۵ س ۶)

ای آدم بنشین تو و جفت تو در بهشت .

سورة البقرة آیه ۳۳

یکاد زینها یضیء (ص ۷۶ س ۱۵ و ص ۷۸ س ۱۷)

کامید و نزدیک بیدکه آن روغن خانه روشن دارید .

سورة النور آیه ۳۵

یوم تبدل الارض غیر الارض (ص ۶۰ س ۹)

آن روز که بدل کنند زمین را بزمین دیگر .

سورة ابرهیم آیه ۴۹

یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب (ص ۶۰ س ۱۰)

آن روز که برنوریم آسمانرا چون برنوشتن سجل نامه را .

سورة الانبیاء آیه ۱۰۴

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ... (ص ۴۷ س ۱۴)

امروز روز سپری کردم شمارا دین شما و بسر بردم شمارا نعمت خویش .

سورة المائدة آیه ۵

یموت المرء علی ماعاش فیہ و یحشر علی مامات علیہ (ص ۹۴ س ۱۳)

اشاره است به مضمون حدیث ذیل :

یبعث کل عبد علی مامات علیہ (مسلم ، ج ۸ ص ۱۰۳)

و نظیر آن این روایت است :

انما یبعث الناس علی نیاتهم .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۰۳ کنوزالحقائق ص ۲۶ و کماتعیشون تموتون و

کما تموتون تبعثون و کماتبعثون تحشرون . (معارف بهاء ولد)

(نقل از احادیث مشنوی تألیف بدیع الزمان فروزانفر)

یهی الله لنوره من یشاء (ص ۷۹ س ۱)

راه می نماید الله به روشنائی خویش او را که خواهد .

سورة النور آیه ۳۵

فهرست اعلام

[امام] ۳۳
 ابی الفتح جلالی الجمالی ۱۱ ، ۱۰۰
 احمد بن علی بن مهذب بن نصر الخواری
 ۱۰ ح
 اردبیل ۲۳
 ارزجان ۲۵ ، ۲۶
 ارواح علوی ۴۰
 استانبول ۲۵ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۳ ، ۳۴
 اسلام ۲۲
 اسلامیان ۲۲
 اعتصام الملك ۱۰ ح
 اصحاب مشأمه ۵۱ ، ۵۴
 اصحاب میمنه ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۴
 افشار ، ایرج ۹
 افلاکی ۳۰ ، ۳۱
 امیر المؤمنین علی ۵۸-۵۹
 انبیاء ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۸ ، ۶۹ ، ۸۲ ، ۸۶
 ۸۷ ، ۹۴ ، ۹۵
 الاوامر العلائیه ۲۴
 اویس بهادر خان [شیخ] ۱۵
 اهل عربیت ۲۷

آ

آتش ، احمد ۲۴
 آدم ۲۶ ، ۶۷ ، ۷۷ ، ۸۴ ، ۸۵
 آذربایجان ۱۶
 آل منکوجک ۲۵

الف

ابراهیم پاشا ۱۵ ، ۱۶
 ابن یسبی ۲۴
 ابن عطف ۲۵
 ابوبکر بن اسحق کلابادی ۱۰ ح
 ابوبکر بن محمد (یعرف بنجم الرازی) ۲۷
 ابوبکر جامی ۲۱
 ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاهور الاسدی
 الرازی ۲۴
 ابوالحسن بستی [شیخ] ۲۶
 ابوالحسن خرقانی [شیخ] ۲۹
 ابوعلی سینا ۱۰ ح
 ابومنصور سعید بن محمد القطان الغزنوی

ب

- بحر الحقایق ۳۰ ح ، ۳۲
 بحر الحقائق والمعانی فی تفسیر السبع -
 المثانی ۳۱
 بدون (بلدة-) ۱۵
 بزرجمهر ۲۷
 بغداد ۲۴ ، ۲۵
 بلاد روم ۲۳ ، ۳۱
 بلاد عراق ۲۵
 بلوشه ۲۹ ح ، ۳۰ ح
 بنی سلجوق ۲۵
 بورسہ ۲۸
 بہادرخان [شیخ اویس-] ۱۵
 ہشت ۵۴ ، ۸۵ ، ۹۱

پ

- پاریس ۲۹ ح
 پرتو پاشا ۳۳
 پیغمبر (ص) ۱۴ ، ۳۳

ت

- التأویلات النجمیہ ۳۰
 تبریز ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۵ ، ۲۹ ، ۳۱
 تحفة البررة فی المسائل العشرہ (کتاب-) ۱۰ ح

ح ۱۰

- تحفة الحبیب ۳۲
 ترکان عثمانی ۱۶
 ترکستان ۲۲
 ترکیہ ۱۶ ، ۳۱ ، ۳۴
 التعرف لمذهب التصوف (کتاب-) ۱۰ ح
 التفسیر و المفسرون محمد حسین الذہبی
 (کتاب-) ۳۰
 تفضلی ، تقی [دکتر] ۱۹ ، ۲۹ ، ۳۳

ج

- جارالله افندی ۲۹
 جامی ۳۰ ، ۳۲
 جبرئیل ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۶
 جعفر بن المحرم ابن علی البوسنوی ۱۵ ، ۱۶
 جلال الدین خوارزمشاه ۲۵
 جلال الدین رومی ۳۲
 جلال الدین فریدون (=عارف چلبی) ۳۱
 جمال الدین شرف سلغور بلفتج ۲۸
 جنت ۹۱
 جنید [شیخ] ۹۲

ح

- حسرة الملوك ۳۲
 حسن (ع) ۱۴
 حسن [شیخ] ۱۵
 حسین (ع) ۱۴
 حسین بایقرا [سلطان] ۳۲
 حسین چلبی ۲۸

خ

- خاقان ۷۹
 خانباغ (=کاغذ اصفہانی) ۱۰
 خراسان ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۵
 خزینة حافظ ۱۵
 خواجہ (=پیغمبر ص) ۴۸ ، ۶۰
 خوارزم ۲۱
 دارالکتب المصریہ ۳۱
 دانش پڑوہ ، محمد تقی ۱۰

س	د
سبزوار ۱۱ ، ۹۹	دانشگاه طهران ۱۹ ، ۲۹ ، ۳۳
سراج القلوب ۳۲ ، ۳۳	داوود شاه (=علاءالدین داوود شاه ابن بهرامشاه) ۲۵ ، ۲۶
سری سقطی [شیخ] ۳۲	دایه (=نجم‌الدین رازی) ۱۴ ، ۱۵
سلیمان (ع) ۷۹	دجال ۲۸
سلیمیه ۳۳	در باب نسخ مصنفات نجم‌الدین (مقاله-) ۳۴
سه مکتوب فارسی و عربی ۱۰ ح	دوازده امام ۱۴
سیدالانبیاء والمرسلین ۹۹	دوزخ ۵۴
سید اولین و آخرین ۹۱	دیار اسلام ۲۲
سید کائنات ۳۶ ، ۷۶ ، ۷۸	دیاربکر ۲۶
سیره جلال‌الدین ۲۵	دیار کفر ۲۲
سیواس ۲۴	
ش	ر
شام ۲۲	رازی (زبان-) ۳۰
شونیزیۀ بغداد ۳۲	رسائل منتخب فارسی ۳۲
شهاب‌الدین عمر بن محمد السهروردی ۲۳.	رساله در عشق و عقل ۱۰ ح
۲۴	رسالة الطیر ۲۸
شهاب‌الدین مقبولی قیرشهری ۳۱	رسالة العاشق الی فی شرح کلمات الصوفی
شیخ‌الرئیس ابوعلی بن سینا ۱۰ ح	غیر مخلوق ۱۹
ص	رسالة العاشق الی المعشوق ۲۹
صدرالدین قونیوی [شیخ] ۳۲ ، ۳۳	رسالة فی العشق والعقل ۱۴
صفویه ۱۶	رسالة ماهیة الصلوة ۱۰ ح
ط	رسالة معیار الصدق فی کمال العقل والعشق ۱۹
طهران ۳۰ ، ۳۳	رسالة الهائم در شروط طهارت ظاهر و باطن ۱۰ ح
ظ	رسول الله ۴۸
الظاهر بأمر الله ۲۵	رشید [خواجه] ۱۵
ع	روم ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۹ ح ، ۳۱
عارف چلبی (جلال‌الدین فریدون پسر سلطان ولد) ۳۱	

عبد الغفار خان نجم الدوله [حاج میرزا] ۳۰
عبدالله افندی (عبدالله بن سعید) ۳۳
عبدالله بن محمد بن احمد المحرر ۱۴
عراق ۲۱، ۲۲
عربی (زبان-) ۲۷
عقل و عشق ۳۳

علاءالدوله سمنانی ۳۰، ۳۱، ۳۳
علاءالدین (یا علاءالدوله) ۱۱
علاءالدین ابوالفتح کیقباد بن کیخسرو
۲۳، ۲۴، ۲۹ ح

علاءالدین داوودشاه ابن بهرامشاه ۲۵
علم الهی ۴۷

علی (ع) ۱۴، ۵۹
علی عسکری بن مؤمن تولمی ۱۹

عیسی ۲۷
عین الحیاة ۳۱، ۳۲

غ

غازان سعید ۳۱

ف

فاتحه (سوره-) ۳۱

فاطمه (ع) ۱۴

فریتز مایر ۳۲

فوائج الجمال در عرفان (کتاب-) ۱۰ ح

فهرست بلوشه ۲۹ ح

فهرست دانشگاه ۱۹

فهرست فلوگل ۳۲

فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی درپاریس

۲۹ ح

ق

قبه غازان سعید ۳۱

قسطمونی ۱۵، ۱۶
قلیچ پاشا ۲۸
قونیه ۳۲
قبصریه ۲۳

ک

کاغذ اصفهانی (خانباغ) ۱۰

کتابخانه ابراهیم پاشا ۱۶

کتابخانه مجلس شورای ملی ۹، ۱۰،

۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۹

کتابخانه مرکزی دانشگاه ۱۰، ۱۹، ۲۵

کتابخانه ملی ۲۹، ۳۳

کتابخانه موزه بریتانیا ۱۶، ۱۷

کتابخانه وزارت فرهنگ (ملی) ۲۹

کتابخانه اسعد افندی ۲۵

کتابخانه اولو جامع ۲۸

کتابخانه حسین چلبی ۲۸

کتابخانه قلیچ پاشا ۲۸

کتابخانه کوپرولو ۲۸، ۲۹

کتابخانه ملت (دراستانبول) ۲۹، ۳۳

کتابخانه های ترکیه ۳۱

کسری ۲۷

کشف الظنون ۳۱

کفار ۲۳

کفار تنار ۲۲، ۲۵

کمال عشق و کمال عقل ۳۳

کوپرولو، احمد ۲۸، ۲۹

م

مثنوی مولوی ۳۳

مجالس العشاق ۳۲

مجدالدین بغدادی ۱۰ ح، ۲۱

موزه بریتانیا ۹، ۱۴، ۱۵، ۳۳	محمد (ص) ۱۴، ۹۲، ۹۳
مینوی، مجتبی ۹، ۳۴	محمد (الشهیر بقسطمونی) ۱۵، ۱۶
ن	محمد حسین الذهبی ۳۰
الناصر لیدین الله (خلیفه) ۲۴	محمد مصطفی (ص) ۳۵، ۹۹
نجم (تخلص نجم الدین رازی) ۲۷، ۹۱، ۹۷	محمود عراقی ۱۰ ح
نجم الرازی ۲۷	مدرسه علائی (علائییه) سبزوار ۱۱، ۹۹
نجم الدین ابوبکر عبدالله الرازی ۲۴	مراد بخاری ۲۹
نجم الدین دایه (= نجم الدین رازی) ۳۱، ۳۲	مرصاد العباد ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۹
نجم الدین رازی [شیخ] ۹، ۱۰ ح، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۹	۳۰، ۳۲، ۳۴
تا ۳۴	مرموزات اسدی در مرموزات داوودی ۲۵، ۲۶
نجم الدین کبری ۱۰ ح، ۳۲	مزمورات زبور داوودی ۲۶، ۲۷
نسوی ۲۵	مسلمانی ۲۲، ۳۵
نظام الملک حسن ۲۶	مصر ۲۵
نفحات الانس جامی ۳۰	مطالع الایمان (رساله) ۳۳
و	معیار الصدق ۲۹، ۳۳
وین ۳۲	معیار الصدق در بیان عقل و عشق ۳۳
ه	معیار الصدق فی کمال العقل والعشق ۳۳
همدان ۲۱، ۲۳، ۲۹ ح	معیار الصدق فی مصداق العشق ۱۴، ۱۵
ی	معیار الصدق و مصداق العشق ۳۳
یهود ۳۳	مغول ۲۱
	مقبره شیخ سری سقطی ۳۲
	ملائکه ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۷۷، ۸۵
	ملائکه مقرب ۷۵، ۸۴
	ملطیه ۲۳، ۲۴
	منارات السائرین ۲۷
	مناقب العارفین افلاکی ۳۰

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مجموعه ایران شناسی

نام کتاب	اثر	ترجمه
۱ - ایران از آغاز تا اسلام	دکتر گیرشمن	دکتر محمد معین
۲ - مسافرت به ایران	سولتیکف	دکتر محسن صبا
۳ - راهنمای صنایع اسلامی	دیماند	دکتر عبدالله فریار
۴ - برمکیان	لوسین بووا	عبدالحسین میکنه
۵ - مازندران و استرآباد	رابینو	غ . وحید مازندرانی
۶ - کیانیان	کریستن سن	دکتر ذبیح الله صفا
۷ - مقدمه ابن خلدون (جلد اول)	ابن خلدون	محمد پروین گنابادی
۸ - میراث ایران	تحت نظر ا . ج . آربری	چندتن از فضلا
۹ - فهرست کتب چاپی فارسی (جلد اول) - (گردآورنده)	کلاویخو	خانابا مشار
۱۰ - سفرنامه کلاویخو	ابن بطوطه	مسعود رجب نیا
۱۱ - سفرنامه ابن بطوطه	ادوارد براون	دکتر محمدعلی موحد
۱۲ - طب اسلامی	هرمان اته	مسعود رجب نیا
۱۳ - تاریخ ادبیات فارسی	چندتن از خاورشناسان	دکتر رضازاده شفق
۱۴ - تمدن ایرانی	لسترنج	دکتر عیسی بهنام
۱۵ - سرزمینهای خلافت شرقی	آرمینیوس وامبری	محمود عرفان
۱۶ - سیاحت در ویشی دروغین	ابن خلدون	فتحعلی خواجه نوربان
۱۷ - مقدمه ابن خلدون (جلد دوم)	اروج بیک بیات	محمد پروین گنابادی
۱۸ - دون ژوان ایرانی	پروکوپیوس	مسعود رجب نیا
۱۹ - جنگهای ایران و روم	پروفسور لمتون	محمد سعیدی
۲۰ - مالک و زارع	ابن عربشاه	منوچهر امیری
۲۱ - زندگی شگفت آور تیمور	- (گردآورنده)	محمدعلی نجاتی
۲۲ - اسناد و مکاتبات تاریخی	-	دکتر عبدالحسین نوائی
۲۳ - بیست مقاله تقی زاده	-	احمد آرام
۲۴ - تاریخ یعقوبی (جلد اول)	ابن واضح یعقوبی	دکتر محمد ابراهیم آیتی
۲۵ - کوروش نامه	کرتفون	مهندس رضا مشایخی
۲۶ - فهرست کتب چاپی فارسی (جلد دوم) - (گردآورنده)	فردریچاردز	خانابا مشار
۲۷ - سفرنامه فردریچاردز	ابن واضح یعقوبی	مهین دخت صبا
۲۸ - البلدان	ابن واضح یعقوبی	دکتر محمد ابراهیم آیتی
۲۹ - تاریخ یعقوبی (جلد دوم)	دکتر لاکهارت	« «
۳۰ - انقراض سلسله صفویه	مسعودی	دکتر اسماعیل دولتشاهی
۳۱ - مروج الذهب (جلد اول)	-	ابوالقاسم پاینده
۳۲ - داستانهای ایران باستان	-	نگارش دکتر احسان یارشاطر

مجموعه متون فارسی

نام کتاب	تألیف
۱ - دیوان انوری (جلد اول)	به اهتمام مدرس رضوی
۲ - تاریخ یزد	جعفر بن محمد جعفری
۳ - جامع التواریخ (اسماعیلیان)	رشیدالدین فضل الله
۴ - داراب نامه (جلد اول)	محمد بیغمی
۵ - دیوان انوری (جلد دوم)	-
۶ - قصص الانبیاء	ابن خلف نیشابوری
۷ - مقامات ژنده پیل	خواجه سدیدالدین محمد غزنوی
۸ - سیر الملوك (سیاست نامه)	خواجه نظام الملک
۹ - مسائل و ممالك	ابواسحق ابراهیم اصطخری
۱۰ - مهمان نامه بخارا	فضل الله بن روزبهان خنجی
۱۱ - تحفه	-
۱۲ - صحاح الفرس	محمد بن هندو شاه نخجوانی
۱۳ - دیوان عثمان مختاری	-
۱۴ - داراب نامه (جلد دوم)	محمد بیغمی
۱۵ - منطق الطیر	شیخ فریدالدین عطار
۱۶ - مختصر نافع	محقق حلّی
۱۷ - اسکندر نامه	-
۱۸ - حدیقه الحقیقه	ابوالفتح بن مطهر
۱۹ - سیرت جلال الدین	شهاب الدین خرندزی
۲۰ - روضات الجنان	ابن کربلائی
۲۱ - رساله العلیه	بیتهی سبزواری
۲۲ - لسان التنزیل	-
۲۳ - داراب نامه طرسوسی	ابوطاهر طرسوسی
۲۴ - کشف الحقایق	عبدالعزیز نسفی
۲۵ - احیاء الملوك	ملک شاه حسین
۲۶ - مقاصد الالاحان	عبدالقادر بن غیبی
	» ایرج افشار
	» محمد تقی دانش پژوه
	» دکتر ذبیح الله صفا
	» مدرس رضوی
	» حبیب یغمائی
	» دکتر حشمت مؤید
	» هیوبرت دارک
	» ایرج افشار
	» دکتر منوچهر ستوده
	» محمد تقی دانش پژوه
	» دکتر عبدالعلی طاعتی
	» جلال الدین همائی
	» دکتر ذبیح الله صفا
	» دکتر سیدصادق گوهرین
	» محمد تقی دانش پژوه
	» ایرج افشار
	» دکتر محمدعلی موحد
	» مجتبی مینوی
	» جعفر سلطان القرائی
	» دکتر محدث
	» دکتر مهدی محقق
	» دکتر ذبیح الله صفا
	» دکتر مهدوی دامغانی
	» دکتر منوچهر ستوده
	» تقی بینش

Foreword

It had long been felt that an organized effort was needed to publish more reliable editions of Persian texts, based on the most authentic manuscripts, and prepared by accepted critical methods. With various collections of Persian manuscripts coming to light or becoming more easily accessible, notably those in Turkey, Afghanistan, India, Pakistan, and Persia, the need for such editions had become increasingly more widely felt. The rapid flow of corrupt or less careful editions, and the relatively restricted range of the excellent Gibb Memorial Series had made the task even more urgent.

The present Series, published by the Royal Institute for Book Publication, is a step in that direction.

The Series aims at definitive editions of Persian texts in literary as well as in scientific fields. No endeavour is being spared in making exhaustive use of all relevant sources. Generally, the texts are based on the oldest available manuscripts, except when for special reasons particular manuscripts are preferred. The variants are carefully recorded.

Within the limits of the available data, introductory essays attempt to throw as much light as possible on the writer and his work. Explanatory notes, glossaries and appendices are provided, when necessary, to facilitate the understanding and use of the text without recourse to other sources.

General Editor

Copyright, 1966 , by B. T. N. K.
Printed at Ziba Press,
Tehran , Iran ,

Persian Texts Series

General Editor

E. Yar-Shater

No. 31

Treatise on
'ESHQ o 'AQL

by

Sheykh Najm Al-Din Râzi

Edited by

Dr. Taqi Tafazzoli



B.T.N.K.

Tehran 1966